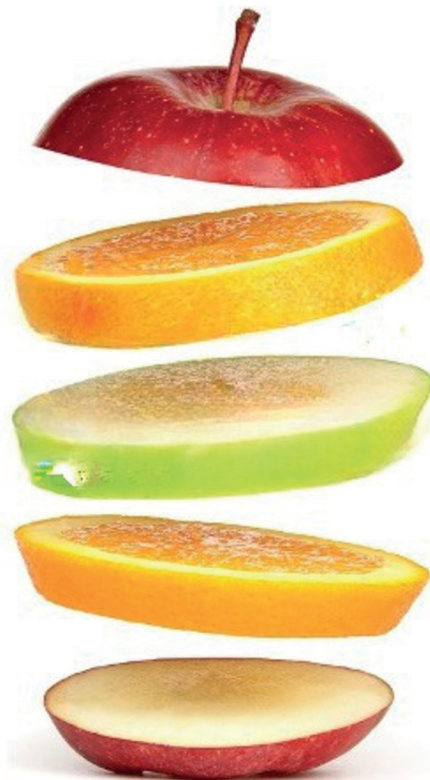




اهمیت شخصیت

در شبانی بر اساس ثمرات روح

نویسنده: آرون منیکاف

مترجم: سیاوش احمدی

اهمیت شخصیت

در
شبانی بر اساس ثمرات روح

نویسنده: آرون منیکاف
با مقدمه‌ای از آنتونی جی کارتر

مترجم: سیاوش احمدی

آرون منیکاف

Aaron Menikoff

اهمیت شخصیت

در شبانی بر اساس ثمرات روح

CHARACTER MATTERS

Shepherding in the Fruit of the Spirit

مترجم: سیاوش احمدی

ویراستار: الهام آنر

چاپ اول: ۲۰۲۵

ناشر: مودی - شیکاگو

Moody Publishers

Chicago

9Marks ISBN: 979-8-89218-248-5

فانوس

نور انجیل برای سلامت کلیسا و خیریت جهان.

www.fanoos.world



فانوس

نور انجیل برای سلامت کلیسا
و خیریت جهان

فهرست مطالب

7	سخن مترجم
9	درباره کتاب
15	پیشگفتار
21	مقدمه
37	آیا من زنگی پر سر و صدا هستم؟
55	دست از جستجو بردار!
69	با این حال که
87	خسته نشو!
103	دیگر خبری از آقای خوش‌برخورد نیست
125	فقط نیکوکار نباشید
144	به دنبال چه هستی؟
165	فروتنی به معنای ضعف نیست
189	جسم ناتوان است
213	پیوند دادن اجزاء
237	نتیجه‌گیری

243 سپاسگزاری

تقدیم به:

برایان پیلزبری، برد تیر و داستین باتس
همراهی در خدمت شبانی در کنار شما حقیقتاً مایه‌ی شادی
است.

شما برادران محبوب،

همچون تیخیکاس،

خادمانی وفادار و همکارانی در خدمت خداوند هستید.

سخن مترجم

اگرچه این اثر در اصل برای شبانان و رهبران کلیسا نگاشته شده، اما آیه‌ای که محور تأمل آن قرار دارد (غلاطیان ۲۲-۲۳: ۵)، خطاب‌ی است عام و فراگیر به تمامی ایمان‌داران. میوه‌ی روح، ثمره‌ی کار پنهان اما عمیق روح‌القدس در وجود هر مسیحی است؛ میوه‌ای که زندگی ما، در اتحاد با مسیح، آن را بر شاخه‌های خویش پدید می‌آورد.

سخن حیات‌بخش خداوند در انجیل یوحنا حقیقت این امر را به زیبایی آشکار می‌سازد، آن‌گاه که فرمود: «من تاک حقیقی هستم و شما شاخه‌های آن. هر که در من بماند و من در او، میوه‌ی بسیار خواهد آورد؛ زیرا جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد. اما اگر کسی در من نماند، همچون شاخه‌ای خشکیده کنار افکنده می‌شود؛ شاخه‌های خشک را گرد می‌آورند و در آتش می‌سوزانند».

از این‌رو، حتی اگر شما، خواننده‌ی گرامی، در منصب شبانی یا رهبری کلیسا قرار نداشته باشید، باز می‌توانید این

پرسش را در نهان دل بپرورانید: در کدام جنبه از زندگی‌ام از آوردن ثمری شایسته‌ی نام عیسی مسیح بازمانده‌ام؟

در فرایند ترجمه‌ی این کتاب، بر آن بوده‌ام که عمدتاً از ترجمه‌ی «هزاره‌ی نو» بهره بگیرم؛ اما در بخش‌هایی که دقت معنایی یا رسایی کلام اقتضا می‌کرد، از ترجمه‌ی «معاصر» نیز سود جست‌ه‌ام تا پیام نویسنده به شفاف‌ترین شکل ممکن در اختیار خواننده قرار گیرد.

امید دارم این ترجمه بتواند دریچه‌ای نو بر فهم ژرف‌تر از کار روح‌القدس بگشاید و گامی هرچند کوچک در خدمت رشد روحانی ایمان‌داران و هدایت سنجیده‌ی شبانان و رهبران فارسی‌زبان به شمار آید.

سیاوش احمدی

درباره کتاب

تأمل در این کتاب درباره‌ی ثمرات روح القدس در نوشته‌های پولس رسول که به قلم یک شبان باتجربه نگاشته شده، ریشه در تجربه‌ی واقعی خدمت شبانی دارد و به‌خوبی هدف اصلی خود را محقق می‌سازد: یادآوری این حقیقت حیاتی که شخصیت، مرکز دعوت و وظیفه‌ی شبانی است. نسل‌های گذشته این حقیقت را نیک می‌دانستند. شبان محبوب من در گذشته، اندرو فولر، در قرن هجدهم در انگلستان گفته بود: «پشت هر خدمت برجسته در ملکوت خدا، روحانیت و معنویت برجسته‌ای نهفته است». مطالعه‌ی اثر منیکاف تذکری است ضروری به همین واقعیت. آری، زمانه‌ی ما بسیار متفاوت از روزگار اندرو فولر است، اما حقیقت همچنان پابرجاست.

مایکل ای. جی. هیکین

رئیس، دانشگاه الهیات ساوت ایسترن باپتیست و استاد تاریخ

شخصیت اهمیت دارد، به‌ویژه زمانی که سخن از مردانی است که به شبانی کلیساهای خداوند عیسی مسیح فراخوانده شده‌اند؛ در این‌جا اهمیت دوچندان می‌شود. دوست من، آرون منیکاف، با پیوند دادن موضوع شخصیت به ثمرات روح‌القدس که در غلاطیان باب پنجم آیات ۲۲-۲۳ آمده، هم چالش و هم تشویق لازم را برای شبانان فراهم می‌کند. این کتاب بی‌شک یآوری ارزشمند برای رهبران کلیسا در راه خدمت است.

دانیل ال. آکین

ششمین رئیس دانشگاه الهیات ساوت ایسترن

کتاب شخصیت اهمیت دارد به دست یک شبان برای شبانان نوشته شده است؛ بالاین حال من آن را به همسران شبانان، مبلغان، رهبران گروه‌های مطالعه‌ی کتاب مقدس و هر مسیحی که مشتاق دیدن ثمرات بیشتر روح‌القدس در زندگی خود است توصیه می‌کنم. آرون منیکاف شخصی اصیل است؛ او صادقانه از چالش‌های خدمت و حتی ضعف‌های خود سخن می‌گوید. او فروتنانه به دیگران اهمیت می‌دهد، کلیسا را دوست می‌دارد و مشتاق است خداوند را در زندگی و خدمت شبانی خود جلال دهد. این ویژگی‌ها در کتاب او آشکار است؛ کتابی پر از حقایق بصیرت بخش که شما را به بررسی قلب خویش و رشد در جهت مسیح گونه زیستن فرامی‌خواند. در هنگام مطالعه‌ی این کتاب، بارها محکوم شدم و به چالش کشیده شدم، اما همواره سخنان سرشار از فیض آن مرا تشویق کرد و نگاهم را به کار عیسی خداوند به‌عنوان بنیان هر ثمره‌ی نیکویی معطوف ساخت. این کتاب را بخوانید و بگذارید شما را به‌سوی شخصیتی که روح‌القدس می‌سازد برانگیزاند.

کری فولمار

همسر شبان جان فولمار و نویسنده‌ی مجموعه کتاب‌های مطالعات کتاب‌مقدس

در فرهنگی که مهارت‌ها، توانایی‌ها و موفقیت‌های ظاهری بیش از شخصیت ارزش می‌یابند، مسیحیان نیاز دارند به آنها یادآوری شود که مسیح صعود کرده، مردان وفاداری را فرامی‌خواند تا با الگو بودن، کلیسای او را رهبری کنند. شبانان

باید برای گله‌ی خدا که در میان آنهاست نمونه باشند (اول پطرس ۲-۳: ۵). «در گفتار، در رفتار، در محبت، در ایمان، در پاکی سرمشق باش.» (اول تیموتائوس ۴: ۱۲). آرون منیکاف این دعوت را به‌خوبی درک می‌کند. او همچنین با دشواری‌های خدمت و وسوسه‌هایی که شبانان با آنها روبرو می‌شوند آشناست؛ بنابراین در کتاب اهمیت شخصیت، رهبران کلیسا فراخوانده می‌شوند تا قدوسیت شخصی خود را از منظر ثمرات روح (غلاطیان ۲۲-۲۳: ۵) بررسی کنند تا بتوانند با نمونه بودن، رهبری نمایند. ای برادران شبان! مردم ما به نمونه‌های خداپرست نیاز دارند تا از آنان پیروی کنند. این کتاب را بخوانید، در فیض خداوند تأمل کنید و از او بخواهید ثمراتی بیاورید که او را جلال دهد و قوم شما را در قدم‌های شما راهنمایی سازد.

خوان آر. سانچز

شبان ارشد کلیسای باپتیست‌های پوینت، آستین تگزاس؛ نویسنده‌ی کتاب فرمول رهبری: پرورش نسل بعدی رهبران در کلیسای محلی خود

در کتاب اهمیت شخصیت، آرون منیکاف به شبانان و رهبران کلیسا طرحی روشن و کتاب‌مقدسی برای رهبری و رشد کلیسای سالم ارائه می‌دهد. او به خواننده کمک می‌کند تا از وابستگی به «ظاهر به جای محتوا» عبور کرده و دریابد

که تنها یک زندگی پرشده از روح القدس می تواند تأثیری ماندگار بر جای نهد. این اثر سرشار از نکات عملی و الهیاتی است و برای هر شبانی که می خواهد از لغزش های رایج در رهبری کلیسا در روزگار کنونی دور بماند، ضرورتی انکارناپذیر است.

دبلیو. توماس هموند جونیور

مدیر اجرایی هیئت میسیونری کلیسای بپتیست جورجیا

من به این کتاب نیاز داشتم، نیاز دارم و در آینده نیز نیاز خواهم داشت. آرون با نگارش این کتاب خدمتی شیرین به شبانان کرده است؛ چراکه به آنان یادآوری می کند که خودشان نیز گوسفند هستند! این اثر درباره نخستین خدمت یک شبان است: نزدیک ماندن به خداوند و ثمر دادن بسیار به عنوان شاگرد او. کتابی است گرم، قانع کننده و سرشار از فیض، همانند نویسنده اش. وقتی آن را می خواندم، تقریباً در هر صفحه با خود

می‌گفتم: «من واقعاً، واقعاً به این نیاز دارم.» شاید شما نیز، شبان عزیز، همین احساس را داشته باشید. این نوشته بی‌تردید شما را در مسیر محبت و نیکی، در راه رفتن شخصی‌تان با عیسی، یاری خواهد کرد.

برایان دیویس

شبان کلیسای ریزن کرایست فلوشیپ

پیشگفتار

من در یکی از روستاهای ایالت میشیگان به دنیا آمدم و همان‌جا بزرگ شدم. اطراف خانه‌مان پر از مزارع ذرت و درختان میوه بود. زمین‌های کنار خانه مادر بزرگم پر از درختان سیب و گلابی بود. ما بچه‌ها همیشه با شوق منتظر رسیدن میوه‌ها می‌ماندیم و تا فرصتی می‌یافتیم، آن‌ها را می‌چیدیم. این درختان را دوست داشتیم چون شیرینی میوه‌هایشان، زندگی یکنواخت روستا را دلپذیر می‌کرد.

اما چیزی که خیلی‌ها نمی‌دانند این است که از دور تشخیص درخت سیب از گلابی دشوار است. تنها زمانی می‌توانی فرقشان را بدانی که نزدیک شوی و میوه‌هایشان را ببینی. در واقع، میوه است که حقیقت را نشان می‌دهد. همان‌طور که عیسی گفت: «درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود».¹ به بیان دیگر، میوه اهمیت اساسی دارد؛ چه درخت باشد، چه خدمت کلیسا و چه شخصیت رهبران ما.

در نخستین روزهای کلیسای عهد جدید، مشکلی پیش آمد. رهبران کلیسا در تأمین نیاز بیوه‌زنان، به‌ویژه کسانی که یونانی‌تبار بودند، به‌قدر کفایت توانمند نبودند و همین باعث بی‌عدالتی در توزیع کمک‌ها شد. رسولان برای رفع این مشکل گفتند: «شایسته نیست که ما برای غذا دادن به مردم، از خدمت کلام خدا غافل شویم».² پس، از جماعت خواستند مردانی پر از روح‌القدس³ انتخاب کنند تا این کارها را به آن‌ها بسپارند.

پر بودن از روح‌القدس باید شرط اصلی هر کسی باشد که برای رهبری و خدمت در کلیسا منصوب می‌شود. این حداقل شرط است، اما هدف فقط همین حداقل نیست. پر بودن از روح یعنی باروری و ثمردهی. نشانه حضور روح خدا در انسان، ثمره‌ی روح است.

امروز گاهی عطایای روح را دلیل حضور او می‌دانند، اما نشانه‌ی واقعی، ثمردهی است. کسی که روح خدا در اوست، ناگزیر شخصیت و سلوکی مسیح‌گونه از خود نشان می‌دهد. کتاب مقدس یادآوری می‌کند که خواست مسیح این است که: «از معرفت اراده‌ی او با حکمت و فهم روحانی پر شویم، تا شایسته خداوند رفتار کرده و در هر کار نیکو میوه آوریم و در شناخت خدا رشد کنیم».⁴ کتاب «اهمیت شخصیت» تأکید می‌کند که برای شبان کلیسا، هیچ ثمری ماندگارتر از میوه‌ی روح نیست.

2- اعمال ۶:۲

3- اعمال ۶:۳

4- کولسیان ۱۰-۱:۹

واعظی که موعظه آماده می‌کند، باید نخست خودش را موعظه کند تا شوق ثمربخشی در وجودش شکل بگیرد، سپس آن را به جماعت منتقل کند.

ثمر در خدمت از ثمر در وجود خادم آغاز می‌شود. روح‌القدس راهنمای شبان است و او کسانی را که تسلیم هدایتش باشند، به خدمتی پر بار هدایت می‌کند. خدمتی سرشار از ثمرات روح:

محبت: باید حقیقتی که بدان فراخوانده شده‌ایم را همیشه بامحبت به مسیح و کلیسا بیان کنیم.

شادی: سیمای درونی شبان باید طوری باشد که دعوتش نعمت دیده شود، نه باری سنگین.

آرامش: انجیل، بشارتی که به ما سپرده شده تا اعلام کنیم، گناهکاران را با خدا و یکدیگر آشتی می‌دهد.

بردباری: همان‌طور که خدا دیر به خشم می‌آید، شبان نیز باید پر از صبر و بخشش باشد.

مهربانی: شبان باید مانند عیسی دل‌های شکسته را تسلی دهد.

نیکویی: هدف شبان بازتاب زندگی عیسی و آوردن برکت به زندگی قوم خداست.

وفاداری: همان صفتی است که در دوست، همسر یا شبان می‌جوئیم، صفتی که آن را در خدا کامل می‌یابیم.

فروتنی: شبان باید دلسوز و مهربان باشد تا مردم در او تصویر مهربانی مسیح را ببینند.

خویشتن‌داری: شبان باید دلش را از نابودی درونی حفظ کند.

این همان خدمت پر بار است؛ خدمتی که از روح خدا لبریز است و تنها به هدایت او پیش می‌رود. ثمر چنین خدمتی هرگز به توان انسان ممکن نیست، بلکه به قوت روح القدس پدید می‌آید. این ثمره، بی‌تردید ثمره‌ی روح است، زیرا اوست که آن را در ما به بار می‌نشاند. گاهی این حقیقت فراموش می‌شود، اما دوست و شبان ما، آرون منیکاف، با این کتاب بار دیگر آن را به یاد ما می‌آورد.

مطمئنم مطالعه‌ی این اثر، با چالش‌ها و تشویق‌هایش، برکت بسیاری برای شما خواهد داشت. آرون شبانی است که بهراستی می‌توان او را «شبان شبانان» نامید. او درباره‌ی نقش‌ها، مسئولیت‌ها، شخصیت و باورهای شبانی با ژرف‌نگری می‌اندیشد و همین نگاه در سراسر کتاب نمایان است؛ چه در مثال‌های شخصی و گاه دردناک از فراز و فرودهای خدمت شبانی و چه در دعوتی پیوسته به نگرستن به عیسی و ماندن در او.

آرون دعوت خود به شبانی را جدی گرفته است، همان‌گونه که هر شبان باید چنین کند. اما این جدیت بیش از

آن‌که بر کارهایی که انجام می‌دهیم متمرکز باشد، بر آنچه در مسیح هستیم تأکید دارد. ما ظرف‌هایی هستیم که روح‌القدس از طریق آنها عمل می‌کند و کار او همواره این است که دیگران را به‌سوی عیسی رهنمون سازد. حتی زمانی که سخن از ثمره‌ی روح به میان می‌آید، آرون یادآوری می‌کند که در نهایت همه چیز به عیسی باز می‌گردد. بارآوری میوه در زندگی قوم خدا نیز سرانجام برای جلال اوست.

از این رو، این کتاب در حقیقت سخن از ماندن در مسیح، رشد در مسیح و زیستن برای جلال او دارد. من در این صفحات، پیام دلگرم‌کننده‌ای از دوست شبانی یافت‌م که مشوق من بود و یقین دارم شما نیز آن را خواهید یافت.

با سپاس و قدردانی از آرون
آنتونی جی کارتر کلیسای ایست

پوینت

مقدمه

در سال ۲۰۰۸، من به عنوان کشیش تمام وقت شروع به خدمت کردم. اعضای کلیسای جدید ارزش زیادی برای کتاب مقدس قائل بودند و نیز مشتاق شنیدن انجیل. اما کلیسا در حال افول بود. جمعیت کاهش یافته بود، خانواده‌های جوان به شمال آتلانتای مرکزی نقل مکان کرده بودند و بخش کودکان تقریباً خالی بود. بسیاری از مجردها و جوانان به سمت کلیساهای بزرگتری که جمعیت بیشتری داشتند، رفتند و والدین نوجوانان نیز جذب برنامه‌های گسترده‌تر برای نوجوانان شدند. با وجود این، با دانستن اینکه خداوند می‌خواهد کلیسای خود را بازسازی کند، آرامش داشتم. این حقیقت به من امید می‌داد: خداوند دوست دارد کلیسایش را بازسازی کند.

از روز اول می‌دانستم کلیسا را چگونه می‌خواهم: نه یک مکان پرزرق و برق، بلکه جایی برای خدمت وفادارانه، کتاب مقدس محور و جایی برای پرستش عیسی مسیح. تجربه‌های پیشین در نوسازی دو کلیسا - یکی در واشینگتن دی‌سی و دیگری در لویویل کنتاکی - را به یاد می‌آوردم. آن دو کلیسا پس از

تلاش‌های بسیار، سالم و انجیل‌محور شدند و حالا آماده‌ی مرحله‌ی سوم بودم؛ این بار روی صحنه اصلی ایستاده بودم.

هیچ چیز نمی‌تواند مردی را برای سنگینی خدمت کشیشی آماده کند. در سال دوم، افکاری ناامیدکننده به ذهنم آمد: «می‌دانم کلیسا باید به کجا برود، اما آیا من همان مردی هستم که می‌تواند آن را به آنجا ببرد؟» شروع به شک کردن به اثربخشی کلام خدا کردم. اما به یاد مارتین لوتر⁵ افتادم که گفته بود: «من فقط تعلیم دادم، موعظه کردم و کلام خدا را نوشتم؛ هیچ کار دیگری نکردم. وقتی خواب بودم یا با دوستانم فلیپ و آمسدورف، آجروی ویتنبرگ می‌نوشیدم، کلام خداوند، پاپ و قدرت او را تضعیف کرد. من هیچ کاری نکردم؛ کلام خداوند همه‌ی کارها را انجام داد.»

وظیفه‌ی من، موعظه و کاشتن بذره‌ای انجیل است و رشد آن به خداوند بستگی دارد⁶ با دانستن این حقیقت آرامش یافتم؛ کلام خدا تنها چیزی است که برای ساختن کلیسا لازم است.

با این حال، وقتی جماعت همان‌طور که انتظار داشتم رشد نکرد، برخی افراد، کلیسا را ترک کردند و خدمت من شکل متفاوتی گرفت، به طور نامحسوس به قدرت کلام خدا شک کردم. گاهی تلخی، کج‌خلقی و سردی مرا فرا می‌گرفت.

5- Martin Luther

6- اول قرن نهم: ۴۰۶

با گذشت زمان فهمیدم که موفقیت شبانی را به بت تبدیل کرده بودم؛ اگرچه محتوای خدمتم سالم بود، اما شخصیت من کمبود داشت.

کشیشان، رهبران و خدمتگزاران کلیسا، وقتی یعقوب ۳:۱ را می‌خوانید: «برادران من، مباد که بسیاری از شما در پی معلم شدن باشند، زیرا بر ما معلمان داوری سخت‌تر خواهد شد.» به‌خوبی درک می‌کنید که مسئولیت سنگینی بردوش ماست. گفتن حقیقت کافی نیست؛ باید در راستای حقیقت زندگی کنیم. شخصیت اهمیت بسیاری دارد و این کتاب درباره‌ی ضرورت پارسایی در زندگی کشیشان و رهبران مسیحی است.

انجیل حقیقی نه‌تنها تو را می‌سازد، بلکه زندگی تو را تغییر می‌دهد. زندگی تغییر یافته برای کلیسای سالم حیاتی است. اگر همچون دونده‌ای که با تمام انرژی به سمت خط پایان می‌دود برای قدوسیت تلاش نکنی، نه‌تنها خداوند ناخشنود می‌شود، بلکه خدمتت نیز آسیب می‌بیند.

این کتاب به‌طور صریح از کمبودها و ضعف‌های روحانی من سخن می‌گوید و ابزاری است برای درک ضرورت ثمره‌ی روح در زندگی کشیشان و رهبران. خدمتی که با محبت، شادی، صلح، بردباری، مهربانی، نیکی، وفاداری، فروتنی و خویش‌نهادی مشخص نشود، مانند بمبی است که آماده انفجار است. هر فصل بر یکی از این بخش‌ها تمرکز دارد و معنای

آن را توضیح می‌دهد، به‌ویژه در زندگی کشیشان و رهبران کلیسا.

بارها در خدمت خودم شاهد روزهای بی‌ثمر بودم؛ بارها غرور، سنگدلی و اضطراب جایگزین محبت، ملاطفت و آرامش شد. با این حال، به فضل خدا در حال رشد هستم و همین مسیر می‌تواند برای تو آموزنده باشد.

از مثال پولس در دوم قرنتیان ۶:۱۱ پیروی می‌کنم و قلب خود را به روی تو نیز باز می‌کنم تا نگاهی به مبارزه با گناهان درونی داشته باشی. چند عامل، مانند سختی‌های خدمت، اشتیاق به رشد عددی و فقدان دعا، پارسایی مرا تضعیف کردند. هنوز یاد نگرفته بودم که خدمتی که خدا به من داده، تنها به اندازه‌ی خداوندی که نجات دهنده‌ی من است، اهمیت ندارد. همه‌ی این‌ها را با عقل می‌دانستم؛ اما به تجربه‌ی قلبی نیاز داشتم.

چند سال پیش، من و گروهی از کشیشان به این سؤال پاسخ دادیم: «سال گذشته چقدر رشد کرده‌اید؟» پاسخ من روشن بود. به‌تازگی خدا نقطه‌ی تاریکی در خدمتم را نشان داده بود، خشونت! چون همیشه فکر می‌کردم با دیگران مهربانم اما برخی از اطرافیانم این نظر را نداشتند و دریافتم نیاز به رشد در ملاطفت دارم. با تمرکز بر ثمرات روح که محبت، شادی، آرامش، بردباری، مهربانی، نیکی، وفاداری، فروتنی و

خوشتن‌داری است⁷، فهمیدم که این کار، سخت اما سودمند است. هنوز به آن نقطه نرسیده‌ام، اما خداوند با هر کلمه، به من یادآوری می‌کند که زندگی خودم را نیز باید مراقبت کنم.⁸

شخصیت مهم است و با تمرکز بر ثمره‌ی روح، خداوند در من عهدی تازه پدید می‌آورد تا فراتر از موعظه، شبان مردمش باشم. بدون ثمره‌ی روح، نمی‌توانم شبان خوبی باشم. برای خدمت بهتر باید به رشد ثمره‌ی روح توجه بیشتری داشت.

مقدمه‌ای بر تقدیس

از بسیاری جهات، این کتاب درباره‌ی تقدیس است؛ یعنی فرایند شبیه‌تر شدن به مسیح. ما کشیشان و رهبران، شاید در نشان‌دادن گناه دیگران ماهر باشیم، اما چه‌بسا گناه پنهان در قلب خود را نادیده بگیریم.⁹

یکی از عمیق‌ترین متون درباره‌ی تقدیس، در یوحنا ۱۵-

۵:۸ آمده است:

«من تاک هستم و شما شاخه‌ها. هر که در من بماند و من در او، میوه‌ی بسیار خواهد آورد؛ زیرا جدا از من، هیچ نمی‌توانید کرد. اگر کسی در من نماند، همچون شاخه‌ای است که دور انداخته می‌شود و خشک می‌گردد. آن را جمع کرده،

7- غلاطیان 23-22:5

8- اول تیموتائوس ۱۶:۴

9- لوقا ۴۲:۶

در آتش می‌افکنند و می‌سوزانند. اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، هرچه بخواهید درخواست کنید و برایتان انجام خواهد شد. جلال پدر من در این است که شما میوه‌ی بسیار بیاورید؛ و این‌گونه شاگردان من خواهید شد».

این کلام، هم زیباست و هم هشداردهنده. مؤمنان حقیقی در مسیح می‌مانند، در او آرام می‌گیرند و به سبب تغذیه از خدا، میوه می‌آورند. زندگی مسیحی با رشد در قدوسیت شناخته می‌شود. آنان که میوه نمی‌آورند، هرگز در تاک نبوده‌اند؛ شاخه‌هایی خشکیده‌اند، سزاوار آتش.

برای مسیحی بودن باید در مسیح بمانیم. باید در کار تمام‌شده‌ی او آسایش بیابیم. چنان‌که او گفت: «توبه کنید و ایمان بیاورید».¹⁰ ماندن در مسیح فقط آغاز راه نیست، بلکه رشد و تداوم حیات مسیحی است.

ثمره‌ی روح همان تقدیس مؤمن است. این ثمره از لحظه‌ای آغاز می‌شود که خدا شخصی گناهکار را پارسا اعلام می‌کند. این همان توجیه است؛ واقعه‌ای یک‌باره¹¹ و نقطه‌ی شروع زندگی مسیحی. پس از آن، فرایند تقدیس آغاز می‌شود؛ رشدی پیوسته در قدوسیت و ثمر دادن میوه‌ی روحانی.

10- مرقس ۱:۱۵

11- رومیان ۵:۱

نویسنده‌ی عبرانیان می‌گوید: «ما در حال تقدیس شدن هستیم.»¹² و پولس برای کلیسای تسالونیکی دعا می‌کند تا «کاملاً تقدیس شوند».¹³ تقدیس کاری مستمر و جاری است.

کشیشان باید در این مسیر الگویی برای جماعت خود باشند. اما چگونه؟ تقدیس با آسایش در مسیح آغاز می‌شود. وقتی در او می‌مانیم، بر آنچه هست و آنچه کرده اعتماد می‌کنیم. هر روز به‌پای صلیب او می‌آییم، جایی که گناهانمان را بر دوش گرفت، با خون خود جزای ما را پرداخت و غضب خدا را که سزاوارش بودیم، تحمل کرد. او همه چیز ما می‌شود.

وقتی در او آرام می‌گیریم، خدا در ما عمل می‌کند. به همین سبب می‌گوییم تقدیس اساساً کار خداست. چنان‌که پولس نوشت: «خدا این کار را قطعاً انجام خواهد داد».¹⁴ ما به‌تنهایی نمی‌توانیم میوه‌ی روح بیاوریم؛ همان‌طور که راننده، هرچند فرمان را در دست دارد، ولی باز هم این خودروست که او را به جلو می‌برد. تقدیس نیز همین است؛ فقط با بودن در مسیح امکان‌پذیر است.

با این حال، این هرگز به معنای انفعال نیست. تقدیس یک جنگ مقدس است. خدا از ما خواسته میوه بیاوریم.¹⁵ پس ما

12- عبرانیان ۱۰:۱۴

13- اول تسالونیکی ۵:۲۳

14- اول تسالونیکی ۵:۲۴

15- متی ۳:۸؛ افسسیان ۵:۹

وظیفه داریم در پی قدوسیت باشیم، هر چند که همیشه به اندازه‌ی کافی ثمر نخواهیم آورد. اما پرسش این است: آیا رشد می‌کنیم؟ آیا ثمره‌ی روح در زندگی ما رو به فزونی است؟

هیچ‌یک از ما هنوز به مقصد نهایی نرسیده‌ایم. همه در معرض وسوسه و گناهیم. نبردی دائمی میان «خواسته‌های جسم و روح» در جریان است.¹⁶ انکار این نبرد، همان فروکردن سر در برف است.

چه بسیار کشیشانی که با سکوت خود، چنین می‌نمایانند که جنگشان با گناه پایان یافته است. اما حقیقت این است که روح خدا هر روز ما را تعلیم می‌دهد و در دل‌هایمان کار می‌کند. مبدا آن‌قدر سرگرم دیدن جنگ دیگران باشیم که نبرد خود را از یاد ببریم.

قدوسیت دشوار است، اما ثمرش پرشکوه است. وقتی چشمانمان را به ابدیت با مسیح بدوزیم، نیرو می‌گیریم تا برای ثمره‌ی روحانی تلاش کنیم.

جان بانیان¹⁷، نویسنده‌ی «سیر و سلوک زائر»، ایمان‌داران را فراخواند که جلال آسمان را ببینند و برای رسیدن به آن با همه‌ی توان بکوشند. او گفت: «دنیای دیگر را بهتر بنگرید؛ چه مسیحی، چه بهشتی و چه جلال ابدی‌ای در آن نهفته

16- غلاطیان ۵:۱۶

17- John Bunyan

است.» و باز تأکید کرد: از میان سختی‌ها عبور کنید تا آن‌ها را به تجربه درآورید.

آیا شما آماده‌اید «از میان سختی‌ها» بگذرید تا حضور مسیح را برای همیشه ببابید؟ دعا می‌کنم چنین باشد. این ماراثنی است که ارزش دویدن دارد، ثمره‌ای است که ارزش آوردن دارد. این نه‌تنها نشانه‌ی تعلق به عیسی است، نه‌تنها راه آرامش ابدی، بلکه تقدیم جلال به خدایی است که ما را نجات داده و در رحمت خویش، برای رهبری قومش برگزیده است.

خوداندیشی، نه خودمحوری

این کتاب، دعوتی است به خوداندیشی. هر یک از بخش‌های میوه‌ی روح در غلاطیان ۲۳-۲۲:۵ را بردارید و از خود بپرسید: «آیا این میوه را در خود می‌بینم؟ چگونه و در کجا باید رشد کنم؟» این پرسش‌ها نه‌تنها به شما، بلکه به خانواده و کلیسایتان نیز خدمت خواهند کرد.

روح‌القدس ما را فرامی‌خواند تا خود را بسنجیم¹⁸. مسیحی بودن یعنی مرتب آستین دل را بالا زدن و مطمئن شدن از این که خداوند اولین محبت ماست، جلال او هدف برتر ماست و ثمره‌ی روح در زندگی ما فراوان است.

اما مراقب باش که به خودمحوری دچار نشوی. ممکن است آن‌قدر در خود غرق شوی که خدمت به دیگران را

فراموش کنی. کشیش تیموتی کلر¹⁹ هوشمندانه اشاره کرده که خوداندیشی، اگر به درستی انجام نشود، می‌تواند نوعی دیگر از غرور باشد: «چیزی که از ملاقات با یک فرد واقعاً فروتن در برابر انجیل به یاد می‌آوریم، این است که چقدر او به ما و نیازهای ما علاقه نشان می‌دهد. زیرا جوهره‌ی تواضع و فروتنی نه در بیشتر یا کمتر فکر کردن به خود، بلکه در خوداندیشی صحیح نهفته است».

خوداندیشی وقتی به خودمحوری بینجامد، برای هیچ‌کس مفید نیست. اما خوداندیشی درست، تو را به محبت بیشتر به دیگران می‌رساند. این طرز فکر صحیح، کمک می‌کند تا رهبر بهتری باشی.

تمرکز من در صفحات بعدی بر تقدیس شخصی توست. اما مهم است که به یاد داشته باشی: تقدیس مسیحی، از تقدیس کل بدن مسیح جدا نیست.

خدا تو را نجات نداد تا گیاهی منزوی در صحرا باشی؛ بلکه او تو را در باغ پرثمر جامعه‌ی مسیحی می‌کارد. مسیح خودش را فدا کرد تا کلیسا را تقدیس کند.²⁰ او ما را باز خرید کرد تا «مردمی پاک برای خود بسازد».²¹ کشیشان این امتیاز شگفت‌انگیز را دارند که در مرکز و قلب این باغ قرار گیرند.

Timothy Keller -19

20- افسسیان ۵:۲۵

21- تیتوس ۲:۱۴

جایگاه خود را دستکم نگیر. خوداندیشی نه تنها برای تو سودمند است، بلکه به همان اندازه برای کلیسایی که به آن خدمت می‌کنی نیز مفید است.

یک بخش از ثمره

در این کتاب بارها به «بخش‌های» ثمرات روح القدس اشاره می‌کنم. قدوسیت همچون میوه‌ای است که بخش‌های گوناگونی دارد. در غلاطیان ۵:۲۲، واژه‌ی «میوه» به صورت مفرد آمده است و این تصادفی نیست. هر فضیلتی که پس از آن ذکر می‌شود، جزئی از یک میوه‌ی کامل است؛ همان قدوسیت یا پارسایی، ساده و روشن.

پولس در این آیه، سببی پر از میوه‌های گوناگون را توصیف نمی‌کند؛ محبت سیب نیست، شادی هلو، یا صلح، موز نیست، بلکه همه‌ی این‌ها بخش‌های یک میوه‌اند: قدوسیت. میوه‌ای است که تمام ویژگی‌های مرد یا زن پارسای خدا را دربر می‌گیرد.

این نکته بسیار مهم است، زیرا ما را از خطری جدی می‌رهاند: اینکه گمان کنیم می‌توانیم بدون یکی از فضایل مسیحی نیز زندگی درستی داشته باشیم. شاید کسی وسوسه شود تا چنین بیندیشد: «می‌دانم چندان ملایم نیستم، اما در عوض بردبار و وفادارم؛ پس لزومی ندارد به فروتنی چندان اهمیت بدهم».

این، اندیشه‌ای نادرست است! چنین نتیجه‌گیری‌ای کاملاً برخلاف مقصود پولس است. روح القدس وقتی در انسان عمل می‌کند، تنها بر بخشی از وجود او کار نمی‌کند، بلکه تمام وجود را دگرگون می‌سازد تا شخص، به انسانی پارسا بدل شود؛ انسانی که خدا او را می‌خواهد. هیچ ضعفی از نظر او پنهان نمی‌ماند و هیچ الگوی گناهی نادیده گرفته نمی‌شود.

فهم این نکته که واژه‌ی «میوه» مفرد آمده است، به ما کمک می‌کند تا فهرست فضایل گوناگون در عهد جدید را بهتر دریابیم. نویسندگان کتاب مقدس قصدشان ارائه فهرستی کامل و جامع نبود. هدف، همواره قدوسیت است و فضایل مختلف تنها راه‌هایی برای رسیدن به آن هدف به شمار می‌آیند.

ثمرات روح به اندازه‌ی ویژگی‌های خداوند گسترده و گوناگون‌اند. در دوم قرن‌تیا ۷-۶:۶، پولس از پاکی، معرفت، بردباری، مهربانی، محبت و راست‌گویی سخن می‌گوید. در افسسیان ۴-۳:۱ بر تواضع، ملایمت و بردباری تأکید می‌کند. در کولسیان ۱۵-۳:۱۱ نیز به دلسوزی، فروتنی، بخشش و صلح اشاره دارد. پطرس در اول پطرس ۸:۳ فهرست خاص خود را برمی‌شمارد: وحدت، همدردی، نرمی دل و فروتنی ذهن.

تمامی این فهرست‌ها، اجزای میوه‌ی روح‌اند. گرچه غلاطیان ۵ شناخته‌شده‌ترین فهرست را ارائه می‌کند، اما تنها یکی از آن‌هاست و هیچ‌یک را نباید کم‌اهمیت شمرد. مبادا این

نُه فضیلتِ ذکرشده در غلاطیان ۲۳-۲۲:۵ تو را بفریبد که گویی راه به پایان رسیده است.

این نُه کلمه همچون جاده‌ای است که تو را به مراتب بالاتر نمرده‌ی می‌کشاند، نه بن‌بستی که در آن خودروی تقدیست را متوقف سازی. هدف نهایی قدوسیت است؛ مقصد، بی‌عیب و نقص بودن است. چنان‌که روح‌القدس هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید گفته است: «مقدس باشید، زیرا من مقدس».²²

مردی با درک روحانی

بگذار درباره لورا برایت بگویم. نخستین بار که او را دیدم، از کلیسا دلخور بود. اما مردی را یافت که عیسی را دوست داشت و همین باعث شد فرصتی دوباره به کلیسا بدهد. او به گروه مطالعات کتاب مقدس پیوست، همان‌جا که ما انجیل مرقس را مرور می‌کردیم. به چشم خود دیدم که خدا دل او را تغییر داد.

سرانجام، یک بعدازظهر یکشنبه، درحالی‌که کتاب مقدس را در دست داشت، با شوق گفت: «این شگفت‌انگیزترین و زیباترین کتابی است که تا به حال خوانده‌ام!» چند ماه بعد، لورا تعمیم گرفت. هر سال که می‌گذرد، رشد روحانی او آشکارتر می‌شود. او همسر، فرزندان و کلیسای خود را دوست دارد. در سختی‌ها آرام است و به‌عنوان فردی با خشنودی درونی شناخته

می‌شود. لورا کامل نیست، اما هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که ثمره‌ی روح در زندگی‌اش در حال رشد است.

آیا متنی مشابه، درباره‌ی تو نیز می‌تواند نوشته شود؟ آیا میوه‌ی روح در زندگی تو دیده می‌شود؟

من این کتاب را به‌عنوان یک کشیش نوشته‌ام. خوب می‌دانم کشیشان و رهبران کلیسا با چه چالش‌هایی روبه‌رو هستند. تو با دقت به جماعت و خدمتت رسیدگی می‌کنی؛ اما آیا به همان اندازه به جان و روح خودت اهمیت می‌دهی؟

بیاییم به شخصیت خود همان‌قدر توجه کنیم که به دعوت و خدمتمان. انگیزه‌هایمان را همان‌گونه بسنجیم که روش‌هایمان را ارزیابی می‌کنیم.

تأملات پیش‌رو درباره‌ی ثمره‌ی روح، تو را وادار می‌کند تنها به کارهایی که انجام می‌دهی فکر نکنی، بلکه به آنچه که هستی نیز بیندیشی. این کتاب، ابزاری است برای تقدیس تو. دلگرم باش، زیرا هرچه در تقدیس رشد کنی، کلیسایت نیز رشد خواهد کرد. در نهایت، اعضای کلیسا تنها به سخنانت گوش نمی‌دهند، بلکه به زندگی تو می‌نگرند و ناخواسته شبیه تو می‌شوند.²³

خدمت فقط در کلام خلاصه نمی‌شود. کشیش آمریکایی، لموئل هاینز²⁴، این حقیقت را دریافته بود. شاید سخنان او امروز دشوار به نظر برسد، اما شایسته‌ی دقت است. او درباره‌ی شخصیت یک کشیش چنین گفت: «او مردی است با درک روحانی؛ جانش با پرتوهای پسر عدالت روشن گشته، مسح خود را از قدوس دریافت کرده، به وسیله‌ی کلام و روح، تعلیم یافته و در نور حضور خدا راه می‌رود. فریب قلب خود را دیده، دسیسه‌های دشمن را می‌شناسد و دام‌های بی‌شمار در کمین جان انسان‌ها را می‌بیند. او از حيله‌های شیطان بی‌خبر نیست و با مراقبتی فداکارانه در این جنگ روحانی می‌کوشد. می‌داند که دشمنی زیرک دارد و با طبیعتی سرشار از دشمنی با انجیل روبه‌روست. پس در هر تلاش خود می‌کوشد با حکمت و احتیاط عمل کند تا بیشترین ثمر را بیاورد».

این همان کشیشی است که من می‌خواهم باشم. می‌خواهم فریب قلب خود را بشناسم و آن را در هم بشکنم. می‌خواهم از دسیسه‌های دشمن آگاه باشم و از آن‌ها بگریزم. می‌خواهم همیشه به یاد داشته باشم که این جنگ، جنگی روحانی است و تنها با تکیه بر روح خدا می‌توان آن را پیروز شد. می‌خواهم بر قلبم مراقبت داشته باشم، زیرا موفقیت خدمت با تعداد تعمیدها، رهبران تربیت‌شده یا کلیساهای تازه بناشده سنجیده نمی‌شود. این آمار در دست خداست. خدمت موفق، هر قدر بزرگ یا

کوچک، خدمتی است که پر از میوه‌های شیرین و مغذی روح باشد.

البته دیدن ضعف‌ها و گناهان دیگران هم مهم است. کلیساها به منتقدانی وفادار نیاز دارند؛ مردان و زنانی که آموزه‌های نادرست، روش‌های سست و خدمات سطحی را آشکار کنند. من برای ایمان‌داران تیزبین سپاسگزارم؛ کسانی که در اتاق‌های دعا و بر منابر، کلام حقیقت را درست موعظه می‌کنند و آن را با قدرت و بصیرت نبوی بر زندگی دیگران اعمال می‌نمایند.

اما در فصل‌های بعدی، دغدغه‌ی اصلی من قلب توست. آیا به سلامت روحانی خود بی‌اعتنا بوده‌ای؟ همه‌ی ما نقاط کوری داریم رفتارهای گناه‌آمیزی که یا از آن‌ها آگاه نیستیم یا تمایل داریم نادیده‌شان بگیریم. دعای من این است که این کتاب، کمکی باشد تا بتوانی نقاط کور را بشناسی و درمان کنی، نه فقط برای خیر و برکت کلیسایی که به آن خدمت می‌کنی، بلکه پیش از همه برای نجات جان خودت.²⁵

آیا من زنگی پر سر و صدا هستم؟

محبت، شادی، آرامش، بردباری، مهربانی، نیکویی،
وفاداری، فروتنی، خویشتن‌داری

می‌گویند: «خدمت، عالی می‌بود اگر مردم در آن نبودند!» این جمله معمولاً لبخندی بر لب می‌آورد. اما ما، به عنوان شبانان و خدمت‌گزاران، خوب می‌دانیم که مردم نه تنها محور خدمت‌اند، بلکه غالباً سرچشمه‌ی ناامیدی‌ها نیز می‌شوند. آنها برنامه‌های ما را بر هم می‌زنند برنامه‌هایی نیکو و پرشور؛ برنامه‌هایی برای ساختن خدمت دانشجویی، سازماندهی یک رویداد بشارتی، رساندن خبر خوش انجیل به مردمی دور از دسترس و یا حتی، فقط شبانی کردن در یک کلیسا.

همچون مهندسی که طرح یک پروژه را گام‌به‌گام پی می‌گیرد، ما نیز هدف‌گذاری می‌کنیم، جدول زمان‌بندی می‌نویسیم و داوطلبان را گرد هم می‌آوریم تا مأموریت‌مان را به

سرانجام برسانیم. در چنین شرایطی آسان است که مردم را به چشم موانع مأموریت بنگریم و فراموش کنیم که خود مردم، همان مأموریت هستند.

رهبران مسیحی گاه وسوسه می‌شوند تا به مردم همچون چرخ‌دنده‌های یک ماشین نگاه کنند. قطعاتی که باید نگهداری شوند تا موتور درست کار کند. این «ماشین» می‌تواند دوست، خانواده یا ازدواج، خدمت و یا حتی کلیسا باشد.

اگر با چنین نگاهی زندگی کنیم، دوستان، فرزندان، همسران، داوطلبان و اعضای کلیسا به قطعاتی تبدیل می‌شوند که صرفاً برای پیشبرد مقاصد شخصی به کار می‌گیریم و آنگاه که این قطعات درست عمل نکنند و نقشه‌های ما در هم بریزند، اوقاتمان تلخ می‌شود و به جای آن‌که افرادی را که خدا با حکمت و اراده‌ی خویش در زندگی ما قرار داده دوست بداریم، از آنها بهرمکشی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که در نهایت، بیش از هر چیزی، خودمان را دوست داریم.

چیزهای زیادی درباره محبت باید بیاموزم

وقتی نخستین بار موعظه کردم، چندان به افراد کلیسا نمی‌اندیشیدم. در عوض، همه‌ی تمرکزم بر فن و مهارت خودم بود. مقدمه‌ام چگونه است؟ آیا تماس چشمی‌ام کافی است؟ آیا نکاتم بر متن کتاب مقدس استوار است؟ آیا انجیل را به روشنی بیان کرده‌ام؟ آیا با یک نتیجه‌گیری تأثیرگذار سخنم را پایان داده‌ام؟

اینها همه پرسش‌های مهمی بودند. اما پرسش‌های مهم‌تری هم وجود داشت که باید می‌پرسیدم سؤالاتی که معمولاً در کلاس‌های الهیات یا موعظه به آنها پرداخته نمی‌شود. آیا برای مخاطبانم اهمیت قائل هستم؟ آیا آنان را می‌شناسم؟ از مشکلاتشان باخبرم؟ آیا دوستشان دارم؟ آیا خدای آفریننده‌شان را دوست دارم؟ این پرسش‌ها به همان اندازه حیاتی‌اند، اما غالباً نادیده گرفته می‌شوند.

کمی بعد از یکی از نخستین موعظه‌هایم، عصر روز یکشنبه با دوستی ایمان‌دار دیدار کردم تا نظرش را درباره‌ی جلسه کلیسا بشنوم. در آشپزخانه خانه‌اش، با فنجان قهوه و جعبه‌ای شیرینی رو به‌رویش نشستم. پیش از آن‌که سخنی بگوید، خودم آغاز کردم و اعتراف کردم که پیامم حتی به معیارهای خودم هم نرسیده است.

او خاموش نشست و گوش داد و من پیوسته از عملکردم شکایت کردم. در دل، امیدوار بودم حرفم را قطع کند و نظر دیگری بدهد. منتظر بودم بگویم: «آرون، پیام تو عالی بود؛

دلگرم باش.» دوست داشتم توضیح دهد که چگونه کلماتم بر زندگی‌اش اثر گذاشته است. اما به جای آن، فقط با تشکر از من موضوع را عوض کرد.

چند روز بعد، یادداشتی دست‌نویس در صندوق پستی‌ام یافتم. آغازش، از اول قرن‌تین ۱: ۱۳ این بود:

«اگر به زبان‌های مردم و فرشتگان سخن بگویم و محبت نداشته باشم، همچون زنگی پرطنین یا سنجی پرهیاهو خواهم بود.»

پیام پولس روشن بود: اگر عطایای روحانی را تنها برای جلوه‌گری خود بجوئیم، ارزششان را از میان می‌بریم. دوستم دریافته بود که من بیش از آن‌که به مردم - همان کسانی که می‌خواستم در خدمتشان باشم - بیندیشم، به خودم فکر می‌کردم.

آن آیه ضربه‌ای تکان‌دهنده بر من وارد کرد. دریافتم که در تمام آمادگی‌هایم، به مردمی که خدا مرا برای تعلیمشان فراخوانده بود، عشقی نداشتم. بله، باید متن را درست و حکیمانه بررسی کنم. باید انجیل را دقیق، شرح و به کار بندم. باید بازخورد بگیرم تا به‌عنوان واعظ رشد کنم. اما اگر محبت نداشته باشم، همه‌ی اینها چه سودی دارد؟

من مردم خدا را همچون چرخ‌دنده‌های دستگاه خدمت خود دیده بودم. من بدل به زنگی پر سر و صدا شده بودم. آری، باید هنوز بسیار درباره‌ی محبت بیاموزم.

قدّیس شدن بدون محبت بی‌معناست

برای درک این حقیقت، باید نخست به رویدادی پیشین در زندگی مسیحی نگاه کنیم: پارسا شمرده شدن.

ما به سادگی مردم را موانع مأموریت خود می بینیم و فراموش می کنیم که مردم، خود مأموریت اند.

محبت، نخست در پارسا شمرده شدن ظاهر می شود.

محبت نه تنها کلید قدیس شدن است، بلکه در اصل نجات و بخشیده شدن هم نقشی اساسی دارد. پولس با کلیساهای غلطیه نزاع داشت، زیرا انجیل فیض خدا نزد آنان شکوه خود را از دست داده بود. صدای پیام پولس - نجات تنها به واسطه فیض - کم رنگ و صدای شریعت بلند شده بود. معلمان دروغین، چون اسب تروا، آکنده از تظاهر به اعمال نیک، وارد شهر نجاتشان شده بودند. افسوس که کلیسای نوپای غلطیه، دروازه هایش را بر روی آنان گشوده بود.

پولس با تمام توان کوشید این دروازه ها را ببندد. او نامه اش را با فریادی آشکار آغاز کرد:

«اگر کسی به شما انجیلی جز آنچه دریافت کردید موعظه

کند، مورد لعنت باشد».²⁶

برای پولس هیچ ابهامی وجود نداشت: نجات یا سراسر فیض است، یا هیچ. اعمال شریعت تنها قدرت محکوم کردن

دارند، اما توان آن را ندارند که ما را در نظر خدا پارسا بشمارند. چنانکه نوشته است:

«زیرا هیچکس هرگز با حفظ احکام شریعت نجات و رستگاری نخواهد یافت».²⁷

مسیحیان چیزی بر پارسا شمرده شدن خود نمی‌افزایند. مرگ و رستخیز مسیح - و نه اعمال ما - آغاز زندگی مسیحی را رقم می‌زند. شاید عجیب به نظر برسد! کافی است به پولس بنگرید. او می‌دانست که نمی‌تواند با تلاش‌های خویش به یک زندگی مقدس و سرشار از شادی دست یابد. پیش از زیستن با مسیح، باید با او مرد.

از همین رو بود که پولس با شادی اعلام کرد:

«من با مسیح مصلوب شده‌ام؛ دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. و این زندگی که اکنون در جسم می‌گذرانم، با ایمان به پسر خداست که مرا دوست داشت و جان خود را برای من داد».²⁸

دقت کنید که پولس چه می‌گوید: عیسی «دوست داشت» و «خود را تسلیم کرد». محبت، نخست آمد. محبت، همیشه نخست می‌آید.

محبت، نخستین گام در قدوسیت

27- غلاطیان ۲:۱۶

28- غلاطیان ۲:۲۰

شگفت‌انگیز نیست که پولس، هنگامی که ثمرات روح را برمی‌شمرد، محبت را در صدر قرار می‌دهد؛ زیرا محبت، همه چیز را در زندگی مسیحی به حرکت درمی‌آورد.

مسیح خود را برای ما فدا کرد، چرا که ما را دوست داشت. این، قلب و سرچشمه‌ی تقدیس است. اگر مسیح جان خود را برای ما نهاد، ما نیز دیگران را دوست خواهیم داشت؛ این، هسته‌ی قدوسیت است. زندگی بی‌محبت، زندگی بی‌مسیح است. یوحنا‌ی رسول به‌روشنی نشان می‌دهد که تقدیس ما از پارسا شمرده شدن ما سرچشمه می‌گیرد. به بیان دیگر، محبت ما به دیگران از محبت خدا به ما زاده می‌شود:

«محبت در این است، نه آن‌که ما خدا را محبت کردیم، بلکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفاره‌ی گناهان ما باشد. ای عزیزان، اگر خدا ما را چنین محبت کرد، ما نیز باید یکدیگر را محبت کنیم. هیچ‌کس هرگز خدا را ندیده است؛ اما اگر یکدیگر را محبت نماییم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما کامل می‌شود».²⁹

یوحنا در این آیات جمله‌ای می‌افزاید که در نگاه نخست شاید بی‌ارتباط به نظر برسد: «هیچ‌کس خدا را ندیده است.» چرا اینجا چنین می‌گوید؟ زیرا نادیدنی بودن خدا، فهم رابطه ما با او را دشوار می‌سازد. اثبات رابطه با کسی که می‌بینیم آسان‌تر است.

من و همسر من بی‌تردید رابطه‌ای نزدیک داریم. من او را می‌بینم و او مرا. زمان بسیاری را با هم می‌گذرانیم؛ در یک کلیسا عبادت می‌کنیم؛ یک خودرو را می‌رانیم؛ زیر یک سقف زندگی می‌کنیم. بهیاد دارم در روزهای آغازین ازدواج، از این همه دیدن و بودن با او شگفت‌زده می‌شدم. همین دیدار مداوم، نشانه‌ای کوچک اما مهم از محبتی بود که میان ماست.

اما خدا را نمی‌بینیم، هرچند او ما را می‌بیند. پس رابطه‌ی ما با خدا چگونه آشکار می‌شود؟ پاسخ در محبت ما به یکدیگر است:

«اگر یکدیگر را دوست بداریم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما کامل می‌شود».³⁰

یوحنا چند آیه بعد صریح‌تر می‌گوید: «کسی که برادر خود را که می‌بیند دوست ندارد، نمی‌تواند خدا را که نمی‌بیند دوست بدارد».³¹

دانستن درباره محبت در برابر دوست داشتن واقعی

هرکس کتاب مقدس را بخواند، بی‌تردید با موضوع محبت روبه‌رو می‌شود؛ زیرا تقریباً در هر صفحه آن حضوری پررنگ دارد. محبت، بنیان الهیات کتاب مقدس است. ما می‌دانیم که «خدا محبت است».³² جز محبت چه می‌تواند پیگیری

30- اول یوحنا ۴:۱۲

31- اول یوحنا ۴:۲۰

32- اول یوحنا ۴:۸

بی‌وقفه‌ی او نسبت به مردمی ناپاک را توضیح دهد؟ همان خدایی که به قوم خود فرمان داد محبت کنند³³، نخستین کسی بود که آنان را دوست داشت.³⁴ انتخاب خدا برای کلیسایش، ریشه در دیدن چیزی زیبا در وجود ما نداشت؛ بلکه او تصمیم گرفت مردمان گناهکار را تنها به سبب ذخیره‌ی بی‌کران و وصف‌ناپذیر محبت الهی‌اش نجات دهد.³⁵ حتی کوچک‌ترین فرد مسیحی، می‌داند که محبت به خدا و همسایه، بخشی جدایی‌ناپذیر از اساس زندگی مسیحی است.³⁶ فرمان محبت، فرمانی است که هیچ‌کس نمی‌تواند از آن چشم ببوشد.

جی.آی.پکر³⁷ تفاوت میان «دانستن درباره‌ی خدا» و «شناخت واقعی خدا» را به فردی تشبیه می‌کند که بر بالکن نشسته و رهگذران را می‌بیند که در جاده سفر می‌کنند. مشاهده‌ی مسیر از بالا آسان است، اما پا گذاشتن بر خاک راه و پیمودن آن، تجربه‌ای کاملاً متفاوت است. شناخت خدا نیز چنین است؛ چیزی نیست که بتوان از دور به دست آورد. این صرفاً یک تمرین آکادمیک نیست؛ در مسیحیت جایی برای گوشه‌نشینی و دوری از مردم وجود ندارد.

33- تثنیه ۵:۶

34- اول یوحنا ۴:۱۹

35- تثنیه ۸-۷، افسسیان ۲:۴

36- مرقس ۱۲:۳۱

37- J.I. Packer

به همین ترتیب، تفاوتی بزرگ میان «دانستن درباره محبت» و «محبت ورزیدن واقعی» هست. دوستی دارم که در روزهای نخست ایمانش به یک سفر بشارتی برون مرزی رفت. او روزها به بشارت می پرداخت، اما ثمر روحانی مستقیمی از تلاش های خود ندید. با این حال، خدا از طریق همراهان او چندین نفر را به ایمان نجات بخش رهنمون ساخت. او می دانست باید شاد باشد، اما در دل به موفقیت دیگران حسادت می ورزید. دغدغه اش بیشتر اعتبار خودش بود تا نجات جان های دیگران. این محبت نیست.

دشمنان محبت

روزی که یادداشت دوستم درباره ی اول قرن نیاں ۱۳ را خواندم، خود را همچون مردی یافتم که بر بالکن نشسته است. من درباره ی محبت چیزهای بسیاری می دانستم؛ اهمیتش را توضیح می دادم و ویژگی هایش را بر می شمردم. اما در عمل، محبت را کنار گذاشته و دو دشمن آن - غرور و خودخواهی - را جایگزین کرده بودم.

غرور می پرسد: «ما چگونه به نظر می رسیم؟» نه اینکه «دیگران چه احساسی دارند؟» هنگامی که واعظ آرزو دارد جمعیتش بزرگتر شود، یا دوستی می خواهد محبوب فرد محبوب تری باشد، غرور تغذیه می شود. غرور تشویق نمی طلبد، بلکه توجه می خواهد. زمانی که رهبری می خواهد آخرین کلام را حکم کند یا پدری خانواده اش را با ترس کنترل کند، غرور رشد می کند. غرور بیش از آن که دغدغه ی قدیس شدن جماعت را داشته باشد، به برجسته شدن رهبر اهمیت

می‌دهد؛ بیشتر، دل‌مشغول رشد «کلیسای من» است تا شکوفایی کلیسای برادرش در مرکز شهر.

خودخواهی، همزاد و پسرعموی غرور است. هدفش همیشه راحتی بیشتر است. خودخواهی مانند مردی است که صبح‌ها از تخت بر نمی‌خیزد؛ زیر پتو می‌ماند چون گرم است و حاضر نیست پاهای برهنه‌اش را روی زمین سرد اتاق بگذارد. هرچند روزی تازه، پر از فرصت‌های محبت و خدمت در پیش است، اما خودخواهی زمزمه می‌کند: «فقط گرم بمان».

خودخواهی می‌گوید خدمت، دشوار و ناخوشایند است. و هنگامی رشد می‌کند که ما از گفتن یا انجام دادن کاری سخت، سر باز می‌زنیم. من ذاتاً آدمی وظیفه‌محورم؛ دوست دارم موارد فهرستم را یکی‌یکی خط بزنم. اگر تنها بمانم، سر در کار فرو می‌برم تا پروژه‌هایم را زودتر به پایان برسانم. اما محبت مرا از پشت میز بلند و سوار ماشین می‌کند، کمر بند ایمنی‌ام را می‌بندد و به دیدار عضوی می‌فرستد که خانه‌نشین است.

هشدار مهم

ضروری است که بیاموزیم چگونه بهتر محبت کنیم. اما نخست باید مراقب باشیم در دام دیگری نیفتیم: «قربانی کردن حقیقت به خاطر محبت؛» و این خطایی مرگبار است.

محبت هرگز نباید دشمن حقیقت باشد؛ آنها یاران صمیمی‌اند. کشیشی که به نام «مهربانی»، از تعالیم صحیح چشم‌پوشد، در حقیقت محبت نمی‌کند. او همچون پزشکی است

که بیماری در آستانه‌ی مرگ را با لبخندی دلسوزانه ملاقات می‌کند، اما داروی شفابخش را به او نمی‌دهد. حقیقت - به‌ویژه حقیقت انجیل - تنها امید ما به حیات جاودان است.

کتاب مقدس، محبت را در برابر حقیقت قرار نمی‌دهد، بلکه آنان را هم‌سنگر می‌داند. چرا که خوراک دادن به گوسفندان مسیح، همان تعلیم کلام مسیح است. چنین تعلیمی تنها از دل‌هایی برمی‌خیزد که در بند محبت خدا هستند. محبت و حقیقت از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند؛ شبانان باید از دل‌های اسیر محبت خدا، کلام او را تعلیم دهند.³⁸

مدل نمونه

آخرین چیزی که کلیساها و خدمات مسیحی نیاز دارند، رهبرانی است که به دنبال جایگاه و شهرت‌اند. کشیشان پیش از هر چیز وظیفه دارند به جماعت خود محبت کنند. آنچه مردم نیاز دارند، شیوخ دلسوز و مهربان‌اند، نه مدیرانی خودمحور. هیجان دیدن تعداد «لایک»‌ها در شبکه‌های اجتماعی نباید جای شادی دیدن رشد مردم در فیض و پارسایی را بگیرد.

پولس رسول، نمونه‌ای بی‌نظیر از چنین محبتی است. همان طور که اول قرن‌تین ۱۳:۱ «زنگی پرصدا» گناه بی‌محبتی را بر من آشکار می‌کند، اول تسالونیکیان ۲:۸ مرا به محبت عملی فرامی‌خواند.

پولس و سیلاس با وفاداری در شهر تسالونیکی انجیل را بشارت دادند. بسیاری از یهودیان و غیر یهودیان ایمان آوردند،³⁹ هرچند این ایمانداران تازه، خیلی زود با آزار و مشکلات فراوان روبه‌رو شدند.⁴⁰ پولس ناچار شد فرار کند، اما کلیسا در نبود او به رشد خود ادامه داد. وقتی برایشان نامه نوشت، خدا را برای ایمان، محبت و امیدشان شکر کرد⁴¹ و خوشحال بود که جماعت کوچک آنان به مرکز پرشوری برای خدمت انجیل تبدیل شده بود.⁴²

این کلیسای محلی، تقریباً همه‌ی آنچه را داشت که هر شبانی آرزو می‌کند در جماعت خود ببیند: قدوسیت، شادی، ثبات و اشتیاق بشارتی. پولس برای این ثمره شکرگزار بود، اما چیزی فراتر از ثمرات را ستایش می‌کرد. او خود مردم را دوست داشت.

در قلب سلام محبت آمیز پولس چنین سخنی است:

«اما همچون مادری شیرده که از کودکان خود نگهداری می‌کند، با شما به نرمی رفتار کردیم. شدت علاقه‌ی ما به شما چنان بود که شادمانه حاضر بودیم نه‌تنها انجیل خدا را به شما

39- اعمال ۱۷:۱-۴

40- اعمال ۱۷:۵-۹

41- اول تسالونیکیان ۳:۱

42- اول تسالونیکیان ۸:۱

برسانیم، بلکه از جان خود نیز در راه شما بگذریم، چندان که برای ما عزیز گشته بودید». 43

اگر پولس خود را چون مادری شیرده توصیف می‌کند، آیا ما نیز نباید بکوشیم به همان اندازه که پیامبرانه سخن می‌گوییم، پرورش‌دهنده هم باشیم؟ به همان اندازه که استواریم، مهربان هم باشیم؟ و به همان اندازه که حقیقت را نگاه می‌داریم، محبت را نیز ابراز کنیم؟

ما اغلب، پولس را به عنوان مدافعی قاطع برای حقیقت می‌شناسیم. پس چرا از تصویر مادری شیرده بهره برد؟ زیرا می‌خواست محبت عمیق خود را به وضوح نشان دهد. او تنها نمی‌خواست حقیقت را تعلیم دهد؛ مشتاق بود زندگی خود را با ایمانداران شریک شود.

پولس مردم تسالونیکی را ابزار پیشبرد شهرت یا چرخ دنده‌های دستگاه خدمت شخصی خود نمی‌دید. آنان برای او ارزشمند بودند نه به خاطر کاشت کلیساهای تازه یا گسترش نفوذش، بلکه چون به راستی عزیزش بودند. او آن قدر ایشان را دوست داشت که حاضر بود نه تنها انجیل، بلکه جان خود را نیز با آنان تقسیم کند.

البته مشایخ کلیسا الگوی اعمال ۶:۴ را به درستی جدی می‌گیرند تا خود را وقف دعا و خدمت کلام کنند. اما همین اولویت‌ها اگر بدون محبت زیسته شوند، می‌تواند خدمت شبانی را به تجربه‌ای تنهاکننده تبدیل سازد. رهبر نیکو وقت بسیاری

برای دعا می‌گذرانند و در کلام غوطه‌ور می‌شود تا گله را با تعلیم سالم تغذیه کند؛ اما همان رهبر باید در زندگی مردم نیز حضور داشته باشد. دعا و مطالعه اگر بهانه‌ای برای دوری از جماعت شود، خدمت شبانی ناقص خواهد ماند.

یادم می‌آید سال‌ها پیش، دوستی مرا به بازدید کلیسایی بزرگ برد. شبان آنجا برای داشتن وقت بیشتر جهت دعا و مطالعه، دفتری با ورودی مخفی ساخته بود تا بتواند تقریباً نادیده وارد تالار عبادت شود و بعد بی‌هیچ گفت‌وگویی بیرون رود. برایم عجیب بود که چگونه می‌توانست جماعت خود را موعظه کند، بی آن که با آنان هم‌صحبت شود.

بیایید بپرسیم: آیا ما واقعاً مردم خود را می‌شناسیم و خود نیز شناخته می‌شویم؟ آیا محبت ما در اشتیاق به همراهی با آنان دیده می‌شود؟ شریک شدن در زندگی با کسانی که خدمتشان می‌کنیم، تجسم عملی محبت مسیح است.

چگونه در محبت رشد کنیم

من نمی‌خواهم همچون «زنگی پرصدا» باشم.⁴⁴ هیچ رهبر وفاداری چنین چیزی نمی‌خواهد. پس چگونه می‌توانیم در محبت رشد کنیم؟

۱. دعا کنید تا انجیل قلب شما را بگیرد

مگر آن‌که از محبت شگفت‌انگیز خدا برای گناهکاران در هم شکسته شوید، قادر به محبت دیگران نخواهید بود. اراده‌ی انسانی شما را به محبت سوق نمی‌دهد؛ تنها روح خداست که این کار را می‌کند. اوست که ما را به شگفتی وامی‌دارد از خدایی که «محبت خود را به ما ثابت کرد از این رو که وقتی هنوز گناهکار بودیم، مسیح برای ما مرد». ⁴⁵ محبتی که شما به دیگران نشان می‌دهید، هرگز به بهای محبتی که او به شما نشان داد نخواهد بود.

۲. قلب خود را از نظر غرور و خودخواهی بیازمایید

این کار آسان نیست، اما ضروری است. آیا وقتی شناخته نمی‌شوید، دل شکسته می‌شوید؟ آیا وقتی رأی کلیسا مطابق میل شما نیست، تلخ می‌شوید؟ آیا ترس شما باعث می‌شود گناه را در زندگی دیگران نشان ندهید؟ پاسخ شما به این سؤالات نشان می‌دهد آیا محبت واقعی در شما وجود دارد یا نه. وقتی حقیقتاً محبت کنید، نیازی به تأیید دیگران ندارید. محبت شما مشروط به پذیرش آنان نخواهد بود.

44- اول قرنیتان ۱۳

45- رومیان ۵:۸

۳. زندگی خود را با دیگران شریک شوید

راه‌های عملی فراوانند: گفتگویی هدفمند بعد از جلسه عبادت، دیداری برای قهوه و بحث درباره‌ی وضعیت روحانی، گشودن خانه برای صرف غذا، نوشتن یادداشتی تشویق‌آمیز برای عضوی در سختی، یا پیوستن به یک گروه کوچک که خود رهبر آن نیستید. راه‌های بسیاری وجود دارد که بتوانیم از پولس الگو بگیریم و «نه تنها انجیل خدا بلکه جانِ خودمان را نیز» با دیگران شریک شویم.

۴. در سختی‌ها پایداری کنید

محبت ما را مجبور می‌کند مسیر دشوارتر را انتخاب کنیم؛ یعنی از دوستان نگریزیم، از همسرمان کناره بگیریم و به دنبال راه آسان نباشیم. اگر مردم برای ما همچون چرخ‌دنده باشند، وقتی «زنگ زده» می‌شوند آنان را کنار می‌گذاریم. اما اگر به آنان محبت کنیم، حتی پس از فرسودگی، همچنان مراقبشان خواهیم بود.

رهبران واقعی در محبت رشد می‌کنند

شعار رایج «رهبران رهبری می‌کنند؛ پیروان پیروی می‌کنند.» تا حدودی درست است. رهبران مسیر را تعیین می‌کنند تا نظم برقرار شود. اما شبانان و مشایخ مسیحی نباید فراموش کنند که رهبری بدون محبت ناقص است.

دوستی واعظ روزی به من گفت: «من آمدم تا کلیسا را تغییر دهم، اما کلیسا مرا تغییر داد.» او در فرآیند شبانی دریافت که خودش به مقدسین و جماعت همان قدر نیاز دارد که آنان به او نیاز دارند. اشک در چشمانش، محبتی را نشان می داد که خدا او را برای خدمت به جماعت فراخوانده بود.

رهبران تنها رهبری نمی کنند؛ آنان محبت می کنند و در محبت کردن، شبیه مسیح می شوند. جانatan ادواردز چنین نوشت:

«محبت مسیح به ما چنان بود که خود را برای ما فدا کرد. محبت او تنها در احساسات یا فداکاری های کوچک متوقف نشد، بلکه حتی وقتی دشمن او بودیم، چنان ما را دوست داشت که با رضایت کامل از خویش گذشت و پذیرفت بزرگترین تلاش ها و سخت ترین رنج ها را برای ما متحمل شود. او آسایش، راحتی، منافع، افتخار و ثروت خود را کنار گذاشت؛ فقیر، طردشده و خوار گشت؛ جایی برای سر نهادن نداشت و همه ی اینها را برای ما انجام داد!»

بنابراین، برخلاف آن گفته ی رایج که «خدمت، عالی می بود اگر مردم نبودند.» حقیقت این است: شبانی و خدمت از محبت آغاز می شود. محبت به خدا و به گوسفندانی که او سخاوتمندانه مراقبت از آنها را بر عهده شما قرار داده است.

دست از جستجو بردار!

محبت، شادی، آرامش، بردباری، مهربانی، نیکویی،
وفاداری، فروتنی، خوشتن‌داری

می‌دانم که باید در خدا شاد باشم. سال‌ها شنیده‌ام که هدف نهایی انسان، جلال دادن خدا و لذت بردن از او تا ابد است. قطعاً پولس وقتی فرمان داد: «در خداوند همیشه شاد باشید؛ باز هم می‌گویم شاد باشید»⁴⁶، شوخی نمی‌کرد. او کاملاً جدی بود. شادی جزء تزئینات اضافی زندگی یک مسیحی نیست و انتخابی هم نیست؛ شادی ضرورتی حیاتی است. قلبی که در مسیح شادی نمی‌کند، او را نمی‌شناسد. کتاب مقدس آشکارا می‌گوید: باید شاد باشم. این را می‌فهمم و حتی بیش از آن، مشتاق شادی هستم. واقعاً چنین است.

احساس اندوه

اغلب اندوهگین می‌شوم، گاهی حتی بی‌هیچ دلیل آشکاری. بعضی وقت‌ها کلام خدا همچون بارانی که بر سقف فلزی می‌بارد، از قلبم باز می‌گردد و در آن نفوذ نمی‌کند. می‌دانم که تنها من نیستم که چنین احساسی دارم. یک بار موعظه‌ای بر اساس مزمور ۲۸ داشتم و نامش را «حکمت برای افسردگان» گذاشتم. داوود پادشاه نیز در دوره‌هایی از زندگی، هنگامی که حضور خدا را نزدیک حس نمی‌کرد، افسردگی‌های عمیقی را تجربه کرد. پس از آن موعظه، چند نفر نزد من آمدند و از نبردهایشان با افسردگی گفتند. آن‌ها تشنه‌ی شادی بیشتر بودند، اما نمی‌توانستند آن را بیابند. من این واقعیت را به‌خوبی درک می‌کنم.

جنگ برای شادی

جنگیدن برای شادی به‌طور خاص خسته‌کننده است. این نبرد، مانند دیگر مبارزات روحانی ما برای به‌دست آوردن فضایل نیست. اجازه بدهید دلایلش را توضیح بدهم.

وقتی نسبت به همسر احساس محبت نمی‌کنم، با این حال می‌دانم که کارهای محبت‌آمیزی هست که باید انجام دهم. می‌توانم برایش پیامی دلگرم‌کننده بفرستم، برایش گل بخرم یا در کارهای خانه بیشتر کمک کنم. این کارها ریاکاری نیست. محبت، چیزی فراتر از انجام کار است، اما همیشه در عمل نمایان می‌شود. من می‌دانم که همسر را دوست دارم، بنابراین کارهای محبت‌آمیز انجام می‌دهم تا احساساتم با آن همسو شود.

به همین شکل، ممکن است لحظاتی باشد که نسبت به یکی از اعضای کلیسا احساس آرامش یا دوستی نداشته باشم، اما همچنان می‌توانم زبانم را مهار کنم و به جای نفرین، سخنان برکت‌آمیز بر زبان آورم. حتی می‌توانم از خطای او چشم‌پوشی کنم⁴⁷ یا وارد گفت‌وگویی دشوار شوم به امید صلح و آشتی. به بیان دیگر، حتی وقتی آرامش را احساس نمی‌کنم، راهی برای سازش و صلح وجود دارد. پس جنگیدن برای محبت و صلح با اعمال مشخصی شکل می‌گیرد و پیش می‌رود.

اما جنگ برای شادی متفاوت است. همیشه روشن نیست که «کارهای شادی‌آفرین» دقیقاً چه هستند. افزون بر این، اعمالی که ظاهراً شادی می‌آفرینند، الزاماً احساس شادی به همراه نمی‌آورند. روان‌شناس دانشگاه‌هاروارد، امی کادی، با آموزش «تظاهر کن تا واقعی شود» مشهور شد. او می‌گفت اگر چند دقیقه در حالت اعتماد به نفس بنشینی - مثلاً دست‌هایت را پشت سرت بگذاری و پاهایت را روی میز دراز کنی - می‌توانی در مذاکره حقوق بیشتری بگیری. شاید این درست باشد، اما شادی را نمی‌توان به‌زور به دست آورد. نمی‌توانی وانمود کنی که شاد هستی. شادی چیزی نیست که در کنترل ما باشد.

شادی در خدمت

بیشتر شبانان، زمانی که کلیسایشان با مشکلاتی روبه‌رو می‌شود، آن را به طور شخصی تجربه می‌کنند. همان‌گونه که موریانه خانه‌ای را آرام‌آرام به خاک تبدیل می‌کند، مشکلات نیز شادی خدمت را می‌جویند و می‌بلعند. از نظر فکری، هر رهبر مسیحی می‌داند که نباید چنین باشد. پولس راهی یافت که حتی در سختی‌هایش شادی کند. او می‌گوید: «اگر لازم باشد فخر کنم، به ضعف‌های خود فخر خواهم کرد».⁴⁸ اگر پولس توانست، ما نیز می‌توانیم. اما شناسایی ضعف‌ها بسیار آسان‌تر از افتخار کردن به آن‌هاست.

ضعف‌های یک شبان، هفت روز هفته در معرض دید است. او ممکن است بیش از اندازه کار کند و از وقت خانواده‌اش بزند یا برعکس، کم‌کاری کند مثلاً در آماده‌سازی موعظه کوتاهی ورزد. یا شاید بیش از حد با مردم و اعضای کلیسا ملاقات کند و از خدمت دعا و کلام غافل شود. یا با مردم کم ملاقات کند و به اصطلاح نتواند بوی «گوسفندان» را بگیرد. گاه موعظه‌هایش ممکن است بیش از حد طولانی و برای شنونده خسته‌کننده باشد یا بیش از حد کوتاه باشد چنان که انگار از نظرات مردم می‌ترسد. انتقادهای به‌زودی روی هم انباشته می‌شوند و شادی شبان را تکه‌تکه می‌کنند.

روزی یک شبان جوان با دلی شکسته برایم ایمیل زد. او با مخالفت‌هایی فراتر از انتظار در کلیسای خود در نیوانگلند روبه‌رو شده بود. مانند یعقوب، هفت سال سخت کار کرده بود.

برای مصلحت جماعت و جلال نام مسیح، از خودگذشتگی فراوان کرده بود، اما اوضاع آن‌گونه که امید داشت پیش نرفت. حتی نیازی نبود بین سطور بخوانم تا دردش را ببینم. او نوشت: «کاملاً سوخته‌ام؛ دلسرد و خسته از جنگیدن».

من کیلومترها دورتر بودم و نمی‌توانستم همه چالش‌های او را حل کنم، اما کوشیدم کمک کنم. از او پرسیدم: «روح تو اکنون در چه حالی است؟ آیا هنوز وقت می‌گذاری با خدا خلوت کنی، دعا کنی و در فیض او عمیق شوی؟ آیا همچنان از لطف خدا در نجاتت شگفت‌زده می‌شوی یا نجات برایت به امری عادی بدل شده است؟» او پاسخ داد: «حال روحم خوب نیست. راستش را بگویم، انگار برای دیگران غذای روحانی آماده کرده‌ام، اما خودم را گرسنه گذاشته‌ام. زمان زیادی برای دعا نداشتم و نسبت به خداوند دلسرد شدم.»

نمی‌دانم اگر همین پرسش از شبانان دیگر هم بشود، پاسخ‌شان تفاوتی خواهد داشت یا نه. شما چگونه پاسخ می‌دهید؟ اگر افسرده‌اید، بدانید که تنها نیستید. برای شما امیدی هست، اما این امید ممکن است پیش از آن‌که آرامش ببخشد، کمی دردناک باشد. ما اغلب آسان‌تر از آنچه می‌اندیشیم، شادی را در موفقیت خدمت خود جستجو می‌کنیم. این اشتباه است، زیرا کسی که کلیسا یا کار خود را بُت کند، وقتی نتایج، چشمگیر نباشند، زخمی و دل‌شکسته خواهد شد. شادی خدمت را نمی‌توان در خود خدمت یافت، شادی حقیقی موهبتی الهی و ثمره‌ای از روح‌القدس است.

شادی چیست؟

شادی ضرورتی است که باید آن را داشته باشیم. نه تنها به این دلیل که مسیحیت را جذاب می‌کند - هرچند واقعاً چنین است - و نه فقط به این دلیل که رهبران خوب، رهبرانی شاد هستند - هرچند حقیقت دارد - بلکه چون حضور شادی به شکلی نیرومند نشان می‌دهد که خدا برای ما از هر چیز دیگری مهم‌تر است. شادی بخشی گرانبها از ثمره‌ی روح است.

شادی، نبودِ اندوه نیست

باید از همین‌جا آغاز کنیم، زیرا بسیاری از ایمانداران گمان می‌کنند غمگین بودن مساوی با گناه است. اما این لزوماً درست نیست. اگر شادی را به معنای نبودِ غم تعریف کنیم، دردهای مان را سطحی کرده‌ایم و مهم‌تر از آن، کتاب مقدس را بد فهمیده‌ایم. شادی و غم اغلب با هم درآمیخته‌اند.

نویسندگان مزامیر هرگز اندوه خود را پنهان نکردند:

«ای خداوند، تو را می‌خوانم؛ ای صخره‌ی من، تو را

می‌خوانم، گوش خویش بر من میند». 49

«خداوند، مرا فیض عطا فرما، زیرا که در تنگی هستم؛

چشمانم از غصه کاهیده شده است، جان و تن من نیز. زیرا

زندگی‌ام از غم به سر آمده و سال‌هایم از ناله؛ به سبب گناهم
نیروی در من نمانده، استخوان‌هایم پوسیده است». 50

«اشک‌هایم روز و شب خوراک من است، چون تمامی
روز مرا گویند: خدای تو کجاست؟». 51

این سراینندگان چیزی را پنهان نکردند تا به مقصد برسند.
وقتی از یک رهبر می‌پرسند حالش چگونه است، معمولاً پاسخ
می‌دهد: «خوبم»، اما به‌ندرت صداقتی همچون مزامیر شنیده
می‌شود. شفاف بودن درباره‌ی واقعیت سختی‌ها حیاتی است؛
همه‌ی ما فصل‌هایی از اندوه را می‌گذرانیم.

با این‌حال، سراینندگان مزامیر حتی در اشک‌ها و غم‌های
خود به وفاداری خدا اعتماد داشتند. در مزمور ۲۸، داوود از
این رنج می‌برد که خدا ناشنوا به نظر می‌رسید، اما همچنان او
را «صخره» خود می‌نامد. 52

وقتی شرایط می‌خواست او را خرد کند، داوود دیگران
را به اعتماد به خدای وفادار دعوت می‌کرد: «قوی باشید و دل
شما تقویت یابد ای جمیع منتظران خداوند». 53

50- مزمور ۹۰-۹۱: ۳۱

51- مزمور ۴۲: ۳

52- مزمور ۲۸: ۱

53- مزمور ۳۱: ۲۴

هرچند نویسنده‌ی مزمور ۴۲ به شدت افسرده بود، ایمانش به خدا عمیق‌تر شد و نوشت: «ای جان من، چرا افسرده‌ای؟ چرا در اندرونم پریشانی؟ بر خدا امید دار، زیرا که او را باز خواهم ستود؛ او را که رهاننده‌ی من و خدای من است». 54

در سرودهای قوم خدا، غم و شادی هرگز از هم جدا نیستند. برای اثبات بیشتر، کافی است به عیسی نگاه کنیم که در کنار قبر دوست عزیزش، ایلعازر، گریست. 55 عیسی وانمود به خوشی نکرد، سرود «همه چیز بر وفق مراد است» نخواند؛ او گریست. نه از سر رسوم اجتماعی، بلکه از واکنشی که ناشی از ذات الهی‌اش بود. کسی که همواره در پدرش شادی داشت، برای دوست خود اشک ریخت. پس شادی، نبودِ اندوه نیست.

شادی، داشتن لبخند نیست

شادی صرفاً به معنای لبخند زدن یا داشتن حال خوب نیست. برخی مسیحیان حتی بدون گفتن یک کلمه، حضوری دارند که شادی را آشکار می‌کند؛ بودن در کنارشان دل را آرام و خشنود می‌سازد. بعضی شبانان چنین‌اند و بعضی دیگر نه. واقعیت این است که بسیاری از شبانان چهره‌ای جدی و بی‌حالت دارند.

54- مزمور ۴۲:۱۱

55- یوحنا ۱۱:۳۵

به بیان دیگر، نداشتن آن لبخند همیشگی به معنای نداشتن شادی نیست. شادی عمیق‌تر از شخصیت یا ظاهر بیرونی ماست. کسی می‌تواند خنده‌رو باشد اما در درون تهی؛ دیگری می‌تواند ظاهری آرام یا حتی جدی داشته باشد، اما در عمق جان‌ش سرشار از شادی حقیقی باشد.

شادی واقعی یک «حالت گذرا» نیست، بلکه ریشه در واقعیتی استوار دارد. هنگامی که شادی از روح‌القدس می‌آید، فراتر از احساسات لحظه‌ای و ظاهر بیرونی است. این شادی ثمره‌ی اتحاد با خداست، نه نتیجه‌ی تلاش بی‌ثمر برای مثبت‌اندیشی.

شادی، خوش‌شانسی نیست

شادی همچنین به معنای داشتن «خوش‌شانسی» یا زندگی بی‌دردسر نیست. بسیاری می‌پندارند اگر همه چیز مطابق میل پیش برود اگر خدمت‌شان رشد کند، اگر سلامتی و رفاه داشته باشند آن‌گاه شاد خواهند بود. اما این نوع شادی، شکننده و وابسته به شرایط است.

شادی کتاب مقدسی بر پایه‌ای محکم‌تر استوار است. پولس در زندان، با زنجیر، نوشت: «در خداوندان، همیشه شاد باشید».⁵⁶ او این سخن را در حالی گفت که هیچ نشانه‌ای از

خوش‌شانسی یا موفقیت زمینی در زندگی‌اش دیده نمی‌شد. شادی و سرور او در مسیح ریشه داشت، نه در موقعیت.

اگر شادی را در رفاه، شهرت یا نتایج خدمت بجویم، ناگزیر به ناامیدی پی‌درپی دچار خواهیم شد. اما وقتی شادی‌مان بر حضور خدا، محبت او و وعده‌های تغییرناپذیرش استوار باشد، دیگر با طوفان‌های زندگی نمی‌لرزد. این شادی با باد شرایط فرو نمی‌ریزد.

شادی از کجا می‌آید؟

سرور حقیقی از روح‌القدس سرچشمه می‌گیرد. پولس می‌گوید: «ثمره‌ی روح، محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خوشتن‌داری است».⁵⁷ شادی نه محصول تلاش انسان است و نه نتیجه‌ی مثبت‌اندیشی سطحی؛ بلکه عطیه‌ای است که روح خدا در دل ما پدید می‌آورد.

این شادی ریشه در شناخت خداوند دارد. هنگامی که حقیقت انجیل را بجشیم - این‌که گناهکارانی بخشیده‌شده و فرزندان خدای زنده شده‌ایم و میراثی جاودان داریم - حتی در میان سختی‌ها نیز می‌توانیم شاد باشیم. شادی در مسیح از درون می‌جوشد، نه از بیرون.

همین است که ایمانداران را قادر می‌سازد در شرایط بسیار دشوار همچنان امیدوار و شاد بمانند. به همین دلیل است که پولس در فیلیپیان ۳:۱ می‌گوید: «در خداوند شادی کنید.» او شادی را نه به محیط یا دستاورد، بلکه به شخص خداوند پیوند می‌دهد.

چگونه شادی را حفظ کنیم؟

برای نگاه داشتن شادی، باید دیدگان خود را به مسیح بدوزیم، نه به مشکلات یا نتایج خدمت. همچون یهو شافاط، هنگامی که آینده مبهم و دشوار است، می‌توانیم چشمان خود را به خدا بلند کنیم و بگوییم: «خدای من، نمی‌دانم چه کنم، اما تو را می‌پرستم و به تو اعتماد دارم».

وقتی پولس به فیلیپیان نوشت: «در خداوند همیشه شاد باشید» (۴:۴)، در واقع به ما آموخت که شادی واقعی زمانی به دست می‌آید که اعتمادمان را بر خدا بگذاریم، نه بر شرایط یا موفقیت‌های گذرا. هرگاه تمرکز ما بر خدا باشد، حتی در سخت‌ترین روزها نیز می‌توانیم سرور خود را حفظ کنیم.

پیام به کسانی که در گودال هستند

من عاشق خدمت شبانی هستم. پیش از آن‌که در کلیسای محلی به‌عنوان کارمند مشغول شوم، به یاد دارم روزی با دوستم بیل در سابوی ناهار می‌خوردیم. او پرسش‌های بسیاری درباره

آینده داشت؛ تحصیلات خوبی کرده بود، جاه‌طلب بود و قلبی سرشار از محبت مسیح داشت. در آن گفت‌وگو، هردو زندگی خود را با یکدیگر در میان گذاشتیم و یکدیگر را به سوی مسیح هدایت کردیم.

از همان‌جا فهمیدم که شبانان، بیست و چهار ساعته همین کار را می‌کنند؛ همواره مردم را به سوی مسیح سوق می‌دهند. بی‌تردید می‌خواستم چنین زندگی‌ای داشته باشم. هنوز هم بیشتر ناهارهایم را در کنار یکی از اعضای کلیسا، در گفت‌وگو درباره‌ی خدا، انجیل و آینده آسمانی صرف می‌کنم. این همان نقطه اوج شبانی است.

با این حال، شبانی تنها قله‌های شادی نیست؛ دره‌هایی نیز وجود دارد. دره آنجاست که کودکی را می‌بینم که در کلیسا بزرگ شده اما دیگر امیدی به خدا و باوری به انجیل ندارد. دره آنجاست که مقابل برادری نشسته‌ام که زندگی‌اش زیر بار گناه فرو می‌پاشد و از پیامدهایش نمی‌تواند بگریزد. دره آنجاست که عضوی در آستانه ترک کلیسا به من می‌گوید: «کلیسا به من خیانت کرده است.» این‌ها موریانه‌های شبانی‌اند که شادی را می‌جوند و می‌بلعند.

در نبرد برای شادی، نسخه‌ی جادویی وجود ندارد. تمرکز بر مسیح کار آسانی نیست حتی برای آنان که مزد می‌گیرند تا دیگران را به حقیقت‌های انجیل رهنمون شوند. اما این امر تنها با یاری خدا، شدنی است.

تمرکز بر مسیح و زیستن در انجیل

شاید اکنون در گودال افسردگی باشید؛ مثل یهوشافاط احساس ناامیدی و سردرگمی کنید. می‌خواهید چشم به خدا بدوزید، اما نمی‌دانید چگونه. خبر خوش این است که امیدی برای شما هست. چگونه؟

با تمرکز بر مسیح. هیچ کاری مهم‌تر از شناخت عمیق عیسی و آنچه برای ما انجام داده نیست. هیچ‌گاه از مکتب انجیل فارغ نمی‌شویم. عیسی قابل اعتماد است، چون کتاب مقدس چنین می‌گوید. شما نیز به این کلام ایمان دارید، زیرا او جان‌تان را نجات داده است. زیبایی، جلال، قدرت و وفاداری پسر خدا را بارها به یاد آورید. حقایق انجیل را بازگو کنید؛ پیامی که آن‌قدر ساده است که یک کودک بفهمد و آن‌قدر ژرف که یک بزرگسال عمری در آن شنا کند.

همان‌گونه که قدیسان پیشین گفته‌اند، هر روز انجیل را برای خود موعظه کنید. خود را در میان کسانی قرار دهید که زیاد از عیسی سخن می‌گویند نه فقط در شبکه‌های اجتماعی، بلکه در زندگی واقعی. چه نیکوست که اطرافیان شما به همان اندازه که از مسابقه‌ها یا سیاست می‌گویند، درباره مسیح هم سخن بگویند. شاید لازم باشد شما آغازگر این گفت‌وگوها باشید، اما نگران نباشید؛ دوستان‌تان دنبال خواهند کرد، به‌ویژه اگر شما رهبر باشید. جماعت خود را به گفت‌وگوهای انجیل‌محور تشویق کنید؛ این‌ها سرفصل‌هایی هستند که می‌توانند به قلب‌های اندوهگین نفوذ کنند.

سرودهای پرمعنا، مزامیر و نغمه‌های روحانی بخوانید. وقتی با قوم خدا گرد می‌آیید، کمی به واژه‌هایی که بر زبان می‌آورید بیندیشید. تا آنجا که این سرودها نگاه‌ها را به سوی مسیح می‌برند، دل‌ها را نیز لبریز از شادی می‌کنند. خدا بارها از طریق سرودهای نیکو، دل‌ها را لرزانده است.

در کلام و دعا پافشاری کنید. شاید ساده به نظر برسد، اما آنان که خیلی سطحی از کتاب مقدس عبور می‌کنند یا دعایشان را شتابزده به پایان می‌برند، تنها نگاهی گذرا به نجات‌دهنده می‌اندازند. برای یافتن طلا، نیاز به تیشه‌ای تیز و بازوانی قوی و برای یافتن مسیح، به کتابی گشوده و زانوهای ساییده از دعا نیاز است.

چنان‌که قدیسان وست‌مینستر گفته‌اند: «هدف نهایی انسان، جلال دادن به خدا و لذت بردن از او تا ابد است.» آری، شما برای شادی آفریده شده‌اید، اما شادی را تنها هنگامی می‌یابید که مسیح را بجوید، نه خود شادی را.

با این حال که...

محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری،
فروتنی، خویشن‌داری

من هرگز نخستین سخنرانی‌ام را در زندگی فراموش نخواهم
کرد. رئیس من، که سناتور ایالات متحده بود، برای سخنرانی
در نخستین نشست یک کمیسیون مشورتی ملی دعوت شده بود.
اما چون نتوانست در آن حضور یابد، مرا - که تنها یک کارمند
جوان بودم - به جای خود فرستاد.

در آن اتاق، گروهی از چهره‌های برجسته حضور
داشتند: پزشکان، وکلا، دانشمندان و فعالان سیاسی. من،
تازه‌کار و بی‌تجربه، با اضطراب در کت‌وشلوار خاکستری‌ام
نشسته بودم. دانه‌های عرق بر پیشانی‌ام می‌نشست و دلشوره‌ای
پنهان سراپایم را گرفته بود. احساس می‌کردم در جایی ایستاده‌ام
که فراتر از توان و تجربه من است.

با شتاب، متن آماده‌شده‌ام را خواندم و پیش از آن‌که کسی واکنشی نشان دهد، با اضطراب از جا برخاستم. به این امید که اگر زودتر از اتاق بیرون بروم، کسی سخنرانی کمرقم را به یاد نیاورد. در راه بازگشت به دفتر، هیچ آرامشی در درونم نبود.

آنچه آن روز سرد اکتبر تجربه کردم، برای بسیاری از ما آشناست. همه می‌دانیم بی‌قراری، اضطراب و ترس چه حسی دارد. از سربازی که برای نخستین بار به مأموریتی در سرزمینی غریب اعزام می‌شود تا فروشنده‌ای که قرار است اولین ارائه خود را انجام دهد، همه‌ی ما با آن لحظات، دست‌وپنجه نرم کرده‌ایم؛ لحظاتی که آرام‌مان نمی‌گذارد، قلب در سینه می‌کوبد و ذهن بی‌وقفه در گردش است. همه‌ی ما در آرزوی صلح و آرامشیم، اما اندک‌اند کسانی که می‌دانند آن را کجا باید یافت.

زندگی آکنده از ناامیدی است. از فاجعه‌های بزرگ - جنگ‌ها، سونامی‌ها - گرفته تا رنج‌های کوچک و روزمره - درد کمر یا آرزوهای برآورده‌نشده - هرکدام به گونه‌ای آرامش را از ما می‌ربایند. سختی‌ها ما را بی‌قرار می‌سازند، درحالی که درون خود می‌دانیم که قرار نیست زندگی چنین باشد. گویی در ژرفای وجودمان آگاهی پنهانی هست که نباید زیر بار اضطراب خرد شویم، از نگرانی در هم بشکنیم یا از تنهایی زخم برداریم.

اما برای یک مسیحی، داستان به گذشته‌ای روشن بازمی‌گردد؛ زمانی که انسان آرامش را می‌شناخت، پیش از آن‌که گناه به جهان راه یابد و همه‌ی آفرینش خدا «بسیار نیکو» بود.⁵⁸ در جهانی که صلح را از یاد برده است، ما با اشتیاق در جستجوی آرامش و آسایشیم. آنچه در مورد هر مسیحی صادق است، برای شبان نیز حقیقت دارد.

آرامش و شبانان

چند ماهی بود که اوضاع کلیسا دشوار شده بود. چندین ازدواج در آستانه‌ی فروپاشی قرار داشتند. بسیاری از این زوجها برای یافتن حکمت و راهنمایی به بدن مسیح (کلیسا) پناه آورده بودند، اما هیچ‌چیز به نظر کارساز نمی‌آمد. این جلسات مشاوره شب‌ها آرامش را از من گرفته بود. امری نادر برای کسی که معمولاً با سرعت نور به خواب می‌رود و حتی صدای تگرگ بر سقف هم او را بیدار نمی‌کند. ساعت سه بامداد از خواب پریدم، ذهنم در جستجوی راه‌هایی بود تا فردا بتوانم یاری برسانم. در تمنای اندکی استراحت و آرامش بودم.

خدمت شبانی کاری نیست که از ساعت ۹ تا ۵ انجام شود، همان‌گونه که ساعت هیچ‌گاه برای گناه متوقف نمی‌شود. همه‌ی کارها دشوارند، اما هنگامی که موضوع کار، جان مردان و زنان باشد، باری سنگین‌تر بر دوش تو نهاده می‌شود.

با این حال، مردم پروژه‌هایی نیستند که بتوان از ابتدا تا انتها آن‌ها را مدیریت کرد؛ ما همگی «در حال شکل‌گیری» هستیم. از همین رو، شبان هرگز احساس نمی‌کند که کارش به پایان رسیده است.

برخی روزها حس می‌کنم چون همستری در چرخه دوار می‌دوم و هیچ پیشرفتی نمی‌بینم. گاهی واقعاً دلم می‌خواهد طعم رسیدن به نتیجه‌ای ملموس را بچشم، همان رضایتی که از ساختن چیزی حاصل می‌شود. من چندان اهل کارهای دستی نیستم، اما به‌خوبی می‌فهمم که رنگ‌زدن یک اتاق، تعمیر وسیله‌ای خراب یا حتی چمن‌زدن حیاط چه حس رضایتی دارد. با این همه، شبان به‌ندرت می‌تواند ثمره‌ی کار خود را با چشمانش ببیند.

در دهه‌ی ۱۸۴۰، نویسنده‌ی آمریکایی «هنری دیوید ثورو» کلبه‌ای برای خود ساخت و در کنار برکه‌ی «والدن» در نزدیکی «کنکورد» ماساچوست باغی برپا کرد. او بیش از دو سال با دسترنج خود زندگی کرد و نوشت:

«من، هم از روی ایمان و هم تجربه، قانع شده‌ام که نگهداری از خود بر روی این زمین کار سختی نیست، بلکه نوعی تفریح است.»

او رضایتی را که از گرفتن چکش یا بیل در دست حاصل می‌شود، به‌خوبی می‌شناخت؛ زیرا با عرق جبین خویش زندگی‌اش را می‌چرخاند.

اما شبانان به‌درت چنین رضایتی را تجربه می‌کنند. تا آنجا که کلیسا میدان خدمت آنان است، هرگز محصول نهایی را - دست‌کم در این زندگی - نخواهند دید. مانند موسی که از چشیدن انگور و انجیر شیرین کنعان محروم ماند، شبان وفادار نیز در این جهان نتایج کار خود را نخواهد دید. او باید به این وعده اعتماد کند که «در خداوند، زحمت او بیهوده نیست».⁵⁹

همین امر می‌تواند رهبران مسیحی را به‌ویژه بی‌قرار و گاه دلسرد سازد. تو خود را وقف دانشجویی سال‌اولی می‌کنی، اما تنها نظاره‌گر دور شدن او از خودت، از کتاب‌مقدس و از خداوند می‌شوی.

هفته‌به‌هفته با وفاداری موعظه می‌کنی، اما در دل می‌پرسی آیا این خدمت واقعاً در زندگی مخاطبانت تأثیری دارد یا نه. ماه‌ها به زوجی مشاوره می‌دهی، اما تلاش‌هایت نمی‌تواند ازدواجشان را حفظ کند. در میان خدمتی که ارزش آن در زندگی آینده سنجیده می‌شود، یافتن صلح در این زندگی (دنیوی) دشوار است.

صلح و آرامش، بخشی گران‌بها از ثمرات روح‌القدس است، اما دستیابی به آن آسان نیست. در عین حال، می‌کوشیم تا به خداوند اعتماد کنیم و در اراده‌ی کامل او آرام گیریم. این امر ساده نیست و شاید به همین دلیل است که اغلب آرامش نداریم.

این بی‌قراری، مشکلی رایج اما شگفت‌انگیز در میان مسیحیان است؛ زیرا کتاب‌مقدس به روشنی می‌گوید: خدا از ما می‌خواهد در صلح و آرامش باشیم. تقریباً هر نامه‌ی عهد جدید با دعوتی به آرامش آغاز می‌شود:

رومیان ۱:۷؛ اول قرنتیان ۱:۳؛ دوم قرنتیان ۱:۲؛
غلاطیان ۱:۳؛ افسسیان ۱:۲؛ فیلیپیان ۱:۲؛ کولسیان ۱:۲؛ اول
تسالونیکیان ۱:۱؛ دوم تسالونیکیان ۱:۲؛ اول تیموتائوس ۱:۲؛
دوم تیموتائوس ۱:۲؛ تیطوس ۱:۴؛ فلیمون ۳؛ اول پطرس ۱:۲؛
دوم یوحنا ۳؛ سوم یوحنا ۵؛ یهودا ۲؛ مکاشفه ۱:۴.

بی‌تردید، صلح و آرامش جایگاهی والا دارد.

صلح و آرامش با خدا

پولس در رومیان ۵:۱ می‌نویسد:

«پس چون از راه ایمان پارسا شمرده شده‌ایم، به واسطه‌ی خداوندمان عیسی مسیح از صلح با خدا برخورداریم».

در این آیه می‌بینیم که ریشه‌ی همه‌ی صلح‌ها، صلح با خداست. بدون این صلح، هیچ صلح واقعی دیگری وجود ندارد نه صلح درون ما، نه صلح با دیگران، و نه صلح در خدمت ما.

مشکل انسان در آغاز این نیست که نسبت به خود، دیگران یا جهان پیرامونش ناآرام است؛ بلکه مشکل اصلی در دشمنی او با خدا نهفته است. کتاب مقدس این دشمنی را به روشنی و جدیت بیان می‌کند:

«زیرا اگر در حالی که دشمن بودیم، با مرگ پسرش با خدا آشتی داده شدیم...».⁶⁰

«زیرا ذهنی که در پی جسم است با خدا دشمنی می‌ورزد...».⁶¹

«و شما که زمانی بیگانه و دشمن بودید...».⁶²

هنگامی که انسان از خدا روی گردان شد، نه تنها آرامش خود را از دست داد، بلکه رابطه‌اش با خالق نیز گسسته شد. نتیجه‌ی این جدایی، اضطراب، ترس، احساس گناه و بی‌قراری عمیق در درون انسان بود.

60- رومیان ۵:۱۰

61- رومیان ۸:۷

62- کولسیان ۱:۲۱

ممکن است در ظاهر آرامش داشته باشیم، اما تا زمانی که این دشمنی حل نشود، صلحی که تجربه می‌کنیم سطحی و موقتی خواهد بود.

به همین دلیل است که صلح حقیقی تنها از طریق انجیل ممکن می‌شود. عیسی مسیح با مرگ خود بر صلیب، دیوار دشمنی میان ما و خدا را فرو ریخت. او عادل شمرده شد تا ما نیز در او عادل شمرده شویم. او مجازات گناه را بر خود گرفت تا ما بخشیده شویم و دوباره در آغوش پدر آسمانی آرام گیریم.

پولس می‌گوید: «او خود صلح ماست».⁶³

عیسی فقط صلح نمی‌بخشد او خود صلح است. صلح با خدا احساسی زودگذر نیست، بلکه وضعیتی تازه و واقعی است که در آن دیگر دشمن نیستیم، بلکه فرزندان محبوب خدا هستیم.

این صلح، سرچشمه‌ی همه‌ی صلح‌های دیگر است. تا زمانی که با خدا آشتی نکرده باشیم، کوشش‌های ما برای یافتن صلح درونی یا صلح با دیگران ناقص و بی‌ثمر خواهد بود. اما وقتی از طریق ایمان، با خدا صلح می‌کنیم، آن‌گاه آرامشی که فراتر از فهم است⁶⁴ دل و ذهن ما را نگاه می‌دارد.

صلح با دیگران

63- افسسیان ۲:۱۴

64- فیلیپیان ۴:۷

وقتی با خدا به صلح و آرامش می‌رسیم، این صلح، تنها در رابطه‌ی ما با او باقی نمی‌ماند، بلکه در روابط ما با دیگران نیز جاری می‌شود.

پولس می‌نویسد:

«اگر ممکن است، تا آنجا که به شما مربوط می‌شود، با همه در صلح زندگی کنید.»⁶⁵

صلح با دیگران همیشه آسان نیست. گناه، غرور، سوءتفاهم‌ها و زخم‌های قدیمی اغلب روابط را تیره و تار می‌کنند. حتی در کلیسا - جایی که همگی نجات یافتگانی از طریق فیض هستیم - اختلاف‌نظرها، قضاوت‌های عجولانه و کینه‌ها می‌توانند ما را از یکدیگر جدا کنند.

اما انجیل، ما را دعوت می‌کند تا در برابر این جریان طبیعی گناه بایستیم و فعالانه برای صلح تلاش کنیم.

پولس در افسسیان ۲ توضیح می‌دهد که چگونه مسیح «دیوار جدایی» را که میان یهود و امت‌ها بود، فرو ریخت و «از هر دو، یک انسان نو آفرید و صلح برقرار کرد».⁶⁶ همان

65- رومیان ۱۲:۱۸

66- افسسیان ۲:۱۴-۱۵

مسیحی که ما را با خدا آشتی داد، ما را نیز با یکدیگر آشتی می‌دهد.

صلح در کلیسا نه نتیجه‌ی گذشت زمان یا سکوت در برابر اختلافات، بلکه نتیجه‌ی کاری است که عیسی انجام داده است.

این بدان معناست که وقتی از بخشش خدا بهره‌مند می‌شویم، نمی‌توانیم آن را از دیگران دریغ کنیم. هنگامی که خود با رحمت پذیرفته شده‌ایم، باید با همان رحمت، دیگران را بپذیریم و همان‌طور که خدا دشمنانش را دوست داشت، ما نیز باید چنین کنیم.

پولس در کولسیان ۱۳-۱۲:۳ می‌گوید:

«پس شما که برگزیدگان خدا، مقدس و محبوب هستید، خود را به دل‌نرمی، مهربانی، فروتنی، ملایمت و بردباری بیارائید. یکدیگر را تحمل کنید و اگر کسی از دیگری شکایتی دارد، او را ببخشید. چنان‌که خداوند شما را بخشیده است، شما نیز ببخشید.»

صلح با دیگران به‌صورت فعال حاصل می‌شود. باید به‌دنبال آشتی باشیم، نه این‌که منتظر بمانیم تا دیگری قدم نخست را بردارد. باید سریع ببخشیم، نه این‌که زخم‌ها را در دل نگه داریم. باید با همدلی گوش دهیم، نه این‌که فقط برای پاسخ دادن سخن بگوییم.

وقتی چنین می‌کنیم، کلیسا به مکانی تبدیل می‌شود که در آن صلحی که از صلیب سرچشمه گرفته، دیده و تجربه می‌شود صلحی که جهان پیرامون نمی‌تواند آن را درک کند.

صلح و آرامش درون

اگرچه صلح با خدا و دیگران بنیادی است، بسیاری از ما شدیدترین نبرد را در درون خود تجربه می‌کنیم. اضطراب، ترس، احساس گناه، شرم، نگرانی‌های مربوط به آینده و فشارهای خدمت، اغلب آرامش قلب ما را می‌ربایند.

پولس به کلیسای فیلیپی چنین می‌نویسد:

«برای هیچ چیز نگران مباشید، بلکه در هر چیز، با دعا و التماس و شکرگزاری، درخواست‌های خود را به خدا عرضه دارید. و صلح خدا که فراتر از هر فهمی است، دل‌ها و ذهن‌های شما را در مسیح عیسی محفوظ خواهد داشت.»⁶⁷

توجه کنید که پولس نمی‌گوید مشکلات از میان خواهند رفت یا شرایط همیشه آرام خواهد بود. او وعده نمی‌دهد که هرگز نخواهیم ترسید یا نخواهیم رنجید؛ بلکه می‌گوید «صلح

خدا» می‌تواند قلب و ذهن ما را در میان همان مشکلات محفوظ نگاه دارد.

صلح درون، حاصل اعتماد است. اعتمادی عمیق به اینکه پدر آسمانی‌مان هم ما را می‌بیند و هم می‌داند چه می‌کند. این آرامش زمانی می‌آید که کنترل را به او می‌سپاریم و از تلاش بی‌ثمر برای مهار همه‌چیز دست می‌کشیم.

ما معمولاً آرامش را با نبود سختی پیوند می‌دهیم، اما کتاب مقدس صلح را با حضور خدا مرتبط می‌داند. حتی در میان طوفان، وقتی عیسی در قایق است، آرامش ممکن می‌شود. همان‌طور که عیسی در یوحنا ۱۴:۲۷ وعده داد:

«برای شما آرامش به جا می‌گذارم؛ آرامش خود را به شما می‌دهم. آنچه من به شما می‌دهم، نه چنان است که جهان به شما می‌دهد. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.»

این آرامشی است که نه از اوضاع خوب، بلکه از حضور او سرچشمه می‌گیرد. آرامشی که فراتر از فهم بشر است، زیرا برخلاف منطق معمول ما عمل می‌کند: ما در میان فقدان، آرامش داریم؛ در دل درد، اطمینان داریم و در ناامنی، امید.

اما این آرامش نیازمند تمرین است. باید ذهن خود را آموزش دهیم تا بر وعده‌های خدا متمرکز شود، نه بر ترس‌های ما. باید دعا را به عادت تبدیل کنیم، نه صرفاً واکنشی در

بحران. باید بیاموزیم که حتی زمانی که همه چیز مبهم به نظر می‌رسد، به اراده‌ی او اعتماد کنیم.

وقتی این آرامش در قلب ما ساکن شود، نه تنها زندگی شخصی‌مان دگرگون می‌شود، بلکه بر خدمت ما نیز تأثیر می‌گذارد. شبانی که درونش آرام است، می‌تواند دیگران را نیز به سوی آرامش رهبری کند.

رشد در آرامش

آرامش، ثمره‌ای است که روح‌القدس در وجود ما می‌رویانند؛ اما این به معنای انفعال ما نیست. همان‌گونه که باغبان برای رشد گیاه، شرایط مناسب را فراهم می‌کند، ما نیز باید زمینه را برای رشد آرامش در زندگی خود مهیا کنیم. در این‌جا چند راهکار کلیدی وجود دارد که پولس و دیگر نویسندگان کتاب مقدس به ما می‌آموزند:

۱. بر وعده‌های خدا تمرکز کن

ما اغلب آرامش خود را از دست می‌دهیم، زیرا ذهن‌مان را بر مشکلات و احتمالات تاریک متمرکز می‌کنیم. کتاب مقدس بارها ما را دعوت می‌کند که افکار خود را بر آنچه حق، نیکو، زیبا و ستودنی است متمرکز کنیم.⁶⁸

وقتی خود را در وعده‌های خدا غوطه‌ور می‌سازیم -
وعده‌ی حضورش، وعده‌ی وفاداری‌اش، وعده‌ی نجات و
پیروزی‌اش - آرامشی عمیق در قلب‌مان ریشه می‌دواند.

۲. تمرین دعا و شکرگزاری

پولس به ما می‌آموزد که نگرانی را با دعا عوض کنیم. وقتی
مشکلات خود را نزد پدر آسمانی می‌آوریم و با شکرگزاری
آن‌ها را به او می‌سپاریم، دیگر نیازی نمی‌بینیم که همه‌چیز را
خودمان کنترل کنیم. دعا تمرینی است برای سپردن بارها به
خدا و در نتیجه، راهی برای یافتن آرامش.

۳. پیوند با بدن مسیح

آرامش فقط تجربه‌ای فردی نیست. ما برای زیستن در صلح و
آرامش، به یکدیگر نیازمندیم. برادران و خواهران ما می‌توانند
حقیقت را به یادمان بیاورند وقتی خود، آن را فراموش کرده‌ایم.
آن‌ها می‌توانند ما را تشویق کنند، برایمان دعا کنند و در مسیر
آرامش همراهمان باشند.

دور ماندن از بدن مسیح، ما را در معرض ترس‌ها و
وسوسه‌های بیشتری قرار می‌دهد؛ اما در جامعه‌ی ایمانداران،
آرامش ژرف‌تر و پایدارتر می‌شود.

۴. تمرین سکوت و استراحت

در جهانی پرشتاب، آرامش، اغلب در سکوت و توقف رشد می‌کند. خداوند به ایلیا در باد و زلزله و آتش سخن نگفت، بلکه در «آوای آرام و ملایم» ظاهر شد.⁶⁹

اگر می‌خواهیم آرامش خدا را تجربه کنیم، باید برای سکوت، دعا و استراحت فضا باز کنیم. حتی عیسی، پسر خدا، بارها از جمع دور می‌شد تا در خلوت با پدر سخن بگوید. اگر او به این خلوت نیاز داشت، ما چقدر بیشتر به آن نیاز داریم؟

۵. به یاد آوردن حقیقت نهایی

در نهایت، آرامش، در دانستن این حقیقت است که پایان داستان از آن خداست. حتی اگر کلیسای ما کوچک بماند، حتی اگر همه‌ی مشاورها به ازدواج‌های سالم منتهی نشود، حتی اگر موعظه‌های ما بلافاصله ثمر ندهند، خدا در حال کار است.

او در فیلیپیان ۱:۶ وعده داده که کار نیکویی را که آغاز کرده، به کمال خواهد رساند وقتی این حقیقت را به یاد می‌آوریم، می‌توانیم از تقلا برای «نتیجه دیدن» دست بکشیم و در آرامش، با وفاداری ادامه دهیم.

یادآوری صلیب

در نهایت، کلید آرامش این است که همواره صلیب را به یاد بیاوریم.

در صلیب، می‌بینیم که دشمنی ما با خدا پایان یافته است. در صلیب، می‌بینیم که بهای گناهان ما: «به طور کامل پرداخت شده است. در صلیب، درمی‌یابیم که عیسی نه تنها آرامش را ممکن ساخته، بلکه آن را برای ما تضمین کرده است.

وقتی به صلیب نگاه می‌کنیم، درمی‌یابیم که آرامش چیزی نیست که باید با تلاش و تقلا به دست آید، بلکه هدیه‌ای است که برای ما خریده شده است. ما فقط دعوت شده‌ایم تا در آن زندگی کنیم.

چنان‌که پولس در کولسیان ۲۰-۱۹: ۱ می‌نویسد:

«زیرا خدا خواست که تمام پُری در او ساکن شود و به وسیله‌ی او همه چیز را با خود آشتی دهد، خواه آنچه بر زمین است، خواه آنچه در آسمان است، چون‌که به وسیله‌ی خون او که بر صلیب ریخته شد، صلح برقرار کرد».

این صلح، صلحی است که نمی‌تواند با شرایط دنیا لرزان شود، زیرا ریشه‌اش در چیزی عمیق‌تر از اوضاع بیرونی است در خون ریخته‌شده‌ی پسر خدا.

وقتی صلیب را به یاد می‌آوریم، حتی در سخت‌ترین لحظات خدمت نیز امید خود را از دست نمی‌دهیم. می‌دانیم که خدا ما را دوست دارد، چون پسر خود را برای ما داد. می‌دانیم که آینده‌مان امن است، چون عیسی از مرگ برخاست. می‌دانیم

با این حال که.../85

که کار ما بیهوده نیست، زیرا خدا وعده داده است که آن را به
ثمر خواهد رساند.

و همین ما را قادر می‌سازد تا «دید وسیع‌تری» در
زندگی پیدا کنیم:

شرایط سخت است، با این حال خدا وفادار است.

نتایج را نمی‌بینم، با این حال وعده‌های او برقرار است.

قلبم می‌لرزد، با این حال صلح او مرا حفظ می‌کند.

صلح و آرامش، احساسی زودگذر نیست، بلکه واقعیتی
الهی است که در مسیح برای ما محقق شده است.

و هرچه عمیق‌تر به صلیب خیره شویم، این واقعیت بیشتر
قلبمان را شکل می‌دهد.

خسته نشو!

محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری،
فروتنی، خویشن‌داری

کلیسای ما، همچون بسیاری از کلیساهای دیگر، در عصر
یکشنبه گردهمایی برگزار می‌کند. هدف اصلی این اجتماع،
دعاست؛ اما در خلال آن، از حال و احوال، زندگی و
فعالیت‌های اعضای بدن مسیح نیز باخبر می‌شویم. پیش از پایان
جلسه، یکی از برادران، از کلام خدا برای ما موعظه می‌کند.

هیچ الزام الهی برای برگزاری چنین گردهمایی وجود
ندارد؛ ما این کار را می‌کنیم، زیرا می‌خواهیم و می‌توانیم. این

اجتماع، کوچک‌تر، خودمانی‌تر و صمیمی‌تر از گردهمایی صبح است.

اندکی پس از پیوستنم به کلیسا، اعضا را تشویق کردم تا این جلسه‌ی عصرانه را آغاز کنیم. در ابتدا، بسیاری آن را امری غیرمعمول می‌پنداشتند و بیشترشان ترجیح می‌دادند در خانه بمانند. تنها گروهی اندک در این گردهمایی شرکت می‌کردند؛ آن قدر کم تعداد که تالار بزرگ عبادت، خالی به نظر می‌رسید.

کمی بعد از شروع این جلسات، یکی از دوستان شبانم از کلیسایی دیگر آمد و با مهربانی پیشنهاد کرد که در اتاقی کوچک‌تر دیدار کنیم. با این حال، ما ادامه دادیم. هفته پشت هفته، ماه پشت ماه، سال پشت سال، ده سال بعد، در یکی از عصرهای یک‌شنبه، من در میان جماعت ایستاده بودم و با شگفتی به آنچه خداوند انجام داده بود، می‌نگریستم. پیش از غروب خورشید گرد آمده بودیم تا شام خداوند را جشن بگیریم. شاید این جمع از نگاه دنیا کوچک و بی‌اهمیت می‌نمود، اما من نیک می‌دانستم چه موهبتی در میان ماست. هنگامی که در انتهای مراسم کلیسا، برای جماعت دعای خیر می‌کردم، صدای «آمین»های زیادی را در پاسخ شنیدم و شاهد فیض خداوند بودم.

خداوند قدیسان بسیاری را افزوده بود: کسانی را که از بند اعتیاد به مواد مخدر و الکل رها شده بودند، آنان را که از تنهایی نجات داده بود و حتی کسانی را که از سرزمین‌های دیگر به اینجا آورده بودند. همه را از طریق خون پسرش فدیّه داده بود. در برابر چشمانم خانواده‌ای ایستاده بود که گرداگرد

یک انجیل واحد متحد شده بودند و ما از وحدتی که در مسیح یافته بودیم، شادی می‌کردیم.

آن شب چیزی را دیدم که هر پیر کلیسا آرزوی دیدنش را دارد: کلیسایی که با همه‌ی ضعف‌های انسانی، سرشار از حضور شادی بخش خدا بود. با این حال، همیشه چنین نبود. در آن ده سال چه گذشت؟

تابستان سوزان سال ۲۰۰۸ بود که به کلیسایی در حومه‌ی شمالی شهری رسیدم که درباره‌اش می‌گویند: «آن‌قدر پرمشغله است که وقت نفرت ندارد.» آتلانتا، جورجیا. کلیسای باپتیست مانت ورنون، خانه‌ی جدید من، روزگار دشواری را می‌گذراند. اعضا طعم تلخ بی‌ثباتی را چشیده بودند؛ مشتاق بودند بخشی از کلیسایی زنده و شکوفا باشند، اما آن روزها چنین رؤیایی دور از دسترس می‌نمود.

رهبران کلیسا برای جذب و نگه‌داشتن بازدیدکنندگان از هر راهی استفاده کرده بودند از کلاس‌های خیاطی گرفته تا سالن‌های ورزشی، شب‌های بینگو، لیگ‌های ورزشی و اردوهای تابستانی اما هیچ‌یک ثمری نداشت و کلیسا همچنان در سراشیبی افول بود.

بوی خستگی و نومیدی، چون عطری تلخ، در فضا پیچیده بود. مردم در آرزوی تغییری واقعی بودند. آنان تشنه‌ی رشد بودند به‌ویژه رشد عددی. هر کس پیشنهادی داشت: بازسازی خدمات تفریحی، احیای گروه کُر کودکان، استخدام

شبانی جوان و پرانرژی، افزودن اندکی شوخ طبعی به موعظه‌ها. این ایده‌ها، مانند نامه‌های ناخواسته‌ای که روی پیشخوان آشپزخانه انباشته می‌شود، ذهن مرا پر کرده بود و من همه‌ی آن‌ها را یکی‌یکی کنار گذاشتم.

در آغاز خدمت شبانی، تنها یک مسیر پیش چشم بود: تا می‌توانم به‌خوبی موعظه کنم و تا می‌توانم صبور باشم. همان‌گونه که مارک دور گفته است، شبان وفادار باید آماده باشد، تعلیم دهد و دعا کند، محبت ورزد و بماند.

البته این همه‌ی کار من نبود. از اعضای سالخورده و خانه‌نشین دیدار می‌کردم، به جماعت یاری می‌دادم تا به مشایخ کلیسا اعتماد کنند تا تنها یک شبان، بار رهبری را بر دوش نکشد. مردان جوان را شاگردسازی می‌کردم و زنان را برای خدمتی پربار تشویق می‌نمودم. همه‌ی این‌ها را با اطمینان به این حقیقت انجام می‌دادم که تنها خداست که رشد می‌بخشد.

البته اشتباه نکنید؛ من نیز مشتاق بودم نیمکت‌ها پر از جویندگان و ایمانداران شود. از جهتی، ما به رشد نیاز داشتیم، زیرا هزینه‌های ساختمان بزرگ کلیسا از عهده‌ی جماعتی کوچک بر نمی‌آمد. یا باید رشد می‌کردیم یا نقل مکان می‌نمودیم یا شبانی تازه می‌آمد. در آن روزها، کمتر کسی با گزینه‌ی دوم موافق بود.

کار خدمتم را با موعظه‌های منظم هفتگی و دعا‌های روزانه برای جاری شدن عمل خدا آغاز کردم. اعضا، همچون

آبی که از شیر نشت می‌کند، اندک‌اندک می‌رفتند؛ اما چهره‌های تازه‌ای نیز پدیدار می‌شدند. بالاین‌حال، هیچ تحول چشمگیری در یک‌شبه‌ها رخ نداد دست‌کم نه چیزی که بتوان دید. اصلاح کردن کلیسایی محلی کاری آسان نیست. گاه احساس می‌کردم چون مش‌ت‌زنی سبک‌وزن در برابر قهرمان سنگین‌وزن جهان ایستاده‌ام. آیا می‌توانستم دوام بیاورم؟ شاید. اما به‌زودی دریافتم که تغییر با چوب جادو ممکن نیست. خدا باید عمل می‌کرد و من باید صبر می‌کردم.

شاید شما خواندن این کتاب را نخست از همین بخش شروع کرده‌اید! اگر چنین است، ایرادی ندارد. گمان نمی‌کنم نسبت به محبت، شادی و صلح بی‌اعتنا باشید؛ شاید تنها به نقطه‌ای رسیده‌اید که نمی‌دانید آیا می‌توانید حتی یک روز دیگر ادامه دهید یا نه.

دلایل نومیدی بسیار است

«برادری ندارم که بار خدمت را با من تقسیم کند. همسرم احساس تنهایی می‌کند. فرزندانم دوستی ندارند. رهبرانی که پیش‌تر بودند، می‌خواهند شکست مرا ببینند. من خسته‌ام».

من نمی‌گویم که الزاماً باید بمانید. آیا زمان رفتن فرا رسیده است؟ پاسخ به این پرسش را باید با مشورت کسانی بیابید که شما و خانواده‌تان را به‌خوبی می‌شناسند و در ایمان،

حکیم‌اند. هدف این فصل، تنها یادآوری این است که می‌توانید بمانید.

نمی‌گویم که باید بمانید، بلکه می‌گویم می‌توانید نه از آن رو که یقین دارم اوضاع دگرگون خواهد شد و نه از آن جهت که باور دارم شما نیرومندید؛ بلکه چون می‌دانم شکیبایی، نشانه‌ای عطاشده از روح‌القدس برای هر ایماندار حقیقی است. و اگر شما خادم یا رهبر مسیحی هستید، این شکیبایی از آن شما نیز هست.

همه می‌دانند که صبور بودن چقدر دشوار است، به‌ویژه هنگامی که هیچ تضمینی برای تحقق خواسته‌ها نیست. به دختر جوانی ببیندیشید که چشم‌به‌راه پیشنهادی برای ازدواج است که شاید هرگز نرسد. به بیماری که منتظر نتیجه‌ی آزمایش سرطان است و دلش می‌لرزد. به والدینی که امیدوارند بذره‌ای انجیل، که در دل فرزندان‌شان کاشته‌اند، روزی جوانه بزند و رشد کند. به خادمان دانشگاهی که چشم به راهند تا دانشجویان، دل در گرو کتاب‌مقدس بسپارند و به شبانانی که با دعا و اشک، منتظر رشد کلیسای خودند، اما رشد به کندی پیش می‌رود و گاه اصلاً رخ نمی‌دهد.

ما می‌دانیم که پیروزی نهایی حتمی است؛ زیرا در انتظار بازگشت دوم خداوند به سر می‌بریم. روزانه با هزاران نبرد کوچک دست و پنجه نرم می‌کنیم. نبردهایی که هر یک، صبری چون صبر ایوب می‌طلبند.

این فصل برای یادآوری این حقیقت است که خدا، به فرزندان خود، عطیه‌ای گران‌بها می‌بخشد: صبر.

صبر، ثمره‌ای از روح اوست و موهبتی است که ارزش طلبیدن دارد. هرچه بیشتر درباره‌ی آن بیاموزیم، دل مشتاق‌تری خواهیم داشت تا دعا کنیم و از خدا بخواهیم ما را از این ثمره‌ی روح پر سازد.

خدا آهسته عمل می‌کند

تصور کن مگسی بر دیوار بودی در همان لحظه‌ای که خدا، جهان را تنها با کلام خود پدید آورد. (البته این فرض از نظر منطقی ممکن نیست، زیرا خدا همه‌چیز را از «هیچ» آفرید، اما مقصود را درک می‌کنی.) با یک کلمه، ستارگان را در آسمان آویخت و زمان را به جریان انداخت. کهکشان‌ها بی‌شمارند و کهکشان راه شیری به‌تنهایی میزبان صد هزار میلیون ستاره است و هر یک از آن‌ها درخشان و زیباست. این است کار خدا! آفرینش او چنان عظیم و شگرف است که آثار هنرمندانی چون رامبراند و پیکاسو در برابرش، همچون نقاشی‌های کودکانه‌ای به نظر می‌رسد که با مداد شمعی بر دیوار کشیده شده است. **خدا عمل کرد، سریع و کامل.**

وقتی من به‌عنوان دستیار قانون‌گذاری در مجلس سنای ایالات متحده خدمت می‌کردم، بیش از یک سال از عمرم را صرف نگارش لایحه‌ای کردم که هرگز به قانون تبدیل نشد؛ ماه‌ها و ماه‌ها تلاش بی‌ثمر. اما خدا چنین نیست. او هرگز بی‌ثمر

عمل نمی‌کند و سرعتی که با آن کائنات را آفرید، عقل را به حیرت می‌افکند.

با این حال، خدا همیشه به سرعت عمل نمی‌کند. نقشه‌ی نجات او، به آهستگی گسترش می‌یابد. یوسف را ببین؛ دو سال در زندان ماند تا در زمان مقرر، قوم خود را نجات دهد.⁷⁰ قوم اسرائیل را بنگر؛ چهارصد سال در مصر کار کرد پیش از آن‌که طعم شیر و عسل سرزمین موعود را بچشد.⁷¹ ایلیا، رنج آزار و تعقیب‌های اخاب و ایزابل را تحمل کرد تا سرانجام در سکوتی نرم، نجوای خدا را شنید.⁷² خدا گاه خاموش است، حتی زمانی که فرزندان رنج می‌کشند.⁷³

در واقع، «تالار ایمان» در رساله‌ی عبرانیان یادآور هشداردهنده‌ای است که جدول زمانی خدا با جدول زمانی ما یکی نیست. در این سوی آسمان، بسیاری از آرزوهای ما برآورده نشده باقی می‌مانند. با آن‌که این ایمانداران سرشار از ایمان بودند، «آنچه وعده داده شده بود را دریافت نکردند»⁷⁴، زیرا پاداش ایشان هنوز در راه بود.

70- پیدایش ۴۱:۱

71- اعمال رسولان ۷:۶

72- اول پادشاهان ۱۲ و ۸-19:۱

73- مزمور 28:1؛ اشعیا ۴۲:۱۴

74- عبرانیان ۱۱:۳۹

و سوسه‌انگیز است که بیندیشیم خدایی که همه‌چیز را با آن سرعت آفرید، شاید ما را نیز با همان شتاب از دل رنج‌ها عبور دهد. اما چنین نمی‌کند. خداوند معمولاً آهسته عمل می‌کند.

زنی که با درد مزمن دست‌وپنجه نرم می‌کند، ممکن است هرگز حتی یک روز آسایش نداشته باشد. ترفیعی که وعده داده شده، شاید هرگز نرسد. کودکی ممکن است تا آخر عمر در ویلچر بماند. کلیسایی ممکن است هرگز رشد نکند. خدا موفقیت زمینی را وعده نداده است و حتی هنگامی که موفقیت فرا می‌رسد، معمولاً پس از دوره‌ای دراز از رنج و پایداری است. دوندگی حرفه‌ای بدون سال‌ها تمرین در میدان، به مسابقه‌ی بزرگ راه نمی‌یابد؛ استاد دانشگاه بدون شب‌های طولانی مطالعه بر کرسی تدریس نمی‌نشیند و شبان، بدون سال‌ها زانو زدن در دعا، شاهد رشد واقعی کلیسا نخواهد بود. این است روش خدا؛ شیوه‌ای که صبر می‌طلبد.

آیا آموخته‌ای که دشواری‌های انتقاد، ناامنی، تنهایی، دلسردی یا کندی در رشد را تاب بیاوری؟ آیا می‌توانی، چنان‌که چارلز اسپورجن⁷⁵ گفته است، «از دهان اژدها بگذری و راحت را تا بهشت ادامه دهی»؟ امیدوارم چنین باشد.

صبر، میوه‌ای است از روح‌القدس؛ هدیه‌ای آسمانی از جانب خدا. نه می‌توان آن را خرید و نه می‌توان سفارش داد؛ صبر از دل خدا می‌جوشد و در جان فرزندان او می‌ریزد و

بالاین حال، باید آموخت با روح زندگی کنیم و با او گام برداریم.⁷⁶ ما باید در صبر رشد کنیم و این رشد، چهره‌ای دارد که باید آن را بشناسیم.

صبوری خداوند را به یاد داشته باش

پیش از آن که به ضعف خود در صبر بنگری و بر ناتوانی خویش افسوس بخوری، نگاهت را به خدای صبور بدوز. به سبب شکیبایی او با انسان است که هنوز عیسی بازنگشته است. خدا صبور است، زیرا می‌خواهد بسیاری نجات یابند.⁷⁷ او اجازه می‌دهد نافرمانی و گناه در جهان بماند، زیرا با صبوری الهی در حال گرد آوردن فرزندان خود است. اگر خدا با گناهکاران چنین شکیباست، آیا ما نیز نمی‌توانیم در صبر رشد کنیم؟ تو بهتر از هر کس می‌دانی که خدا تا چه اندازه نسبت به تو صبور بوده است. بی‌تردید، با یاری او، تو نیز می‌توانی صبور باشی.

از تلخی توبه کن

صبور بودن زمانی دشوار می‌شود که تلخی، در دل ما ریشه دوانده باشد؛ تلخی نسبت به آنچه خدا از ما خواسته تحمل کنیم. اغلب گمان می‌کنیم زندگی باید آسان‌تر از این باشد و از همین روست که اسپورجن هشدار می‌دهد باید «سر خود را از این خیال فریبده پاک کنیم». اگر در دل خود نسبت به خدا تلخی احساس می‌کنی، گناه خویش را اعتراف نما و چنین دعا کن:»

76- غلاطیان ۵:۲۵

77- دوم پطرس ۳:۹

ای خداوند، مرا ببخش که از تو انتظار داشتم بیش از نجات و آماده ساختنم برای آسمان، کارهای دیگری برای من انجام دهی. مرا ببخش که بیش از نیازم طلب کردم و از اینکه خواسته‌هایم برآورده نشد، نسبت به تو خشمگین شدم».

تلخی، چون سرطانی است در جان، که هر کار نیک را می‌پوشاند و از درون می‌فرساید. از تلخی بگریز، همان‌گونه که خرگوش از چنگ گرگ می‌گریزد.

منتظر باش

انتظارات، نقشی بزرگ در شکل‌گیری ایمان ما دارند. اگر چنین می‌پنداری که خدا حتماً رنجت را کاهش خواهد داد، همسرت را دگرگون خواهد کرد، خدمتی درخشان به تو خواهد بخشید یا کلیسایت را رشد خواهد داد، در واقع به نسخه‌ای دیگر از «انجیل رفاه و خوشبختی»⁷⁸ دل بسته‌ای. شاید خدا واقعاً در این امور تو را برکت دهد- شاید فردا بارت سبک‌تر شود- اما شاید هم نه.

در هر حال، خدا معمولاً به آرامی عمل می‌کند. آنچه اکنون در حال رخ دادن است، نتیجه‌اش تا بازگشت عیسی آشکار نخواهد شد. چنان‌که پولس رسول می‌نویسد: «اگر به آنچه نمی‌بینیم امید داریم، با صبر برای آن انتظار می‌کشیم».⁷⁹

78- انجیل رفاه و خوشبختی، یکی از برجسته‌ترین تعالیم نادرست روزگار ماست. واعظان و بویژه واعظان تلویزیونی این جنبش، تعداد زیادی انسان را در سراسر جهان با پیامی دروغین فریب داده‌اند. پیغمبی که وعده می‌دهد هر کس ایمانی راستین به مسیح داشته باشد، بی‌گمان در این زندگی از سلامت جسمانی، رفاه مادی و موفقیت مالی برخوردار خواهد شد.

با دیگران صبور باش

گاه این خودِ مردم‌اند که آزمون صبر ما می‌شوند. نویسنده‌ی عبرانیان می‌فرماید که مؤمنان باید رهبران خود را چنان پیروی کنند که خدمت ایشان با شادی باشد، نه با اندوه.⁸⁰ اما پیروان گاه می‌لغزند و رهبران را دلسرد می‌سازند. شاید وسوسه شوی آنان را که درست پیروی نمی‌کنند، نادیده بگیری، طرد کنی یا توبیخ نمایی، اما این راه درست نیست. در عوض، با دیگران صبور باش. به نگرانی‌هایشان گوش بسپار و بنگر آیا در سخنانشان حقی هست یا نه. حتی اگر نیست، با آرامی و ملامت پاسخ بده. به یاد داشته باش، اگر منتقد تو ایماندار است، خدا در زندگی او نیز فعال است. او را مطابق زمان و حکمت خود شکل می‌دهد. پس منتقدان را دشمن مپندار؛ بلکه چون گوسفندانی بنگر که خدا به تو سپرده است. برایشان دعا کن، محبت کن و صبر کن تا خدا در هر دوی شما عمل کند. صبر، چنین امکانی را فراهم می‌سازد.

با چشمانت به آینده بنگر

«از انجام کار نیک خسته نشویم، زیرا اگر دست از کار برنداریم، در زمان مناسب محصول را درو خواهیم کرد».⁸¹

بی‌صبری، در حقیقت نوعی تسلیم شدن است. درست است که شبانان می‌توانند از کلیسایی به کلیسای دیگر منتقل شوند- و خدا، خادمان خود را چنان‌که حکمتش اقتضا کند، جابه

80- عبرانیان ۱۷:۱۳

81- غلاطیان ۶:۹

جا می‌سازد- اما آیا کلیساهای ما سالم‌تر و شبانانمان شادمان‌تر نمی‌شدند اگر اندکی بیشتر می‌ماندند؟

اگر احساس می‌کنی در آستانه‌ی تسلیم شدن، به نصیحت پولس گوش بسپار: خسته نشو، ادامه بده. هرآنچه را یقین داری خدا تو را بدان فراخوانده است، با شکیبایی دنبال کن و به یاد داشته باش که پاداش تو در آسمان است. شاید رفتن تصمیمی عاقلانه باشد، اما هر جا که بروی، آزمونی تازه در پیش است. همیشه باید ادامه دهی، زیرا تغییر مکان، طوفان را متوقف نمی‌کند.

صبر خود را از قدرت انجیل نیرو ببخش

«با همه‌ی نیرویی که از قدرت پر جلال او سرچشمه می‌گیری، از هر حیث نیرومند شوید تا صبر و تحمل بسیار داشته باشید»⁸² چه چیزی ما را توانمند می‌کند تا با شادی صبر کنیم؟ چه چیزی قدرت جلال او را در ما به ثمر می‌رساند؟ پولس اندکی بعد پاسخ می‌دهد: «زیرا ما را از قدرت تاریکی رهانیده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است، که در او از رهایی، یعنی از آمرزش گناهان، برخورداریم»⁸³ پولس، سرچشمه‌ی استقامت را در نجات گناهکاران می‌بیند. به عبارت دیگر، بدون انجیل، صبر وجود ندارد. تنها زمانی می‌توانیم در میان سختی‌ها تاب بیاوریم که به یاد آوریم خدا در مسیح برای ما چه کرده است. راه رسیدن به صبر، تمرین نیست؛ صلیب است. تازمانی

82- کولسیان ۱:۱۱

83- کولسیان ۱:۱۳-۱۴

که به نیروی انجیلِ قدرت خدا استوار نشویم، در صبر رشد نخواهیم کرد.

بازگشت به شب یکشنبه

من بیش از یک دهه در همان کلیسا بوده‌ام و به لطف خدا، سال‌های بیشتری نیز در پیش است. خداوند، همان‌گونه که در گذشته، به‌آرامی بر تعداد ما افزود. اما مهم‌تر از آن، در میان ما عمل کرده است؛ ما را یاری داده تا او را عمیق‌تر بشناسیم و صادقانه‌تر دوست بداریم.

آن شب یکشنبه، وقتی به جماعتی که برای دعا بازگشته بودند می‌نگریستم، طعمی کوچک از پاداش آسمانی خود را چشیدم.

من دانه‌ی خردل را می‌دیدم که در حال رشد است؛ جوانه‌ای سبز و زنده از خاک غنی انجیل در حال رویدن بود. خداوند در میان ما، عشقی ژرف و وحدتی شیرین، آرامشی پایدار و شادی‌ای حقیقی پدید آورده است. چیزی که سال‌ها پیش تنها رؤیایش را داشتم.

صلیب خویش را باید همواره بر دوش کشید؛ سختی‌ها هرگز به‌تمامی از میان نمی‌روند و با این حال، روزهایی خواهد آمد که آن صلیب سبک‌تر می‌نماید. لحظاتی هست، حتی در این جهان سقوط‌کرده، که خدا به تو می‌نمایاند دانه‌ی خردل چه اندازه خواهد بالید و شاخه خواهد گسترده. در این میان، صبور باش.

دیگر خبری از آقای خوش‌برخورد نیست

محبت، شادی، آرامش، صبر، **مهربانی**، نیکویی، وفاداری،
فروتنی، خویش‌داری

«هشتاد و شش سال است که به او خدمت کرده‌ام و او هرگز
به من آسیبی نرسانده است. پس چگونه می‌توانم به پادشاه و
نجات‌دهنده‌ام دشنام دهم».

این سخنان از دهان شبانی وفادار به نام پولیکارپ⁸⁴

جاری شد؛ کسی که در روز بیست‌وسوم فوریه‌ی سال ۱۵۵
میلادی، به‌دست رومیان به خاطر ایمانش به مسیح کشته شد.
هنگامی‌که از او خواستند ایمان خود را انکار کند، پولیکارپ با
اطمینان شهادت داد که مسیح هیچ‌گاه او را تنها نگذاشته است.

84- پولیکارپ، اسقف کلیسای ازمیر بود. بر اساس اعتراف شاهدان، او به درخت بسته شد و در آتش
سوزانده شد، اما وقتی آتش نتوانست بدنش را بسوزاند، با ضربات چاقو کشته شد و به شهادت رسید.

پس از مرگ او، کلیسای اسمیرنا⁸⁵ گزارشی مکتوب از آخرین ساعات زندگی شبان خود نوشت قدیمی‌ترین شرح تاریخی موجود از یک شهید مسیحی، بیرون از صفحات کتاب مقدس. در این نوشته، شجاعت پولیکارپ چون نوری درخشان می‌تابد. برای نمونه، زمانی که فرماندار کوادراتس او را تهدید کرد که اگر ایمانش را انکار نکند زنده‌زنده خواهد سوخت، پولیکارپ با آرامش پاسخ داد:

«آتش تهدید شما چندان نمی‌پاید و پس از اندک زمانی خاموش می‌شود، اما آنچه نمی‌دانید، شعله‌های داوری آینده و عذاب ابدی است که در انتظار شریران است».

ما همواره شجاعت پولیکارپ را می‌ستاییم، اما به همان اندازه باید مهربانی او را نیز به یاد بسپاریم. برای درک این حقیقت، باید به ساعاتی بازگردیم که پیش از شهادتش سپری شد.

پولیکارپ، شبان کلیسای اسمیرنا، دریافت که مأموران قصد دارند او را دستگیر کنند و وادارش سازند تا برای امپراتور بخور بسوزاند آیینی که در آن زمان نوعی عبادت و پرستش به شمار می‌رفت. او ابتدا مایل بود در شهر بماند و با آنان روبه‌رو شود، اما اعضای کلیسا اصرار کردند که برای مدتی به باغی در حومه‌ی شهر پناه ببرد. پولیکارپ پذیرفت و در آنجا دعا کرد، نه فقط برای خودش بلکه، چنان‌که همواره عادتش بود، «برای کلیساهای سراسر جهان».

اما دیری نپایید که سربازان، با راهنمایی کارگری که زیر شکنجه سخن گفته بود، او را نیمه‌شب یافتند. پولیکارپ می‌توانست بگریزد، اما ترجیح داد بماند. کاری کرد که هیچ‌کس انتظارش را نداشت او به دشمنان خود مهربانی نشان داد:

«به محض شنیدن صدای آنان، پایین آمد و با ایشان سخن گفت. همه از سالخورده‌گی و آرامش او شگفت‌زده شدند و تعجب کردند که چرا دستگیری چنین مردی باید تا این حد فوری باشد. با وجودی که دیر وقت بود، دستور داد برای آنان غذا و نوشیدنی آماده کنند و سپس تنها یک درخواست داشت: اجازه دهند یک ساعت بی‌مزاحمت دعا کند».

پولیکارپ به‌خوبی می‌دانست چه چیزی در انتظارش است. او در یکی از خطرناک‌ترین دوره‌های تاریخ کلیسا به خدا خدمت کرده بود. می‌توانست ناامید شود، اما به جای آن، به یاد سخنان نجات‌دهنده‌اش افتاد:

«در برابر شخص شریر ایستادگی نکنید. اگر کسی بر گونه‌ی راست تو سیلی زند، گونه‌ی دیگر را نیز به سوی او بگردان».⁸⁶

در واپسین شب زندگی‌اش، پولیکارپ تنها شجاع نبود؛ مهربان نیز بود. در رفتار و گفتارش، چهره‌ای دیگر از ثمره‌ی روح را آشکار ساخت.

مهربانی فضیلتی ساده است، که به راحتی نادیده گرفته می‌شود. با این حال، در تاریکی رنج و ظلم، نوری است که دل‌ها را به یاد مسیح می‌اندازد.

مهربانی؛ نوری از درون

وجود مهربانی در زندگی شما نشانه‌ای روشن از کار روح القدس در قلبتان است. البته، برای انجام کارهای مهربانانه، الزاماً به روح القدس نیاز نیست. وقتی جورج اچ. دابلیو. بوش⁸⁷ در سال ۱۹۸۸ نامزد ریاست جمهوری شد، وعده داد که «هزار نقطه‌ی نور» را در سراسر کشور برپا کند. اشاره به جنبشی از خدمت و نیکوکاری اجتماعی. همه‌ی ما نیز دوستان و خانواده‌هایی را می‌شناسیم که با وجود ایمان نیاوردن به مسیح، در پی یاری همسایگان خود هستند. این بخشی از فیض مشترک خداست؛ همان خدایی که «خورشید خود را بر نیکوکار و بدکار می‌تاباند و باران بر صالح و ناصالح می‌فرستد.»⁸⁸ به بیان دیگر، جهان لبریز از پرتوهای کوچک مهربانی است.

اما از آن‌جا که مهربانی ثمره‌ی روح القدس است، باید در زندگی مؤمنان به‌وفور دیده شود. چنان‌که سفره‌ی روز شکرگزاری پر از بوقلمون و پای سیب است، زندگی مسیحی نیز باید لبریز از مهربانی باشد. مهربانی تنها در چرایی‌اش معنا نمی‌شود، بلکه در چگونگی و تکرارش آشکار می‌شود، نه در اینکه چرا مهربانیم، بلکه چقدر و چطور مهر می‌ورزیم.

87- George H. W. Bush, چهل و یکمین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا

88- متی ۵:۴۵

مهربانی برای مسیحی همچون نمک برای دریاست؛ باید در همه‌ی ابعاد زندگی حضور داشته باشد و طعم محبت مسیح را به اعمال ما ببخشد.

در کودکی، می‌پنداشتم «وانیل» یعنی نبودِ شکلات، چیزی ساده و بی‌طعم. نمی‌توانستم بفهمم چرا کسی ممکن است وانیل را واقعاً دوست داشته باشد. تا روزی که دانه‌ی وانیل را شناختم و شگفت‌زده شدم!

به همان شکل، بسیاری گمان می‌کنند مهربانی تنها فقدان بدی است. شخص مهربان را کسی می‌دانند که کار زشت نمی‌کند؛ توهین‌آمیز رفتار نمی‌کند، مغرور نیست، بدخواه نیست. اما مهربانی فراتر از نبودِ بدی است؛ مهربانی حضور فعالِ محبت و سخاوت است. شخص مهربان نه‌تنها آسیب نمی‌زند، بلکه برای نیکیِ دیگران گام برمی‌دارد. اگر نیکویی، نوری است که درون قلب انسان می‌تابد، مهربانی نوری است که از قلب او می‌درخشد. مهربانی وجودی است که برای خیر و آسایش دیگران زیست می‌کند.

در دنیای دیجیتال امروز، پیوندها اغلب به کلیک‌ها و پیام‌ها محدود شده‌است. شبکه‌های اجتماعی تولدها را یادآوری می‌کنند و ما با یک «لایک» و یا پیامی کوتاه محبت خود را نشان می‌دهیم. این کارها خوب‌اند، اما هنوز فاصله‌ی زیادی با مهربانی واقعی دارند.

مهربانی، دست و پا دارد. مهربانی یعنی سوار ماشین شدن، رفتن به رستوران و انتظار کشیدن برای رسیدن دوستی تا با گفتنِ «تولدت مبارک» او را شادمان کنی. مهربانی یعنی

بخشش و سخاوت؛ یعنی هزینه کردن با شادی. مهربانی تنها یادآوری نیست، عمل است. مهربانی همان کاری است که پولیکارپ، شبان سالخورده‌ی کلیسای اسمیرنا، کرد: غذا دادن به مردانی که آمده بودند او را دستگیر کنند. نیکویی، نیت پاک است؛ اما مهربانی، نیکویی به عمل درآمده است.

مهربانی صرفاً «خوش‌برخورد بودن» نیست؛ مهربانی تغییر دادن واقعیت پیرامون است.

فراخوانی برای مهربانی

این فصل، فراخوانی برای «مهربانی بنیادین و ریشه‌دار مسیحی است»؛ ندایی که هر ایمان‌داری باید آن را بشنود. اما این کتاب عمدتاً برای رهبران مسیحی نوشته شده است. کسانی که کلیسا یا سازمان مربوط خدمتی، آن‌ها را به‌عنوان افرادی با توانایی ویژه در بخشش و عطوفت می‌شناسد. بنابراین، نمایش مهربانی در زندگی آنها اهمیت ویژه‌ای دارد. حقیقت ساده این است که شبانان، نظر‌ها را بیشتر به خود جلب می‌کنند و اعمال مهربانانه‌ی آنان نه‌تنها بر رفتار شخصی خود، بلکه بر روح و عملکرد کلیسایشان تأثیر می‌گذارد.

به بیان دیگر، یک رهبر مهربان احتمالاً کلیسایی مهربان خواهد ساخت؛ کلیسایی که می‌تواند نمایشی از فیض باشکوه خدا باشد. علاوه بر این، درست است که یک شبان مسیحی باید نمونه‌ای از شبان نیکوی ما باشد.

مهربانی خدا

از آنجا که مهربانی ثمره‌ی روح‌القدس است، شگفت‌آور نیست که مهربانی خودِ خداست. پیش از آن‌که بتوانیم مهربان باشیم، باید درک کنیم که سرچشمه‌ی مهربانی به ذات الهی بازمی‌گردد.

در نامه به رومیان، پولس تصویری هولناک از تاریکی دل انسان ارائه می‌دهد. شرارت در دل کسانی که از فیض نجات‌دهنده بی‌بهره‌اند فوران می‌کند:

«آن‌ها شایع‌پراکن، تهمت‌زن، دشمن خدا، گستاخ، مغرور، فخرفروش، مبدع شرارت، نافرمان والدین، احمق، بی‌وفا، سنگدل و بی‌رحم هستند». 89

پولس مانند وکیلی ماهر هر شک و تردیدی را می‌زداید: ما سزاوار محکومیت هستیم. او نتیجه نهایی را این گونه بیان می‌کند:

«همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا کوتاهی کرده‌اند». 90

این کلمات را آرام و با دقت بخوانید: همه. گناه. کوتاهی.

گاهی در فروشگاه، اگر با پول نقد پرداخت کنید و چند سنت کم داشته باشید، صندوقدار می‌گوید: «مشکلی نیست» و چند سکه از ظرف کنار صندوق برمی‌دارد. این نوع «کوتاهی» مسئله‌ای کوچک است.

اما تصور کنید که با کمان و تیر به دنبال غذا هستید. اگر تیرتان به شکار نرسد، خانواده‌تان گرسنه خواهند ماند. این همان نوع کوتاهی است که پولس درباره‌ی آن سخن می‌گوید. هدف ما چیزی جز جلال خدا نیست. زندگی ما باید تمام و کمال، بازتاب جلال شگفت‌انگیز او باشد. هدف آفرینش ما همین بود: خدا را با زندگی‌مان جلال دهیم، او را خدمت کنیم و در همه‌ی کارهایمان نماینده او باشیم.

گاهی ورزشکاری مسیر پدر یا مادر خود را دنبال می‌کند و حتی موفق‌تر از آن‌ها می‌شود. اما هیچ‌کس نمی‌تواند از جلال خدا پیشی بگیرد؛ ما تنها نام او را حمل می‌کنیم، زیرا به‌صورت او آفریده شده‌ایم.

هیچ‌کس کامل نیست؛ همه شکست می‌خوریم و این شکست امر کوچکی نیست. پولس پیش‌تر این نکته را چنین بیان کرده است:

«هیچ‌کس درستکار نیست، نه حتی یک نفر؛ هیچ‌کس خدا را جستجو نمی‌کند. همه منحرف شده‌اند؛ همه بی‌ارزش شده‌اند؛ هیچ‌کس کار نیک انجام نمی‌دهد، حتی یکی هم نیست».⁹¹

ما سزاوار قضاوت خدا هستیم. کسی که به نافرمانی خود ادامه می‌دهد محکوم است و «خشم برای روز خشم جمع می‌کند، زمانی که داور عادلانه‌ی خدا آشکار شود».⁹²

91- رومیان ۱۰-۱۲: ۳

92- رومیان ۲: ۵

مهربانی خدا؛ نقطه‌ی امید ما

دوباره نفس عمیقی بکشید و این حقیقت سنگین را درک کنید: هیچ کدام از ما بی‌عیب نبوده‌ایم. همه‌ی ما در جایی کم گذاشته‌ایم و کوتاهی کرده‌ایم.

همه‌ی ما !

حتی شبانی که ساعت‌ها روی موعظه‌اش زحمت می‌کشد هم کوتاهی کرده است.

حتی مبشری که هر شب با دانشجویان تازه‌وارد ملاقات می‌کند، او نیز کوتاهی کرده است.

حتی خادم بخش کودکان که زود می‌رسد تا مهدکودک را آماده کند هم، کوتاهی کرده است.

حتی زوج مبشری که خانه و خانواده را ترک کرده و در آپارتمانی کوچک زندگی می‌کنند آنان نیز کوتاهی کرده‌اند.

واقعیت این است که ما سزاوار خشم خدا هستیم؛ رهبران مسیحی هم مستثنا نیستند. ما تنها انجیل را موعظه نمی‌کنیم؛ بلکه خود نیز به همان انجیلی نیاز داریم که از مهربانی شگفت‌انگیز خدا سخن می‌گوید.

تنها امید ما در میان تمام این خبرهای بد، مهربانی خداست. تنها راه‌گریز از قضاوت، پناه بردن به همان عطوفتی است که روزگاری از آن روی برگرداندیم. خدا می‌تواند سردترین دل‌ها را ذوب کند، پست‌ترین گناهکاران را بلند کند

و حتی آن گاه که در بی‌اعتقادی از او می‌گریختیم، به سوی ما شتافت.

چنان که پولس می‌گوید:

«مهربانی خدا برای هدایت شما به سوی توبه است». 93

وقتی ما هنوز در راه‌های نافرمانی خود سرگردان بودیم، مهربانی خدا در گهواره‌ای در بیت‌لحم آشکار شد. عیسی تجسم نیکویی و مهربانی خداست. 94

وقتی قلب ما پر از خشم، طمع، قتل، نژادپرستی و دروغ بود، مهربانی خدا ما را به خانواده‌ی خود پیوند داد. 95 وقتی خودبینی بر رگ‌هایمان جریان داشت، مهربانی خدا فرو ریخت و ما را نجات داد. امروز نیز که مرتباً از جلال او کوتاهی می‌کنیم، خدا همچنان «ثروت‌های بی‌پایان فیض خود را در مهربانی نسبت به ما در مسیح عیسی» نشان می‌دهد. 96

خدا مهربان است. خدا حتی زمانی که ما بدتر از هرکسی بودیم، به سراغ ما آمد. ما دشمن، شورشی و خیانت‌کار بودیم، اما گناه ما نتوانست جلوی او را بگیرد؛ خدا به سوی ما شتافت. برای اثبات مهربانی‌اش، نه تنها جسم گرفت، بلکه گناه ما را نیز بر خود پذیرفت:

93- رومیان ۲:۴

94- تیتس ۳:۴

95- رومیان ۱۱:۲۲

96- افسسیان ۲:۷

«خدا او را که گناه نمی‌دانست، گناه برای ما ساخت تا در او ما به عدالت خدا شویم». 97

مهربانی خدا قلب‌تپنده‌ی انجیل است، زیرا خدا مهربان است.

۱. مهربانی حقیقت را می‌گوید

مهربانانه‌ترین کاری که تا امروز کسی در حقم انجام داده، زمانی بود که یکی از هم‌کلاسی‌هایم با شهامت، حقیقت انجیل را با من در میان گذاشت. نامش «برندا» بود. در کلاس زبان انگلیسی او را ملاقات کردم. یک روز، معلم‌مان آقای پیس از ما خواست برای تمرینی گروهی، نمایشی را ببینیم، بنابراین من از برندا دعوت کردم تا همراه من به تماشای نمایش سیرا نو د برزراک بیاید.

من در شمال غرب سکولار آمریکا بزرگ شده بودم؛ جایی که تقریباً هیچ ارتباط واقعی با مسیحیت نداشتم و حتی کمتر از آن، با خود انجیل. کتاب مقدس را افسانه‌ای می‌پنداشتم و تمام شناخت من از مسیحیت از فیلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی شکل گرفته بود. در ذهنم، همه‌ی واعظان مانند «جیمی سوگار»، آن واعظ تلویزیونی سقوط‌کرده، بودند و همه‌ی مسیحیان را افرادی «مغزشوئی‌شده» تصور می‌کردم.

برندا را باهوش‌ترین دختر مدرسه می‌دانستم و انتظار داشتم آن شب را با گفت‌وگویی دل‌انگیز و عمیق بگذرانیم. اما

وقتی گفت که به عیسی ایمان دارد، واقعاً شگفت‌زده شدم. باورم نمی‌شد و شکاکی درونم مرا واداشت تا از او سوالات زیادی بپرسم.

به‌زودی دریافتم که ایمانش صادقانه و جدی است. او همه‌ی آموزه‌های اساسی مسیحیت را تصدیق می‌کرد: اینکه خدا واقعاً وجود دارد، خود را در مسیح آشکار کرده است، کتاب مقدس کلام اوست و شناخت مسیح مصلوب و زنده برای حیات ابدی ضروری است. او به تمامی این حقایق ایمان داشت.

وقتی بحث بالا گرفت، از او پرسیدم: برندا، آیا واقعاً فکر می‌کنی من به جهنم می‌روم؟ «پاسخ او را هرگز فراموش نمی‌کنم: بله، آرون، اگر واقعاً همین را باور داری و به همین شکل زندگی می‌کنی، آری، فکر می‌کنم به جهنم خواهی رفت».

آن جمله همچون انفجاری روحانی در درونم بود. او می‌توانست بحث را عوض کند و نقش «دختر مهربان» را بازی کند، اما در عوض، سخت‌ترین و درعین‌حال مهربان‌ترین کار ممکن را انجام داد: او مرا با حقیقت انجیل روبه‌رو کرد.

اگر واقعاً مهربان باشیم، حقیقت انجیل را با دیگران به اشتراک می‌گذاریم. نمی‌توانیم ادعا کنیم مهربانیم اگر از ترس تمسخر یا طرد شدن، دیگران را از شناخت حقیقت خدا محروم کنیم. وقتی مهربانی خدا در قلب فرزندان می‌جوشد، آن‌ها با محبت اما با جسارت، دیگران را با حقیقت مسیح به چالش می‌کشند.

پولس رسول نمونه‌ای روشن از این نوع مهربانی است: مهربانی برای او یکی از «سلاح‌های عدالت» بود که در برابر آزارها به‌کار می‌برد.⁹⁸ چون قلبش از مهربانی خدا پر شده بود، حتی در سخت‌ترین شرایط، انجیل را بشارت می‌داد.

وقتی مهربانی خدا درون ما فوران کند، نتیجه‌ای جز این ندارد مسیحیان واقعی، حقیقت انجیل عیسی مسیح را با جهان در میان می‌گذارند.

۲. مهربانی می‌بخشد

مهربانی تنها به موعظه یا تعلیم محدود نمی‌شود؛ بلکه باید در تمام تعاملات روزمره‌ی ما با دیگران، به‌ویژه در میان اعضای کلیسای محلی، جاری باشد.

وقتی کسی از گله‌ی تو ناعادلانه انتقاد می‌کند، چگونه پاسخ می‌دهی؟ پولس رسول در نامه‌هایش راه را نشان می‌دهد:

«پس همچون قوم برگزیده‌ی خدا که مقدّس و بسیار محبوب است، خوشتن را به شفقت، مهربانی، فروتنی، ملایمت و صبر ملبس سازید. نسبت به یکدیگر بردبار باشید و چنانچه کسی نسبت به دیگری کدورتی دارد، او را ببخشاید. چنان‌که خداوند شما را بخشود، شما نیز یکدیگر را ببخشاید».⁹⁹

شبان خردمند، نخست قلب خود را می‌سجد تا نگذارد هیچ تلخی یا رنجش پنهانی فاصله‌ای میان او و برادران و خواهرانش بیندازد. و باز کتاب مقدس این اصل را چنین خلاصه می‌کند:

«با یکدیگر مهربان و دلسوز باشید و همان‌گونه که خدا شما را در مسیح بخشوده است، شما نیز یکدیگر را ببخشایید». 100

مهربانی، عطیه‌ای از روح‌القدس است که شبان را قادر می‌سازد انتقاد را با فروتنی بپذیرد، تخلف را با گذشت نادیده بگیرد و کسانی را که آسیب رسانده‌اند ببخشد.

البته، گاهی محبت راستین نیازمند تذکر صادقانه است. همان‌گونه که امثال می‌گوید:

«کسی می‌تواند دانا شود که تأدیب را دوست داشته باشد. هر که از اصلاح شدن نفرت داشته باشد نادان است». 101

با این حال، شبان واقعی به یاد دارد که قدرت روحانی‌اش مسئولیتی سنگین است. و سوسه‌ی سوءاستفاده از اقتدار همیشه وجود دارد، اما مهربانی کلید حفظ قلب و خدمت است.

۳. مهربانی خدمت می‌کند

راه‌های بیشماری برای نشان دادن مهربانی وجود دارد. آماده‌سازی دقیق یک موعظه، خود نشانه‌ای از مهربانی نسبت به کلیسای شماست. تعلیم دادن، نظارت بر خدمات و مشاوره دادن این تلاش‌ها ساعت‌ها زمان می‌گیرند و این ساعات باید با شادی صرف شوند. به یاد داشته باشید: مهربانی همانند نمک در دریاست؛ هر آنچه را لمس می‌کند، طعم‌دار می‌سازد.

پنج‌شنبه‌ها و جمعه‌ها برای من روزهای آماده‌سازی موعظه است. بیشتر این زمان را در خلوت، با کتاب مقدس، صرف نوشتن پیامی برای تغذیه‌ی گله می‌کنم. این نیز جلوه‌ای از مهربانی است و من از آن آگاه‌ام.

اما مهربانی نمی‌تواند در اتاق مطالعه محبوس بماند. همان‌قدر که تعلیم اهمیت دارد، خدمت عملی نیز ضروری است. واعظ نامدار سده‌ی نوزدهم، چارلز بریجز¹⁰²، چنین گفته است:

«خدمت... کار متفکرانه‌ای نیست، بلکه عملی فعال، پرانگیزه و فداکارانه است. روحیه، مشغله و لذت انجام کار نیک باید بخشی جدایی‌ناپذیر از آماده‌سازی برای خدمت باشد».

او می‌افزاید، فرصت‌های روزمره برای دیدار بیماران، گفت‌وگو با کودکان درباره‌ی انجیل و تعامل با همسایگان، «گنج‌هایی گرانبها» هستند.

من مشتاقم صندوق چوبی خدمت شبانی‌ام با چنین گنج‌هایی لبریز شود و شما نیز باید همین‌گونه باشید. کشیشی مهربان، بی‌تردید کلام خدا را با وفاداری تعلیم خواهد داد، شاید کتاب‌هایی بنویسد، در کنفرانس‌ها سخن بگوید و به مسائل فرهنگی پاسخ دهد. این‌ها همه نیکو و ارزشمندند. اما رهبر واقعاً مهربان، هرگز کارهای کوچک مهربانانه را نادیده نمی‌گیرد. آن اعمالی که شاید در چشم انسان بی‌اهمیت باشند، اما در چشم خدا بسیار گرانبها هستند.

این اعمال کوچک، ارزش فراوان دارند. شکل آن‌ها به همین سادگی است: کشیشی که نمی‌تواند از همه‌ی بیماران عیادت کند، دست‌کم می‌تواند فراتر از دانستن درباره‌ی بیماری آنان عمل کند، با یک یادداشت دست‌نویس در روز چهارشنبه، یک تماس محبت‌آمیز در روز یک‌شنبه، یا دعایی آرام در راهرو برای جراحی پیش رو. چنین اعمالی، مهربانی‌هایی هستند که خداوند مهربان از آن خشنود است.

آیا در میان جماعت خود کسانی را می‌بینید که ساکت و پنهان‌اند؟ رهبران معمولاً جذب افرادی می‌شوند که فعال‌تر و پرنگ‌ترند. اما اگر مهربانی شما فقط به آنان برسد، فرصت خدمت به کسانی را که در سایه مانده‌اند از دست می‌دهید. آن‌ها را بیابید، به سویشان بروید.

مهربانی تنها به درون کلیسا محدود نیست. در محله‌ی شما چه خبر است؟ آیا بیوه‌ای تنها یا همسایه‌ای منزوی هست که از توجه شما برکت یابد؟ برادران و خواهران، اگر مهربانی را صرفاً به حوزه‌ی «حرفه‌ای» خدمت محدود کنیم، خطر آن است که مهربانی را به شغل تبدیل کنیم. اما اگر مهربانی از قلبی زنده به روح خدا بجوشد، سراسر زندگی ما را دربر خواهد گرفت.

کشیش مهربان فقط موعظه نمی‌کند؛ او وارد زندگی کسانی می‌شود که خدا به او سپرده است. او بدون جانبداری و نیرنگ خدمت می‌کند، با پیر و جوان، فقیر و غنی، شبیه خود و متفاوت، مطمئن و شکاک همراه می‌شود. او فعالانه برای خیر گله‌اش تلاش می‌کند. موعظه مهم است، اما همه‌چیز نیست.

اعمال مهربانانه‌ای که توصیف کردم، شگفت‌انگیز به نظر نمی‌رسند حتی ممکن است هیچ‌کس متوجه آنها نشود. اما فریب نخورید. همان چیزی هستند که بریجز آن‌ها را «گنج‌هایی گران‌بها» نامید. روزی که خدمت شما پایان یابد، ممکن است دریابید که این گنج‌های کوچک مهربانانه حتی بیشتر از تمام مواعظ بزرگ شما برای جماعتتان ارزشمند بوده‌اند.

ثمر بسیار

شما چطور؟ آیا مهربان هستید؟ آیا سخاوت و دلسوزی در زندگی شما حضور فعال دارد؟ رشد مهربانی در وجود شما چه شکلی به خود می‌گیرد؟

از همان جایی آغاز کنید که هستید در حوزه نفوذ و خدمت خودتان. تلاش برای تغییر جهان ارزشمند است. خواندن کتاب‌هایی درباره‌ی موعظه به ملت‌ها، مبارزه با نژادپرستی و خدمت به یتیمان، کار پسندیده‌ای است. اما مبادا نیازها و فرصت‌های اطراف خود را نادیده بگیرید.

مهربانی زمانی جلوه می‌کند که کشیشی در شهری دیگر تماس می‌گیرد تا بپرسد چگونه می‌تواند برای همکار خود دعا کند؛ یا زمانی که شبانی با خدمت‌گزار جوان‌تری می‌نشیند تا درباره‌ی «رقابت» در راهبرد دانشجویی گفت‌وگو کند. نگاهی بیندازید به مکان‌هایی که خدا شما را در آن قرار داده و ببینید چگونه می‌توانید با اعمال کوچک مهربانی، بازتابی از نجات‌دهنده‌ی خود باشید.

ایجاد فضا برای مهربانی و زیستن در آن

بکوشید در زندگی خود فضاهایی برای مهربانی بیافرینید. شاید هنگام خواندن این سخن احساس کنید تحت فشار هستید، زیرا نمی‌دانید چگونه می‌توان زمانی دیگر برای خدمت به دیگران پیدا کرد. زندگی شما پر از آماده‌سازی موعظه، مشاوره، تربیت فرزندان و اندکی استراحت است. ممکن است احساس کنید ظرفیت لازم برای مهربانی بیشتر ندارید.

اگر به ماه گذشته‌ی خود بنگرید، شاید «گنج‌های گران‌بها»یی که بریز از آن سخن گفت، اندک و پراکنده به نظر آیند. پاسخ ساده‌ای برای مسئله‌ی زمان وجود ندارد. گفتن «کمی فضا ایجاد کن» آسان‌تر از انجام آن است. با این حال، حقیقت این است که انسان همواره برای آنچه ارزشمند می‌داند،

وقت می‌گذارد. هرچه اهمیتِ مهربانی برای شما بیشتر باشد، آسان‌تر خواهید توانست به فعالیت‌هایی که مانع آن‌اند، «نه» بگویید.

کلیسای خود را کانون تمرکز مهربانی قرار دهید. بگذارید مهربانی شما به‌ویژه در خدمات عملی نسبت به برادران و خواهرانِ کلیسا آشکار شود. پولس می‌گوید: «به همه نیکویی کنید و به‌خصوص به اهل ایمان».¹⁰³ این خانه، کلیسای محلی شماست. مهربانی شما می‌تواند در هر چیز نمود یابد، از سخن تشویق‌آمیز به برادری در ناامیدی گرفته تا هدیه‌ای کوچک برای خانواده‌ای نیازمند.

چند دقیقه‌ای پس از پایان خدمت بمانید و با اعضای گله گفت‌وگو کنید. خانه‌ی خود را برای یک گروه کوچک بگشایید. نامه‌ای صمیمانه برای تشویق یکی از خادمان بنویسید. چنین اعمالی، گرچه ساده‌اند، تجلی واقعی مهربانی‌اند، مهربانی‌ای که بدن مسیح را بنا می‌کند و خدا را جلال می‌دهد.

یادآوری مهربانی خدا

به یاد داشته باشید که مهربانی در اصل، از خدا سرچشمه می‌گیرد. آسان است که به اعمال مهربانی خود ببالیم؛ خودبرتربینی خطری است که همواره ما را تهدید می‌کند. اما حقیقت این است که حتی مهربانی ما نیز هدیه‌ای شگفت‌انگیز

از خداست، از خدایی که مهربانی خود را به کامل‌ترین شکل در جلجتا آشکار ساخت. چنان‌که پولس می‌نویسد:

«نسبت به هم مهربان و دلسوز باشید و یکدیگر را ببخشید، همان‌طور که خدا نیز شما را به خاطر مسیح بخشیده است».¹⁰⁴

مهربانی ما به دیگران، ریشه در خدای مهربانی دارد که با لطف خود ما را نجات داد. مهربانی از درون طبیعت انسانی ما بر نمی‌خیزد؛ بلکه ثمره‌ای از روح‌القدس و عطیه‌ای از خود خداست. شاید مهربانی یکی از جنبه‌های ثمرات روح باشد، که آن گونه که باید به آن توجه نمی‌شود اما نباید چنین باشد، زیرا ما را مستقیماً به قلب انجیل می‌برد.

واعظ بزرگ قرن چهارم، یوحنا کریسوستوم، در قسطنطنیه موعظه می‌کرد و سخنانش هنوز پس از قرن‌ها خوانده می‌شود. لقب او، «کریسوستوم»، به معنای «دهان زرین» است و چه برازنده‌ی واعظی که پیام‌هایش چنین با ارزش بود.

آیا می‌دانید «پولیکارپ» به چه معناست؟ به معنای «ثمر بسیار». هیچ‌کس پولیکارپ را به خاطر نثر فصیح یا موعظه‌های پرطنینش به یاد نمی‌آورد. آثار اندکی که از او بر جای مانده، ساده و بی‌تکلف‌اند. با این حال، جهان مسیحی او

دیگر خبری از آقای خوش‌پر خورد نیست/123

را برای ثمره‌ی روح در زندگی‌اش می‌شناسد، برای شجاعت، وفاداری، محبت و البته، مهربانی‌اش.

به آن جمعه شب بیندیشید، چند ساعت پیش از مرگ دردناک او، زمانی که با مهربانی دشمنان خود را پذیرفت و برایشان خوراک فراهم کرد. چنین است جلوه‌ی واقعی مهربانی الهی در انسان.

اکنون، شما نیز بروید و همان کنید.

فقط نیکوکار نباشید

محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری،
فروتنی، خویشن‌داری

دیو در بیست‌ودو سالگی وارد خدمت شبانی شد. آرزو داشت جهانی را که یافته بود، بهتر ترک کند. او به حرفه‌های دیگری نیز اندیشیده بود: پزشکی، سیاست یا حقوق، همگی گزینه‌های خوبی بودند، اما هیچ‌یک همچون شبانی با پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های جان انسان سر و کار نداشتند. بیش از هر چیز، دیو مشتاق بود به مردم یاری رساند، تفاوتی پدید آورد، خدا را جلال دهد و پیشرفت انجیل را با تمام شکوهش ببیند.

او به مدرسه‌ی الهیات رفت، ازدواج کرد و خانواده‌ای تشکیل داد. سرانجام، شبانی کلیسای کوچک و ضعیفی را در یکی از شهرها برعهده گرفت. شاید داستان شما نیز بی‌شباهت به او نباشد. مسیر من نیز به‌سوی شبانی پر از فراز و نشیب بود، اما هرگز فراموش نمی‌کنم که دیدار با مقدسین، گفت‌وگو درباره‌ی کتاب مقدس و تشویق دیگران به پیروی از مسیح چقدر

برایم لذتبخش بود. هرچند از شغل پیشینم رضایت داشتم، خدمت شبانی برایم والاتر و ارزشمندتر می‌نمود. من نیز، همچون دیو، یقین داشتم که بیشترین نیکویی را می‌توانم در مقام شبان انجام دهم.

دیو همچون بسیاری از خادمان، زندگی بسیار پرمشغله‌ای داشت. دوشنبه‌ها را به دیدار اعضای کلیسا، رهبران و اعضای تازه‌وارد اختصاص می‌داد. سه‌شنبه شب‌ها، گروهی را برای دعا در خصوص کلیسا و شهر گرد می‌آورد. چهارشنبه‌ها وقتش را صرف آشنا شدن با همسایگان می‌کرد. پنج‌شنبه‌ها در برنامه‌ای پس از مدرسه داوطلب می‌شد و جمعه‌ها به آماده‌سازی موعظه‌ی یک‌شنبه می‌پرداخت، کاری که اغلب تا بامداد شنبه ادامه می‌یافت. یک‌شنبه‌ها از سپیده‌دم آغاز می‌شد و با جلسه‌ی گروه کوچک مردان پایان می‌یافت. دیو همه‌ی انرژی و عمر خود را در این مسیر صرف می‌کرد، زیرا صادقانه می‌خواست خدا و مردم را خدمت کند و تغییری پدید آورد. او مشتاق نیکوکاری بود.

اما با گذشت زمان، خستگی جای شوق را گرفت و تلخی در دلش نفوذ کرد. کمتر کسی قدردان زحماتش بود؛ سخنان دلگرم‌کننده اندک بود. نوجوانان خیابان پیام‌هایش را نادیده می‌گرفتند. برادرانی که گمان می‌برد روزی جزو پیران کلیسا خواهند شد، نقل‌مکان کردند. کم‌کم شک کرد که آیا کارش واقعاً اهمیتی دارد یا نه. افسردگی بر او سایه افکند. هرچه

می‌کوشید کلیسا و جامعه‌اش شکوفا شوند، تغییر چندانی نمی‌دید. خدمت برایش شبیه تلاش برای خشک کردن اقیانوس با یک اسفنج شده بود. دیو می‌پنداشت اگر همه چیز را درست انجام دهد، کلیسا رشد خواهد کرد و رضایت خدا را خواهد یافت. اما در عوض، روحش خشکیده بود؛ همچون زمینی ترک‌خورده زیر آفتاب سوزان بی‌باران.

چه اشتباهی رخ داده بود؟ آیا دیو فقط به استراحت نیاز داشت؟ شاید. اما مشکل اصلی‌اش این نبود. در جایی از مسیر، دیو از پرورش قلب خود غافل مانده بود. او خود را وقف اعمال نیکو کرده بود، اما در پی ثمره‌ی روح یعنی «نیکویی»¹⁰⁵ نبود. در جستجوی موفقیت، خدمت را به فهرستی از وظایف و دستاوردها فروکاسته بود. او «نیکوکار» شده بود، اما «پر از نیکویی» نبود.¹⁰⁶ دیو در مراقبت از جان خود شکست خورده بود.

آیا شما نیز می‌توانید او را در خود ببینید؟ دیو شخصیتی خیالی است، اما بی‌تردید اندکی از «دیو» در وجود همه‌ی ما هست. ما شبانان و رهبران، اغلب وسوسه می‌شویم خدمت به دیگران را بر تقدیس شخصی مقدم بداریم. معمولاً این کار را

105- غلاطیان ۵:۲۲

106- رومیان ۱۴:۱۵

با غرق شدن در خدمتی قابل‌سنجش انجام می‌دهیم خدمتی که نتیجه‌اش را بتوان اندازه گرفت.

پیش از آن‌که بفهمیم، نگاه ما بیشتر معطوف «وسعت» خدمت می‌شود تا «عمق» آن. تاریخ و الهیات را مطالعه می‌کنیم چون می‌خواهیم معلم بهتری باشیم، اما در ذهنمان زمزمه‌ای است: «ماه گذشته چند کتاب خوانده‌ام؟» دوره‌ای آموزشی آغاز می‌کنیم، اما هدف پنهان، سرعت در رسیدن به پایان است: «چقدر زود می‌توانم فارغ‌التحصیل شوم؟» برنامه‌ای کارآموزی راه می‌اندازیم و می‌پرسیم: «سال آینده چند رهبر می‌توانم اعزام کنم؟» حتی زمان انتشار پست‌هایمان را تنظیم می‌کنیم و صبح که بیدار می‌شویم، نگرانیم: «آیا کسی دیشب نظر داد؟» هر هفته موعظه می‌کنیم، اما در دل می‌پرسیم: «چند نفر در نتیجه‌ی آن به خدمت خواهند پیوست؟».

اندازم‌گیری نتایج ذاتاً خطا نیست. معیارها بد نیستند و جاه‌طلبی نیز به‌خودی‌خود گناه‌آلود نیست. اما هنگامی که جاه‌طلبی فاسد می‌شود، تمرکز ما به جای رشد شخصیت، روی محصول معطوف می‌گردد. آنگاه مشغول انجام کارهای نیک می‌شویم، اما ممکن است خود «نیکو» نباشیم؛ و موتور تقدیس در درون ما از حرکت باز می‌ایستد.

پس چگونه می‌توانیم موتور تقدیس درونمان را دوباره روشن کنیم؟ چگونه می‌توانیم همان رضایتی را که در آغاز خدمت تجربه می‌کردیم، باز یابیم؟ طبیعی است به‌دنبال

را محل‌های عملی باشیم، کتاب خواندن، ایجاد عادت‌های جدید، پیروی از برنامه‌های دهمرحله‌ای برای شعله‌ور ساختن دل. زود برخاستن برای دعا و کلام، پایبندی بیشتر به دعا و تکیه بر جماعت کلیسا همگی ابزارهایی سودمندند که باید به کار گرفت؛ اما هیچ کدام کافی نیستند اگر از روح القدس غفلت کنیم.

نگرانی من این است که در مسیر تقدیس اغلب بیش از حد بر تلاش‌های بیرونی تکیه می‌کنیم و چندان به نیاز بنیادین دل برای پرشدن از ثمره‌ی روح القدس به‌ویژه «نیکویی» توجه نداریم. نیکویی الهی است که اعمال ما را واقعاً نیکو می‌سازد؛ و اگر احساس می‌کنید خدا دور است، قلب‌تان خشکیده و آرزوهایتان از مسیر نیک خارج شده است، نخستین پناهگاه شما باید روح القدس باشد. از او بخواهید که شما را از «نیکویی» پر کند؛ زیرا نیکویی یکی از ثمره‌های روح است.

قلبی که از نیکویی لبریز باشد، نه فقط شما را توانا می‌سازد تا اعمال نیک انجام دهید، بلکه اشتیاقی پایدار در شما می‌افروزد تا این راه را سراسر عمر حفظ کنید. در این سوی آسمان انگیزه‌های ما هرگز کامل نخواهند بود، اما اگر دل‌تان مملو از نیکویی باشد، نیات شما تا حد ممکن صادقانه خواهد بود. اعمال واقعاً نیک، از قلبی تراوش می‌شود که در مرکز زندگی خدایی قرار گرفته است.

برای روشن‌تر شدن، سه حقیقت اساسی را همچون ستون‌هایی برای رشد پارسایی مرور کنیم:

۱. فقط خدا نیکوست.
۲. کارهای نیک ما همیشه چشمگیر و آشکار نیستند.
۳. انجیل دریچه‌ای است که نیکویی را وارد قلب ما می‌سازد.

۱. فقط خدا نیکوست

واژه‌ی «نیکو» در زبان امروز ما تقریباً تهی از معنا شده است. اگر به آشپزی بگویید غذایش «خوب» بود، شاید آن را نوعی انتقاد تلقی کند. او انتظار دارد اگر واقعاً از غذا لذت برده‌اید، از صفت‌هایی پرشورتر استفاده کنید: «عالی»، «شگفت‌انگیز» یا «بی‌نظیر» باور ندارید؟ کافی است وقتی همسران غذای محبوبتان را پخت و از شما پرسید طعمش چطور بود، بگویید: «خوب بود!» سپس نتیجه را خود خواهید دید! احتمالاً او نیز «خوب» را چندان تحسین‌آمیز نخواهد یافت.

در برابر چنین واژه‌هایی، «نیک» در بهترین حالت، کلمه‌ای معمولی و بی‌درخشش به نظر می‌رسد و همین نگاه، بر درک ما از کتاب مقدس نیز سایه می‌افکند. وقتی پولس در غلاطیان ۵:۲۲ «نیکویی» را به عنوان یکی از ثمرات روح می‌شمارد، ما کمتر تحت تأثیر قرار می‌گیریم. می‌دانیم که نیکویی فضیلتی مهم است، اما برایمان چندان زنده و پرننگ جلوه نمی‌کند.

امروز «نیکویی» همانند حوله‌ای سفید است که آن‌قدر شسته شده تا به رنگ خاکستری درآمده است. همین بی‌رنگی سبب می‌شود معنای عمیق کتاب مقدسِ نیکویی را دشوارتر درک کنیم.

زمان آن رسیده که مفهوم «نیکویی» را دوباره بازیابیم. نقطه‌ی آغاز این بازیابی خودِ خداست. یکی از به‌یادماندنی‌ترین دیدارهای عیسی با مردی آغاز شد که گفت: «ای استاد نیکو، چه کنم تا وارث حیات جاودان گردم؟»¹⁰⁷ شاید انتظار داشته باشیم عیسی با تعلیم اسرار ملکوت پاسخ دهد، اما در عوض می‌پرسد: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ‌کس نیکو نیست جز خدا». این پاسخ، کوتاه اما تکان‌دهنده است: «هیچ‌کس نیکو نیست جز خدا».

آن مرد به‌روشنی قصد داشت مؤدبانه سخن بگوید و عیسی را چون معلمی بزرگ تکریم کند. ما نیز امروز به صاحبان اقتدار احترام می‌گذاریم. استادان را پروفیسور می‌نامیم و نمایندگان را محترم می‌شماریم. اما عیسی، که از دل او آگاه بود، این تعارف محترمانه را به چالشی الهی بدل کرد. او می‌دانست این عنوان ظاهراً مؤدبانه، دیدگاهی سطحی از «نیکویی» را فاش می‌کند و در نتیجه، منجر به دیدگاهی سطحی از خودِ خدا خواهد شد.

ریشه‌ی هر لغزش الهیاتی و اخلاقی در همین جاست:
در ناتوانی یا بی‌میلی ما برای شناخت ذات حقیقی خدا. ما اغلب
قدوسیت، محبت، قدرت و عدالت او را سبک می‌شماریم. خدا
چنان پاک و بی‌همتا است که درک کامل او برای ما ممکن نیست.
داوود چنین سرود:

«خداوند عظیم است و بسیار ستوده شود و عظمت او
را تفحص نتوان کرد». 108

دقت کنید، عظمت او «غیرقابل جست‌وجو» است.

الهی‌دانان کوشیده‌اند ذات خدا را بشکافند، اما چنین
تلاشی هرگز به پایان نمی‌رسد. شاید دانشمندی بتواند پیش از
آن‌که مؤمنی عمق نیکویی خدا را دریابد، درمان سرطان را
کشف کند. جست‌وجوی نیکویی خدا مانند دادن کلنگی کوچک
به کودکی نوپا برای خالی کردن معدن طلاست؛ او شاید آغاز
کند، اما هرگز به انتها نمی‌رسد.

۲. کارهای نیک ما همیشه چشمگیر و آشکار نیستند

همچون دیو، ما نیز با اشتیاق می‌خواهیم نیکو عمل کنیم.

من تلاش می‌کنم پیام‌هایی سودمند موعظه کنم، در
جست‌وجوی فرصت‌هایی برای به‌اشتراک‌گذاشتن انجیل باشم و
میان مسئولیت‌های کلیسا و خانواده تعادل برقرار کنم کاری که

آسان نیست، اما تمام تلاشم را می‌کنم. این سخن برای همه‌ی ما که در خدمت الهی هستیم، صادق است: ما می‌خواهیم تفاوتی ایجاد کنیم، واقعاً مفید باشیم و کار نیکی انجام دهیم. در وجود همه‌ی ما، اندکی از «دیو نیکوکار» نهفته است.

کار نیک برای تو چگونه جلوه می‌کند؟

شاید در تلاش باشی هم‌تیمی‌هایت را دلگرم کنی، با یک تماس تلفنی غیرمنتظره، پیامی تشویق‌آمیز، دعوتی به شام یا قدم‌زدنی ساده در محله. شاید در میان جوانان مسیحی سرمایه‌گذاری می‌کنی. کتاب مقدس می‌خوانی، الگویی در دعا می‌شوی، یا در سختی‌ها مشاوره می‌دهی. شاید برای ساختن کلیسا می‌کوشی با تدریس در کلاس یک‌شنبه، بشارت انجیل، یا شرکت در جلسات طولانی شورا. یا شاید خدمت تازه‌ای را آغاز کرده‌ای، جلسات رهبری، برنامه‌ریزی و دعا برای رشد و پیشرفت آن. هر یک از این اقدامات، تلاشی ارزشمند و کار نیکی است.

اما حقیقت این است: بیشتر کارهای نیک تو چندان چشمگیر نخواهند بود. هرچه بیشتر درک کنی که خدا نیکوست، کمتر خواهی کوشید کارهای خود را بزرگ جلوه دهی. این به معنای دست‌کشیدن از تلاش نیست. هرگز! بلکه بدین معناست که کارهای تو فقط زمانی واقعاً نیک خواهند بود که ثمره‌ی نیکویی خدا در درونت باشند. چنان‌که پولس می‌گوید:

«من از طریق او که مرا تقویت می‌کند، همه چیز را

می‌توانم انجام دهم». 109

هر آنچه انجام می‌دهیم، در حقیقت کار خدا در ماست.

او نجار است، ما چوب؛ او بنّاست، ما آجر.

از همین‌رو باید به‌هوش باشیم که ارزش خدمت خود را با شمارش اعمال نیک نسنجیم. همان لحظه‌ای که شایستگی‌مان را بر پایه‌ی میزان بهرهوری می‌سنجیم، بر اساس تعداد پیام‌های پاسخ داده‌شده، موعظه‌های آماده‌شده یا اعضای که مشاوره‌شان داده‌ایم، در واقع بنیادی‌ترین حقیقت مسیحی را از یاد برده‌ایم: نیکویی خدا کوهی نیست که به آن صعود کنیم، بلکه هدیه‌ای است که باید با فروتنی دریافت کنیم.

چرا دیو از خدا دور شد؟ چرا با وجود تمام تلاش‌های نیک، دلش لبریز از ناامیدی و شکست بود؟ زیرا هنگامی که روح خود را نادیده گرفت، بار خدمت را بر دوش خویش نهاد. او رابطه‌ی میان «کارهای نیک» و «خدای نیکو» را درنیافت.

نسل‌های پیشین مسیحیان با دقت توضیح داده‌اند که کارهای نیک، چگونه می‌توانند حقیقتا نیک باشند. بیانیه‌های آن‌ها ممکن است برای گوش مدرن ناآشنا به نظر برسد، اما حقیقت‌هایی که در این اعتراف‌نامه‌ها نهفته است جواهرات

حکمت الهی هستند. نویسندگان «اعترافنامه‌ی دوم لندن» گفته‌اند: کارهای نیک تنها زمانی نیک هستند که از قلبی وفادار و صادق سرچشمه بگیرند. کارهای نیک ثمره و نشانه‌ی ایمان واقعی و زنده‌اند؛ با آن‌ها مؤمنان سپاس خود را نشان می‌دهند، اطمینان خود را تقویت می‌کنند، ایمان برادران خود را استوار می‌سازند، زیبایی انجیل را نمایان می‌کنند، دهان دشمنان را می‌بندند و خدا را جلال می‌دهند.

کارهای نیک هم لازم و هم ارزشمند هستند. اما نکته‌ی کلیدی این است: این کارهای نیک از ایمان به خداوند نیک ما ناشی می‌شوند و این ایمان زمانی تقویت می‌شود که روح‌القدس قلب ما را با نیکویی سرشار کند.

با این حال، کارهای نیک نیز محدودیت دارند؛ هیچ‌گاه نمی‌توانند مقام یا استحقاقی برای نجات ابدی به ما ببخشند. کارهای ما حتی در بهترین حالت، در برابر عظمت نیکویی خدا رنگ می‌بازند. هرچه بیشتر از ژرفای نیکویی او آگاه شویم، بیشتر درمی‌یابیم که اندیشه‌ی تأثیرگذاری اعمال ما بر خدا تا چه اندازه کودکانه و پوچ است. این حقیقت درباره‌ی همه‌ی کوشش‌های ما صادق است: موعظه‌های نیک، مشاوره‌های نیک، رهبری‌های نیک. میلیون‌ها مایل فاصله میان خدا و انسان را نمی‌توان با صدها موعظه‌ی وفادار یا میلیاردها خدمت صادقانه پر کرد. خدا آن‌قدر نیکوست که هیچ کار نیکی

از ما نمی‌تواند این فاصله را پر کند و به آن نیکویی بی‌کران بیفزاید.

وقتی کارهای نیک ما از قلبی پر از ایمان سرچشمه می‌گیرند، خدا «آن‌ها را در پسرش می‌نگرد و خوشحال است که آنچه صادقانه است را بپذیرد و پاداش دهد.» یک قلب صادق، قلبی پر از نیکویی است. این را در رومیان ۱۴:۱۵ می‌بینیم. پولس مؤمنان روم را تشویق کرد که کارهای نیک آن‌ها از قلب‌هایی پر از نیکویی ناشی می‌شود: «من خودم از شما، برادرانم، مطمئنم که شما خودتان پر از نیکویی هستید، پر از تمام دانش و قادر به تعلیم یکدیگر».

۳. انجیل دریچه‌ای است که نیکویی را به قلب ما می‌ریزد

ما، همچون دیو، مشتاقیم نیکو عمل کنیم. می‌کوشیم پیام‌هایی مؤثر موعظه کنیم، فرصت‌های تازه‌ای برای اشتراک انجیل بیابیم و میان مسئولیت‌های خانه و کلیسا تعادل برقرار سازیم. درون همگی ما وسوسه‌ای پنهان است: میل به مفید بودن، تفاوت ایجاد کردن و نیک به نظر رسیدن. در وجود هر یک از ما اندکی از «دیو نیکوکار» نهفته است.

کار نیک برای شما چگونه جلوه می‌کند؟

شاید در تشویق هم‌تیمی‌ها باشد: یک تماس غیرمنتظره، پیامی محبت‌آمیز، دعوتی صمیمانه به شام یا پیاده‌روی. یا در سرمایه‌گذاری بر نسل جوانِ ایمانداران: خواندن کتاب مقدس،

الگویی در دعا بودن، مشاوره در دشواری‌ها. شاید در خدمت به کلیسا: تدریس، انجیل‌پراکنی، شرکت در شورهایی که تا دیر وقت ادامه دارد. یا در آغاز خدمتی تازه: نشست‌های رهبری، ترسیم چشم‌انداز، دعا برای پیشرفت.

هر یک از این اقدامات، ارزشمند است و کار نیک محسوب می‌شود. اما واقعیت این است که کارهای نیک ما بدون حضور نیکویی خدا در دل ما، چشمگیر نیستند. «قدرت هر چیز را دارم در او که مرا نیرو می‌بخشد».¹¹⁰ خدا همان نجار است، ما چوب؛ او بنّاست، ما آجر.

وقتی ارزش خدمت خود را با شمارش اعمال نیک می‌سنجیم، پیام‌های پاسخ داده شده، سخنرانی‌های آماده، اعضای مشاوره‌شده، اساسی‌ترین حقیقت مسیحی را فراموش می‌کنیم. نیکویی خداست که اعمال ما را واقعاً نیک می‌سازد. دیو از خدا دور شد، زیرا رابطه‌ی بین کارهای نیک و خداوند نیک را نفهمید.

نسل‌های گذشته‌ی مسیحیان این را به‌روشنی بیان کرده‌اند: کارهای نیک تنها زمانی واقعاً نیک هستند که از قلبی صادق و وفادار برخاسته باشند. آن‌ها ثمره‌ی ایمان واقعی‌اند؛ با آن‌ها مؤمنان قدردانی خود را نشان می‌دهند، اطمینان خود را

تقویت می‌کنند، ایمان برادران خود را استوار می‌سازند، زیبایی‌های انجیل را نمایان می‌کنند و خدا را جلال می‌دهند.

اما این اعمال حتی با صداقت کامل، نمی‌توانند نجات را به ارمغان آورند. هرچه بیشتر نیکویی خدا را بشناسیم، بیشتر درمی‌یابیم که او را نمی‌توان با اعمال خود تحت تأثیر قرار داد.

کار نیک حقیقی از ایمان به خداوند نیک سرچشمه می‌گیرد و این ایمان زمانی قوت می‌گیرد که روح القدس قلب ما را از نیکویی خویش سرشار کند. صداقت و نیکویی، عطایای روح القدس‌اند؛ تنها آنان که قلبشان از حضور او لبریز است، حقیقتاً نیک و صادق خواهند بود.

چگونه این نیکویی را در عمل می‌بینیم؟ در عیسی مسیح. بازگردیم به آن جوانی که گفت: «ای استاد نیکو، چه کنم تا وارث حیات جاودان گردم؟»¹¹¹ عیسی پاسخ داد: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ‌کس نیکو نیست جز خدا فقط.» نیکویی عیسی در محبت او به زن سامری¹¹²، نگرانی برای

111- مرقس ۱۰: ۱۸

112- یوحنا ۴: ۱۴

شاگردان،¹¹³ حقیقت گفتن درباره‌ی زندگی ابدی،¹¹⁴ سوگ بر مرگ دوست¹¹⁵ و نهایتاً در تپه‌ی جلجتا¹¹⁶ آشکار شد.

قلبی که سرشار از نیکویی است، مشتاق تجربه و شناخت عمیق‌تری از عیسی است. انجیل همان دری است که نیکویی خدا به قلب انسان جاری می‌شود. هر چند تأثیر اعمال ما بر دیگران اندک باشد، روح‌القدس بیشترین اثر را در درون ما پدید می‌آورد.

چگونه می‌توانیم در این زمینه رشد کنیم؟

چالشی که اکنون پیش‌رو دارید، شاید بسیار دشوار باشد. حتی اکنون، بدون شک کارهای زیادی در فهرست شما وجود دارد. اما اکنون می‌دانید که فقط انجام دادن آنها کافی نیست؛ شما باید تمام آن کارها را با قلبی صادق، قلبی پر از نیکویی انجام دهید. چگونه آغاز کنیم؟ چگونه می‌توانیم همه‌ی کارهای لازم را انجام دهیم، حتی وقتی که ممکن است به رضایت ما (یا دیگران) نرسد و در این مسیر تلخ و ناامید نشویم؟

113- متی ۲۴-۲۵:۶

114- متی ۲۵:۴۶

115- یوحنا ۱۱:۳۵

116- فیلیپیان ۲:۵-۸

ما باید نه تنها در انجام کار نیک، بلکه به ویژه در نیک بودن رشد کنیم. ما به ثمره‌ی «نیکویی» روح نیاز داریم. چگونه می‌توان در این مسیر رشد کرد؟

خود را به کار روح بسپارید.

برای این رشد باید از شتاب روزمره فاصله بگیرید و لحظه‌ای مکث کنید. بر مسیح، بر قربانی کفاره‌ی او تأمل کنید. این می‌تواند به معنای تعهد دوباره به دعا و مطالعه‌ی شخصی روزانه باشد یا خلوتی کوتاه برای بازنگری زندگی معنوی‌تان. ما در دنیایی شلوغ و بی‌وقفه زندگی می‌کنیم که برای مراقبت از روح مناسب نیست. راهی بیابیم تا مانند عیسی از جمعیت فاصله بگیریم و با پدر آسمانی خود کار کنیم. این امر زمان می‌برد. دیوید موری می‌گوید:

«روح خادم، روح خدمت اوست.» او درست می‌گوید.

بر شخصیت خدا تأمل کنید.

این یک تمرین فراموش شده‌ی روحانی است. ما برای کارهای خدا سریع شکر می‌گوییم اما به کندی در برابر ذات او در شگفتی فرو می‌رویم.

ستایش را به خدا بازگردانید.

قلبی پر از نیکویی می‌داند که تنها خدا نیکوست و تنها او شایسته‌ی ستایش است. وابسته شدن به تأیید دیگران آسان‌تر از

آن چیزی است که فکر می‌کنیم. همه‌ی ما می‌خواهیم شناخته شویم. رهبر خردمند مسیحی کسی است می‌تواند هم تشویق را بپذیرد و هم فوراً آن را به خدا بازگرداند.

شکست در بازگرداندن ستایش، در نهایت به نارضایتی منجر می‌شود وقتی ستایش دریافت نشود مهم‌ترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم این است که در قلب خود بگوییم: «تمام جلال برای خداست.» وقتی مناسب است، از شخصی که ستایش می‌کند تشکر کنید و به آرامی به او یادآوری کنید که همه‌ی آنچه دارید و همه‌ی کارهایی که انجام داده‌اید، هدیه‌ای از خداست.

با خدا برای درک عمیق‌تر صلیب دعا کنید.

کسانی که قدردان کار عیسی هستند، زندگی خود را در کارهای نیک برای دیگران صرف می‌کنند. نه برای دریافت پاداشی فوری، بلکه در انتظار تأیید نهایی از او که خواهد گفت: «آفرین، بنده‌ی نیک و وفادار!».¹¹⁷

کسانی که قلبشان پر از نیکویی است، شگفت‌زده می‌شوند که بدانند خداوند نیک آن‌ها رنج کشید و برایشان مرد. تمرکز بر صلیب نه تنها باعث می‌شود احساس بهتری داشته باشید، بلکه باعث می‌شود بیشتر عمل کنید. همین نکته را

پطرس هم بیان می‌کند: «او خود گناهان ما را در بدنش بر درخت تحمل کرد تا ما برای گناه بمیریم و برای عدالت زنده شویم». 118 اگر روح در شما نیکویی قرار داده باشد، زندگی شما مطمئناً آن را نشان خواهد داد. 119 ما تاریکی را با نور خدا شکست خواهیم داد. تفاوت ایجاد کنید. به همسایه‌ی خود خدمت کنید. انجیل را به اشتراک بگذارید. کنار بیوه‌ها باشید. از یتیمان مراقبت کنید. فقط هیچکدام از این کارها را برای خوب جلوه کردن در چشم خدا انجام ندهید. آن را انجام دهید چون خدا در مسیح شما را عادل شمرده است.

جلال برای کیست؟

این فصل عمدتاً درباره‌ی انجام کارهای نیک نیست؛ بلکه درباره‌ی قلبی است که کارهای نیک ما از آن سرچشمه می‌گیرد. اگر قلب ما پر از نیکویی نباشد، مانند دیو خواهیم شد: دل‌شکسته، ناامید و نا مطمئن از اهمیت داشتن کارهایمان

در این لحظه باید صادقانه بپرسیم: آیا ما برای جلال خدا کار می‌کنیم یا جلال خودمان؟ انگیزه‌ی ما چیست؟ تمام تلاش‌های ما باید هدفمند برای جلال خدا باشد. وظیفه‌ی ما این است که او را گرامی بداریم و عظمت او را آشکار کنیم.

قلبی که از نیکویی خدا سرشار است، خدمت را شکل می‌دهد و آن را به چیزی تبدیل می‌کند که وقف جلال اوست، نه صرفاً «اثر» یا «نتیجه». همان‌طور که پولس می‌گوید: «و به او که توانایی انجام بیش از همه آنچه ما درخواست کنیم یا تصور کنیم، طبق قدرتی که در ما عمل می‌کند، باشد جلال در کلیسا و در مسیح عیسی در همه‌ی نسل‌ها، تا ابد و همیشه. آمین».¹²⁰

انگیزه‌ی درست، قلبی سرشار از نیکویی و تمرکز بر جلال خداست که اعمال ما را واقعاً نیک می‌سازد. این همان نقطه‌ی آغاز و مرکز تمام خدمت و نیکویی در زندگی مسیحی است.

به دنبال چه هستی؟

محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری،
فروتنی، خویشن‌داری

جاه‌طلبی مست‌کننده است. چند سال پیش دوبار تا مرز انتشار
کتابم توسط ناشران بزرگ و آکادمیک پیش رفتم. نمی‌دانم چه
چیزی بیشتر آزار دهنده بود: اینکه در نهایت هر دو ناشر مرا
رد کردند یا اینکه من تا این حد برای آن اهمیت قائل بودم. حتی
اکنون که به یاد می‌آورم، نفرت‌آور است. چه دغدغه‌ی کوچکی!

در مقایسه، برادری افغان را می‌شناسم که با زحمت در
حال خدمت به کلیسای زیرزمینی در کابل است. دوستانی دارم
که به خاطر سخن گفتن از عیسی، از شرق آسیا اخراج شدند.
دو شبان، همسرانشان را از دست داده‌اند و اخیراً مقامات،
کلیسایی در شمال آفریقا را بستند. سختی‌های من در مقایسه با

آنان حتی قابل اندازه‌گیری نیست. با این حال، نمی‌توانم انکار کنم که رد شدن برایم دردناک بود. جاه‌طلبی مست‌کننده است و جاه‌طلبی‌های برآورده‌نشده می‌توانند انسان را بی‌ارزش جلوه دهند.

وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، می‌بینم سعی کرده‌ام نارضایتی خود را رنگ و بوی الهی بدهم. انتشار کتاب توسط ناشری معروف، احترام بیشتری به همراه می‌آورد؛ احترام بیشتر، تریبونی وسیع‌تر، مخاطبانی بیشتر؛ و مخاطبانی بیشتر، تأثیر انجیل افزون‌تر... و همین‌طور ادامه می‌یافت. تلاش خوبی بود، اما حقیقت تلخ این است که من بیش از جلال خدا، به شهرت خود اهمیت می‌دادم.

نویسنده‌ی معروف، دیوید فاستر والاس¹²¹، جاه‌طلبی خود را پنهان نمی‌کرد. خبرنگاری به او گفت: «احترام برای‌ت خیلی مهم است.» والاس پاسخ داد: «کسی را نشان بده که از احترام خوشش نیاید. فکر نمی‌کنم بیش از افراد معمولی به احترام نیاز داشته باشم.» شاید حق با او باشد، اما به فیض خدا، مسیحیان باید متفاوت باشند. ما باید مشتاق جلال خدا باشیم، نه جلال خود.

من قلب خود را می‌شناسم و برای مدتی در زندگی، موفقیت را بیش از وفاداری می‌خواستم. اکنون که باز می‌نگرم،

در شکست‌هایم مهربانی خدا را می‌بینم. او به من آموخت که وفاداری چقدر گران‌بهاست بخشی ارزشمند از ثمره‌ی روح.

آیا می‌توانی با این احساس هم‌ذات‌پنداری کنی؟

والاس و من در این مسیر تنها نیستیم. بسیاری از کتاب‌ها پر از شخصیت‌های مأیوس‌اند: مایکل هنجارد، شهردار کاستربریج، ثروت و مقام خود را از دست داد؛ ویلی لومن در نمایش «مرگ فروشنده» بیش از یک فروشنده‌ی دوره گرد مشتاق بود؛ حتی لوسی پاکدل در کتاب نارنیا، لحظه‌ای زیر نور حسادت ایستاد و خواهر بزرگ‌ترش سوزان را تحسین کرد.

شاید برای شما هم قابل درک باشد، آیا هرگز برای معیارهای دنیوی موفقیت مثل ثروت، شهرت یا زیبایی جنگیده‌اید و در نهایت کوتاه آمده‌اید؟ و شاید بدتر از آن، آیا هرگز در سینه فشاری حس کرده‌اید هنگامی که موفقیت دیگران را دیده و دانسته اید که احتمال رسیدن‌تان به افتخار آنان حتی از تبدیل شدن به فوتبالیست حرفه‌ای نیز کمتر است؟

چند کودک را سراغ دارید که وقتی از آنها بپرسند در آینده می‌خواهند چه‌کاره شوند، پاسخ دهند: «می‌خواهم وفادار باشم» تعدادشان اندک است.

آیا خدمت شبانی، بستر ویژه‌ای برای نارضایتی نیست؟

می‌دانم که این کشمکش تنها به شبانان محدود نمی‌شود. حسابدار سخت‌کوشی هست که آرزو دارد به‌عنوان سر گروه شناخته شود. مهندس کامپیوتری که می‌خواهد شیوه‌ی کدنویسی‌اش الگویی برای دیگران گردد. بازیکن بسکتبالی که فقط روی نیمکت می‌نشیند، باید با این واقعیت زندگی کند که هرگز قرارداد کلانی دریافت نخواهد کرد.

با این حال، یقین دارم که خدمت شبانی، چالش‌هایی منحصر به فرد برای کسانی دارد که می‌کوشند وفادار بمانند. در راه رفتن به شورای «وُرمز». مارتین لوتر با گروهی از مردان که در حال آموزش برای کشیشی بودند سخن گفت. او ایشان را اندرز داد که حسادت نورزند و به خاطر غرور، توبیخشان کرد: «چه سودی دارد اگر سخنان بسیار بگویند ولی در دل حسادت عظیمی داشته باشید؟ ... جای شگفتی نیست اگر صاعقه‌ای بر شما فرود آید و بر زمین‌تان زند».

لوتر، که در گفتار بی‌پرده بود، شبانانی را که بیش از وفاداری، به مال‌اندوزی و کامیابی خود می‌اندیشیدند، نکوهش کرد. دشمنی داریم که از شکست شبانان، لذت خاصی می‌برد. هر مسیحی باید «تمام سلاح خدا را بگیرد» تا بتواند «در برابر نیرنگ‌های ابلیس پایدار بایستد». 122 آری، این سخن برای همه‌ی ایمانداران صادق است.

با این حال، شبانان هدف اصلی دشمن‌اند. اگر دشمن بتواند یک شبان را از پا درآورد، می‌تواند کلیسایی را فلج کند. پطرس: «به طور خاص، مشایخ را فرا می‌خواند که از «سلطه جویی» بر گله بپرهیزند،¹²³ زیرا رهبری خشن و سلطه‌طلب، سبب بی‌اعتباریِ نجات‌دهنده‌ی مهربان ما می‌شود.

یعقوب می‌گوید: «معلم‌ان، سخت‌تر دآوری خواهند شد.»¹²⁴ چرا؟ زیرا همان‌طور که او ادامه می‌دهد، زبان، قدرت عظیمی دارد و هر جا شبان سخن می‌گوید، جماعت نیز در همان مسیر می‌رود. اگر شیطان بتواند ناخدای کشتی را اندکی از مسیر منحرف کند، می‌تواند به‌تدریج تمام کشتی را به سوی صخره‌ها سوق دهد. آری، شیطان در کار است تا ایمان شبانان را ویران کند.

اما تمام تقصیر را نباید بر گردن شیطان انداخت. خواهش‌های درونی ما نیز می‌توانند ما را متقاعد کنند تا در مذبح جاه‌طلبی ناپاک، راستی و صداقت را قربانی کنیم. بسیاری از شما از رسانه‌های اجتماعی به‌گونه‌ای خدایپسندانه استفاده می‌کنید؛ پیش از هر انتشار دعا می‌کنید و می‌دانید آنچه از شخصی می‌بینید، تنها سایه‌ای از حقیقت است.

123- اول پطرس ۵:۳

124- یعقوب ۱:۳

افسوس، همه‌ی ما چنین محتاط نیستیم. اوقات بسیاری، پست می‌گذاریم تا دیده شویم؛ می‌خوانیم تا مقایسه کنیم؛ موفقیت دیگران را، طعنه‌ای پنهان به شایستگی خود می‌پنداریم. شیطان از دیدن این وضعیت خشنود می‌شود، اما همه‌ی تقصیر از او نیست. گناه ساکن در دل‌های ما هنوز زنده و فعال است.

دورانی زرّین در تاریخ وجود ندارد. با این حال، گاهی از ذهنم می‌گذرد که اگر برای جماعتی موعظه می‌کردم که تنها موعظه‌های مرا می‌شنیدند، چه می‌شد؟ آیا باز هم احساس می‌کردم به اندازه کافی خوب نیستم؟ می‌توانم دنیایی را تصور کنم که در آن، به جای صدها شبان که هر روز در فضای مجازی حکمت خود را می‌نویسند، تنها یک شبان سالی یکبار نامه‌ای برای راهنمایی شاگردانش می‌فرستاد. آیا در آن صورت، کمتر خود را با شبانان دیگر مقایسه می‌کردم؟ شاید نه. هیچ عصری از حسادت در امان نبوده است، حتی عصر دیجیتال.

میل به مقایسه و عطش برتری، آتشی است که نارضایتی را در دل شبان می‌افروزد. آیا در دل تو نیز چنین نارضایتی‌ای پدید آمده است؟

چگونه می‌توان میان جاه‌طلبی‌ای که از روح‌القدس می‌آید و جاه‌طلبی‌ای که از خودِ گناه‌آلود ما سرچشمه می‌گیرد تفاوت قائل شد؟

ما به عنوان ایمان‌داران، نباید به سمت بی‌تفاوتی یا رخوت گرایش داشته باشیم. در واقع، کتاب‌مقدس، ما را به آرزو و اشتیاقی مقدس دعوت می‌کند.

پولس رسول می‌گوید: «کسانی که مشتاق خدمت شبانی هستند، آرزوی کار نیکویی دارند.» و همچنین در جای دیگر¹²⁵ می‌گوید: «محبت را هدف خود سازید و در عطایای روحانی حریص باشید».¹²⁶

پس اشتیاق و میل، در ذات خود گناه‌آلود نیست. خداوند میل را در وجود ما نهاده است تا وسیله‌ای باشد برای حرکت به سوی اهداف الهی. جاه‌طلبیِ خداپسندانه، خواسته‌ای است که در آن، انسان تمام انرژی و عطش درونی خود را صرف جلال دادنِ خدا و خدمت به دیگران می‌کند. اما جاه‌طلبیِ خودمحور، خواسته‌ای است که در آن، انسان تمام آن نیرو را برای جلال دادنِ خویش مصرف می‌نماید.

125- اول تیموتاؤس ۳:۱

126- اول قرنتیان ۱۴:۱

چگونه می‌توان این دو را از هم بازشناخت؟ راهی ساده وجود ندارد، اما نشانه‌هایی هست که قلب انسان را آشکار می‌سازد. جاه‌طلبی خداپسندانه، از فروتنی زاده می‌شود؛ از آگاهی عمیق به ناتوانی خود و عظمت خدا.

چنین جاه‌طلبی‌ای می‌گوید: «خداوندا، اگر مرا به کار ببری، شکر؛ اگر دیگری را، باز هم شکر».

اما جاه‌طلبی خودخواهانه، از غرور زاده می‌شود. چنین دلی می‌گوید: «خداوندا، مرا بر دیگران برتری ده تا مردم بدانند که من نیز کسی هستم».

پولس نمونه‌ای روشن از جاه‌طلبی خداپسندانه است. او می‌گوید: «در این حال، چه با ریا و چه با صداقت، مسیح موعظه می‌شود و من از این شادمانم».¹²⁷

برای او، مهم نبود چه کسی منبر را در دست دارد، بلکه مهم این بود که مسیح جلال یابد. چنانچه وقتی واعظی دیگر موعظه‌ای بهتر از من ارائه می‌کند، دل من آشفته می‌شود. آنگاه باید بدانم که جاه‌طلبی‌ام بیشتر رنگ خود دارد تا رنگ خدا.

به همین ترتیب، جاه‌طلبی خداپسندانه همواره به فروتنی و خدمت ختم می‌شود.

کسی که جاه‌طلبی مقدّس دارد، می‌خواهد خدا را بیشتر بشناسد، به مردم بیشتر محبت کند و در کار خدا صادق‌تر باشد.

اما جاه‌طلبی خودخواهانه، حتی اگر در پوشش خدمت دینی ظاهر شود، در نهایت به تلخی، حسادت و رقابت منتهی می‌گردد.

عطش برای جلال خداوند، همواره انسان را به دعا و توبه فرو می‌برد. اما عطش برای جلال خویش، انسان را به مقایسه، خودبزرگ‌بینی و نارضایتی می‌کشانند.

فساد پنهانِ جاه‌طلبی در خدمت

فساد جاه‌طلبی در خدمت، همواره به روشنی آشکار نیست. بیشتر اوقات، در سکوت و آرامش قلبی آغاز می‌شود که روزی مشتاق جلال خدا بود، اما اندک‌اندک به جلال خویش مایل گشت.

جاه‌طلبی آلوده، ممکن است همچنان در ظاهر، بسیار «روحانی» به نظر برسد. موعظه می‌کنیم، دعا می‌کنیم، مطالعه می‌کنیم و شاید حتی از نظر بیرونی، بیش از پیش در خدمت، فعال باشیم. اما در درون، چیزی تغییر کرده است. دیگر هدف، دیدن نام مسیح در میان قوم نیست؛ بلکه دیدن نام ما در میان قوم خداست.

ما همچنان برای خدا کار می‌کنیم ولی در واقع، خدا را وسیله‌ای برای رسیدن به آرزوهای خود می‌سازیم. این، خطری است بسیار لطیف و فریبنده زیرا همان خدمت‌هایی که باید وسیله‌ی تقدیس ما باشند، می‌توانند به ابزار گناه ما بدل شوند.

پولس رسول، در نامه به فیلیپیان، هشدار می‌دهد که «عده‌ای از روی حسد و رقابت، مسیح را موعظه می‌کنند.»¹²⁸

به یاد بیاورید که این افراد، ضدّ مسیح نبودند! آنان همان پیام انجیل را موعظه می‌کردند اما انگیزه‌شان، ناپاک بود. پیام‌شان ممکن بود درست باشد، اما دل‌شان آلوده بود. و آیا ما با آنان چندان تفاوتی داریم؟

چه بسیارند لحظاتی که در هنگام موعظه، به جای آن‌که دل‌مان به نجات نفوس مشتاق باشد، در این اندیشه‌ایم که آیا مردم از سخنان ما شگفت‌زده خواهند شد یا نه.

چه بسیارند روزهایی که به جای چشیدن شیرینی اطاعت، چشم به تعداد دنبال‌کنندگان، میزان بازخوردها یا مقایسه‌ی خود با خادمان دیگر داریم. این است آن فساد پنهان.

گناه، همیشه از راه انکار حقیقت نمی‌آید؛ گاه از راه دگرگون کردن انگیزه‌ها وارد می‌شود. ابلیس می‌داند که نمی‌تواند پیام انجیل را از دهان شبانان بگیرد؛ پس می‌کوشد

انگیزه‌ی آنان را مسموم کند. به این ترتیب، خادمی که زمانی خدمتش سرچشمه‌ی حیات بود، اکنون خود از درون فرسوده می‌شود. نارضایتی آرام‌آرام رشد می‌کند. خادم، هر چه بیشتر کار می‌کند، کمتر رضایت می‌یابد. زیرا دیگر هدف، رضامندی خدا نیست، بلکه رضامندی خویشان است و این هدف، هیچ‌گاه سیراب نمی‌شود. هیچ موعظه‌ای کامل نیست، هیچ خدمتی به‌اندازه‌ی کافی دیده نمی‌شود و هیچ تحسینی، تشنگی درون را فرو نمی‌نشاند. در پایان، آنچه باقی می‌ماند، خستگی، تلخی و سردی است. و خطرناک‌تر از همه، این است که خادم چنین وضعی را روحانی می‌پندارد و گمان می‌برد که هنوز برای خدا کار می‌کند، حال آن‌که سال‌هاست جهت خدمتش تغییر کرده است.

راه بازگشت از این مسیر، تنها از راه توبه می‌گذرد. باید بار دیگر از خدا بخواهیم تا دل ما را بیازماید و در ما انگیزه‌های ناپاک را آشکار سازد. باید به یاد آوریم که جلال ما نه در موفقیت خدمت، بلکه در شباهت یافتن به مسیح است. مسیحی که «خود را خالی ساخت، صورت غلام پذیرفت و تا مرگ، حتی مرگ بر صلیب، فروتن گشت».¹²⁹

درمانِ جاه‌طلبی ناپاک

راه درمان جاهطلبی‌ای که از انگیزه‌های خودخواهانه می‌آید، در بازگشت به اصول ایمان و تمرکز بر خدا نهفته است. نخستین قدم، شناخت انگیزه‌هاست: چرا خدمت می‌کنیم؟ آیا به خاطر جلال خداست یا جلال خویش؟

یک روش روشن، تمرکز بر وفاداری است. وفاداری، همان چیزی است که دل خادم را به هدف اصلی باز می‌گرداند. پولس رسول در تمثیل استعدادها می‌گوید:

«خادم شایسته و وفادار، از آن‌که بر چیز اندکی وفادار

بوده، بر چیز بسیار مأمور می‌گردد». 130

در واقع، خدا از ما انتظار ندارد که فوراً موفقیت‌های بزرگ به دست آوریم؛ بلکه از ما می‌خواهد در جزئی‌ترین امور، صادق و وفادار باشیم. هر کاری، هر لحظه، هر برخورد با مردم، هر سخن و هر اقدام، می‌تواند عرصه‌ای برای تمرین وفاداری باشد. وفاداری، مسیر طبیعی درمان جاهطلبی ناپاک است، زیرا دل را از خودمحوری و خودستایی پاک می‌کند. وقتی خادم، دل به خدا می‌سپارد و برای رضای او کار می‌کند، دیگر نیازی به رقابت و مقایسه با دیگران ندارد. دل آرام می‌گیرد و انگیزه‌ها پاک می‌شوند. تمرین وفاداری نیازمند صبر و ممارست است. هر روز باید قلب را بازبینی کرد، انگیزه‌ها

را آزمایش نمود و از خدا کمک خواست تا نسبت به همه چیز وفادار بمانیم.

در این مسیر، ناکامی‌ها و رد شدن‌ها نه نشانه‌ی شکست، بلکه وسیله‌ای برای تربیت و اصلاح دل‌اند. چنان که نویسنده می‌گوید، رد شدن توسط ناشران باعث شد تا او بیش از پیش وفاداری به خدا را درک کند. او دریافت که معیار حقیقی ارزش، میزان تحسین یا تعداد پیروان نیست، بلکه وفاداری به خدا در جزئیات زندگی است.

وفاداری، نتیجه‌ی ایمان راستین است؛ ایمان به خداوندی که در صلیب و قیام، کامل‌ترین نمونه‌ی وفاداری را به ما نشان داد. هر چه شبانان و خادمان، این وفاداری را در زندگی خود تمرین کنند، از انگیزه‌های ناپاک و جامطلبی‌های دنیوی رهایی می‌یابند و خدمتشان به خدا خالصانه و اثرگذار می‌شود.

وفاداری

اساساً، وفاداران کسانی‌اند که «پر از ایمان» هستند. واژه‌ی یونانی قبل از «وفادار» در عهد جدید، معمولاً به اعتماد به عیسی مسیح مصلوب، زنده‌شده و فرمانروا اشاره دارد. مردم خدا همواره بر خداوند اعتماد داشته‌اند. وقتی پولس گفت که ابراهیم «علی‌رغم امید، ایمان آورد تا پدر ملل بسیاری شود.»

منظورش این بود که ابراهیم وفادار بود. به وعده‌های خدا چنگ زد، حتی وقتی شواهد خلاف آن بود.

وفاداری همچنین به معنای اطمینان و اعتمادپذیری است. وفاداران، سابقه‌ی محکمی در اطاعت از خدا دارند. اعضای محترم عهد عتیق در عبرانیان ۱۱ نمونه‌ای روشن از وفاداری‌اند، آنها در مواجهه با آتش و خطر، از ایمان دست نکشیدند.¹³¹ پولس، وقتی می‌گوید «مبارزه‌ی نیکو کردم و ایمان را نگاه داشتم.»¹³² به همین وفاداری اشاره دارد.

در مثال هدایا نیز، خادمی که سرمایه‌ی استاد را به‌خوبی مدیریت می‌کند، «خادم شایسته و وفادار» خوانده می‌شود.¹³³ به همان ترتیب، یک فرد مسیحی وقتی به‌خوبی انجیل و دیگر نعمت‌ها را مدیریت می‌کند، وفادار خوانده می‌شود.

وفاداری در زندگی عملی به شیوه‌های مختلف آشکار می‌شود:

131- عبرانیان ۱۱:۲۶-۳۸

132- ۲ تیموتائوس ۴:۷

133- متی ۲۵:۲۳

اختصاص زمان برای تدبیر در کلام خدا در میان
مشغله‌های روزمره. 134

بیدار شدن زود هنگام و کار سخت برای تأمین
خانواده. 135

شهادت دادن و سخن گفتن از کار مسیح در محیطی که
او را مسخره می‌کنند. 136

حضور در خانه‌ی بیوه زنان برای دل‌داری و
همدردی. 137

آموزش هفتگی کتاب مقدس به گروهی کوچک. 138

پایبندی به انجیل حتی وقتی دیگران آن را کمرنگ
می‌کنند. 139

تربیت فرزندان با ملایمت در حالی که دلت می‌خواهد
فریاد بزنی. 140

134- مزامیر ۱:۲

135- ۱ تیموتائوس ۵:۸

136- متی ۱۰:۳۳

137- یعقوب ۱:۲۷

138- ۲ تیموتائوس ۴:۲

139- غلاطیان ۱:۸

140- افسسیان ۶:۴

زود رسیدن به جلسات برای تشویق مؤمنان. 141

اطاعت از رهبری، حتی زمانی که فکر می‌کنی اشتباه

می‌کند. 142

محبت به همسر همراه با فروتنی و فداکاری. 143

بخشیدن وقت و پول به همسایگان نیازمند. 144

پاسخگویی به تماس‌های شبانه برای دلگرم کردن

برادری مضطرب. 145

این فهرست پایان ندارد. هر مؤمن می‌تواند وفاداری را در هزاران کار کوچک و بزرگ نشان دهد. دنیا به محبوبیت، ثروت و ظاهر اهمیت می‌دهد؛ اما خدا وفاداری و پایبندی به او را در جزئی‌ترین امور می‌بیند.

چرا؟ زیرا عیسی مسیح، خداوند تجسد یافته، به خاطر وفاداری به خدا، زندگی آسمانی را رها کرد و تا صلیب پیش رفت. وفاداری چیزی جز شباهت به مسیح نیست.

141- عبرانیان ۲۵:۱۰

142- عبرانیان ۱۷:۱۳

143- افسسیان ۲۵:۵

144- لوقا ۳۷:۱۰

145- عبرانیان ۱۳:۳

تغییر قلب

ناامیدی چیز نادرستی نیست، اما وقتی ناشران خبر بد رد شدن انتشار کتابم را دادند، درد آن عمیق‌تر از حد معمول بود. آشکار بود که من بیشتر به دیده شدن اهمیت می‌دادم تا مفید بودن. این تغییر، تدریجی رخ داد. به تدریج چشم از خداوند وفادار خود برداشتم و به خود خیره شدم. با این حال، در این مسیر تنها نبودم. سلیمان نیز دعا کرد و از خدا حکمت گرفت. با این حکمت، اختلافات را حل کرد، سلطنت خود را مدیریت کرد و ساخت خانه‌ی خدا را نظارت کرد. او حکمت خواست تا عادلانه حکومت کند و خداوند به او بیش از حد انتظار داد: «سلیمان از تمام پادشاهان زمین در ثروت و حکمت برتری داشت.»¹⁴⁶ اما قلبش تغییر کرد. او شروع به باور تبلیغات خود کرد و در نهایت کلام خدا را نادیده گرفت، دستورات خدا را زیر پا گذاشت و سلطنتش بازتاب جلال خود او شد نه جلال خدا.

سپاس از شکست

سلیمان سلطنت خود را از دست داد. من غرورم را. وقتی به آن دوره نگاه می‌کنم، شکرگزارم که ناشران، کتابم را رد کردند. خدا در آن لحظه، آب سردی بر صورت من ریخت و یادآوری کرد که چه کسی در نهایت اهمیت دارد؟

او، نه من.

در مقیاس بزرگ، این تنها آزمایشی کوچک بود. پس از آن، دخترم مبتلا به آرتریت جوانان شد. با این حال، آنچه من تجربه کردم، آزمایش من بود و از آن سپاسگزارم. او از آن موقعیت برای بهتر شدن من به عنوان شوهر، پدر و شبان استفاده کرد.

خدا به روح من آموخت که معیار موفقیت، تعداد دنبال‌کنندگان، لایک‌ها، یا رتبه‌ها در شبکه‌های اجتماعی نیست؛ نه تعداد کتاب‌ها یا مدرک‌ها، نه سرعت دویدن در یک مایل. معیار واقعی، محبت کامل نجات‌دهنده‌ای است که به جای ما محکوم شد.

به همین دلیل، «موفقیت» هرگز جزو ثمرات روح نیست، اما وفاداری هست.

دعوت به وفاداری و پیام به مسیحیان

والاس، نویسنده بزرگ آمریکایی، در سال ۲۰۰۸ و در سن چهل‌وشش سالگی، خودکشی کرد. همان سنی که اکنون من در آن هستم. او سال‌ها با افسردگی مبارزه می‌کرد و راهی برای خروج نمی‌یافت. او موفقیت دنیوی را در زندگی خود تجربه کرده بود (همگان می‌خواستند کتاب‌های او را منتشر کنند) اما این کافی نبود تا جاه‌طلبی‌اش را ارضا کند.

او اعتراف کرد که به احترام نیاز دارد، اما نمی‌دانست آن را کجا بیابد: «بخشی از مشکل من این است که کلید طلایی

برای موفقیت ندارم و برای آنچه باید دنبال کرد، آماده‌ام.»
والاس، همانند سلیمان، دنیا را در کف دست داشت، اما نتوانست
ناامیدی را در ذهن خود از بین ببرد.

جاه‌طلبی دنیوی، یا میل نفسانی به موفقیت، مانند
اتوبوسی است با دو ایستگاه:

یک ایستگاه، شکست است، پیاده می‌شوید و می‌فهمید
به آنچه می‌خواستید نرسیدید.

ایستگاه دیگر، موفقیت است اما ارضا نمی‌شوید، زیرا
پس از آن، باز به دنبال اتوبوس دیگری می‌گردید تا شما را
جلوتر ببرد.

چه شکست و چه موفقیت، جاه‌طلبی دنیوی سرانجام به
ناکامی و نارضایتی می‌انجامد.

آنچه دنبال می‌کنیم اهمیت دارد

هر مسیحی باید بداند که آنچه دنبال می‌کند، مهم است. همه‌ی
ما، مانند آگوستین، با «میل به دستیابی» مبارزه خواهیم کرد.
همه‌ی ما، مانند والاس، وسوسه می‌شویم تا کلید طلایی جاه‌طلبی
خود را دنبال کنیم. همه‌ی ما، مانند سلیمان، پرسش خواهیم کرد
که آیا خدا واقعاً می‌خواست ما به تعهد خود به کلام او وفادار
بمانیم. مسیحیان فراخوانده شده‌اند تا به دنبال مسیح باشند و
رهبران مسیحی باید پیشرو باشند.

این دنبال کردن چگونه است؟ با وفاداری. تعهد استوار برای گرامیداشت خداوند در جزئی‌ترین امور زندگی روزمره.

آیا می‌توانیم در وفاداری رشد کنیم؟

اکنون بیش از هر زمان دیگری، کلیسا به نمونه‌های وفاداری نیاز دارد. ما در دنیایی غرق تصاویر دستکاری‌شده‌ی موفقیت هستیم، تصاویری که وفاداری را کوچک می‌شمارند و ستایش را برجسته می‌کنند.

چگونه می‌توانیم در جستجوی وفاداری رشد کنیم؟ پاسخ‌ها بسیارند، اما چند گام مهم:

۱. **ایمان به انجیل:** تنها کسانی که ایمان خود را بر کار فداکارانه‌ی مسیح نهاده‌اند، وفادار خوانده می‌شوند. آیا این کار را کرده‌ای؟ اگر نه، ممکن است همیشه احساس ناکامی داشته باشی، زیرا عیسی مسیح هرگز برای تو کافی به نظر نرسیده است.

۲. **بازاندیشی درباره‌ی موفقیت:** موفقیت واقعی، زندگی‌ای است در اطاعت و وفاداری به مسیح، نه در ثروت، مقام، یا تعداد پیروان. موفقیت حقیقی در وفاداری است: درست به کلام خدا عمل کردن، گله را از آموزگاران کاذب محافظت کردن، انجیل را: «به طور منظم بیان کردن، پاکی را دنبال کردن، به خانواده و کلیسا محبت کردن و...»

۳. **دست‌به‌کار شدن:** وفاداری هدیه‌ای از روح‌القدس است، اما نیازمند تلاش و عمل است. فهرست کارها راه بهشت نیست؛ بلکه وسیله‌ای برای تمرین وفاداری است. ما محدود هستیم. ممکن است بزرگ‌ترین موعظه را ایراد کنیم و هیچ تشویقی نشنویم. ممکن است هزار بار انجیل را به گوش دیگران برسانیم اما هیچ قلب دگرگون شده‌ای نبینیم. این ایرادی ندارد. کار ما وفادار بودن است، نتیجه به خداوند واگذار شده است.¹⁴⁷

جمع‌بندی

خلاصه اینکه، وفاداری به خدا و شباهت یافتن به مسیح، معیار واقعی موفقیت است. دنیا معیارهای اشتباهی دارد: محبوبیت، ثروت، مقام و تحسین. اما معیار خدا، وفاداری در جزئیات کوچک و بزرگ زندگی است. هر خادم، شبان، یا مسیحی موظف است تا دل را از جاه‌طلبی دنیوی پاک کند و با تمرین وفاداری، دل خود را در مسیر درست قرار دهد.

وفاداری، آن چیزی است که خداوند، به ویژه در زندگی مسیح و زندگی قدیسان، از ما می‌خواهد؛ نه ستایش مردم، نه پیروزی‌های ظاهری، بلکه وفاداری راستین و صادقانه به خدا در همه چیز.

فروتنی به معنای ضعف نیست

محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری،
فروتنی، خویشن‌داری

رامبو، کونان وحشی، راکی- این قهرمانان دهه‌ی ۱۹۸۰- بر پرده‌های سینما می‌تاختند و از همان دور مرا مجذوب خود می‌کردند. آنان تخیل مرا با تصویری از مردانگی آمیخته با شجاعت، قدرت، بی‌باکی و نیرومندی در اختیار گرفتند. اما من تنها نبودم؛ سال‌ها بعد، روان‌شناسان تأثیر این الگوها را بر جوانان بررسی کردند و دریافتند این تصاویر در شکل‌گیری «سندروم آدونیس» نقش داشته است. نسلی از مردان جوان که از ظاهر خود ناراضی‌اند و ساعت‌ها وقت خود را در باشگاه‌ها صرف ساختن اندامی «قهرمانانه» می‌کنند. شاید هرگز نتوانند آپولو کرید را شکست دهند یا جهان را از خطر برهانند، اما دست‌کم ظاهر یک قهرمان را دارند.

واقعیت این است که جهان نیز چنین انتظاری از آنان دارد. تبلیغات، مردانی را با اندامی تراش خورده و بازوانی نیرومند نشان می‌دهند. نسلی که با فیلم‌های مارول بزرگ شده است، در پی چهره‌هایی چون چادویک بوزمن و هیو جکمن است تا جهان را از تاریکی نجات دهند. ما قهرمانانمان را با چهره‌ای قهرمانانه می‌خواهیم، اما موضوع تنها ظاهر نیست؛ رفتار نیز اهمیت دارد. انتظار داریم قاطع، مقتدر و پیگیر باشند؛ کسانی که برای رسیدن به هدف، از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کنند. حتی در کنار «غول آهنی»، قهرمانان محبوب ما به مهربانی شهره نیستند. آنان با قدرت، مهارت و اراده‌ای آهنین پیروز می‌شوند؛ استادان غرورند، نه الگوهای تواضع.

اما آیا این تصویر رایج از مردانگی بر شبانان جوان و مشتاق تأثیر نمی‌گذارد؟ بی‌شک چنین است. نگرانی من نه درباره‌ی کسانی است که از ورزش در باشگاه لذت می‌برند، بلکه درباره‌ی برادرانی است که به سبک رهبری سخت‌گیرانه، خشن و سلطه‌جو گرایش پیدا می‌کنند. اگر از بسیاری از افراد بپرسید که با شنیدن واژه‌ی «شبان» چه صفتی به ذهنشان می‌رسد، معمولاً پاسخی که می‌شنوید «نرم‌خو» یا «لطیف» نیست و واقعاً تأسف بار است.

در این فصل می‌خواهم اندکی در تصویری از رهبری شکاف ایجاد کنم که معمولاً گمان می‌شود برای مؤثر بودن، باید تا مرز مقابله‌جویی اعتمادبه‌نفس داشت و تا حد سلطه، قاطع

بود. اما راه بهتری هم هست، راهی که خودِ مسیح نشان داد؛
راه کسی که مردم را به پیروی از خود فراخواند، زیرا «نرم‌خو
و فروتن» بود.¹⁴⁸

برای شفافیت باید بگویم، من این فصل را نه از آن‌رو
می‌نویسم که مردان بسیاری را دیده‌ام که به سبب رهبری
استبدادی سقوط کردند- اگرچه چنین نمونه‌هایی دیده‌ام- بلکه به
این سبب می‌نویسم که خودم آن را تجربه کرده‌ام. بیش از
یکبار، سخت‌گیری از دل خودم سر برآورده است.

گناهم مرا فریب داد

اجازه دهید توضیح دهم که چگونه این گناه پنهان و
فریبنده توجه مرا به خود جلب کرد. کلیسای ما توسط گروهی
از مشایخ اداره می‌شود. چند سال پیش تصمیم گرفتیم به جماعت
پیشنهاد دهیم که مردی جوان را به عنوان یکی از مشایخ کلیسا
برگزینند. او سال‌ها در میان کارکنان کلیسا خدمت کرده و خود
را به عنوان مردی خدایرست و وفادار ثابت کرده بود. من به
عنوان ناظر مستقیم او، به خرد، بینش و ثباتش اعتماد داشتم.

چند هفته پیش از معرفی رسمی، از او خواستم ارزیابی سالانه‌ی عملکرد خود را تکمیل کند. آخرین پرسش فرم چنین بود:

«چگونه من، به عنوان کشیش ارشد، می‌توانم بهتر به تو خدمت کنم؟ آیا در رهبری من نکته‌ای هست که موجب سختی یا اصطکاک در کار تو شود؟»

او شجاعانه پاسخ داد که گاهی رفتار من برایش سخت‌گیرانه و دلهره‌آور است و نمی‌داند آیا می‌تواند در بدنه‌ی مشایخ در کنار من خدمت کند یا نه. هرگز لحظه‌ی خواندن آن پاسخ را فراموش نمی‌کنم. سال‌ها بود که یکدیگر را می‌شناختیم؛ همسران‌مان دوستان نزدیک بودند و من تصور می‌کردم رابطه‌ی کاری بسیار خوبی داریم. اما او چیزی را در من دید که خود از آن بی‌خبر بودم و همین برایش کافی بود تا درباره‌ی همکاری آینده‌مان دچار تردید شود. ابتدا نمی‌خواستم باور کنم، اما نادیده گرفتنش نیز ممکن نبود. او مردی دانا و خیرخواه بود؛ می‌دانستم انگیزه‌اش خیر من و کلیساست. پس وقت آن بود که گوش دهم.

برای بررسی عمیق‌تر موضوع، از او خواستم چند نفر از مشایخ را برگزیند تا با هم گفت‌وگو و دعا کنیم. او با فروتنی نگرانی‌هایش را بیان کرد و در همان حال به ضعف‌های خود نیز اعتراف نمود. با وجود حساسیتش، همچنان باور داشت که

در زندگی من الگویی از گناه هست که باید به آن رسیدگی کنم. در خلال گفتگوها، بهتر دریافتم منظورش چیست. گاهی در گفتگوها، لحن چنان بود که دیگران احساس کوچکی می‌کردند. شاید وقتی سخن‌شان را در میانه قطع می‌کردم یا ایده‌ای را: «به طور کامل رد می‌نمودم. در تلاش برای مدیریت مؤثر، راهنمایی‌اندکی می‌دادم اما انتظار نتایج کامل داشتم. هنگام بررسی یک موقعیت، بارانی از پرسش‌ها را بر سر دیگران می‌باریدم. بیشتر شبیه دادستانی در دادگاه بودم تا شبانی در کلیسای خدای زنده. حتی لحن صدایم چنان بالا می‌رفت که دیگران ناخواسته صدای خود را پایین می‌آوردند.

صادقانه بگویم، تعجب من از کشف گناه نبود. من به اندازه‌ی کافی از کتاب مقدس آموخته بودم که واقعیت گناه را در خود انکار نکنم. نیازی نیست الاهی‌دان باشید تا بدانید ادعای بی‌گناهی، نهایت حماقت است.¹⁴⁹ آنچه مرا به راستی تکان داد، ماهیت آن گناه بود. هیچ تصویری نداشتم که با چنین چیزی درگیرم. در حالی که مراقب شهوت، تنبلی و غرور خود بودم، سخت‌گیری بی‌رحمانه، در حیات خلوت جانم ریشه دوانده بود. چگونه ممکن بود این گناه را تا این اندازه نادیده گرفته باشم؟ به‌هرحال، من: «به طور منظم دعا می‌کردم، هر روز کتاب مقدس می‌خواندم و دست‌کم هفته‌ای یک بار موعظه

می‌کردم. جماعتی مرا برگزیده بود تا به گناهان دیگران رسیدگی کنم پس چگونه می‌توانستم این‌چنین نسبت به گناه خود بی‌اعتنا باشم؟

پاسخ کوتاه آن است که نمی‌دانم. گناه مرا فریب داده بود. الاهی‌دان قرن نوزدهم، آرچیبالد الکساندر¹⁵⁰، به‌درستی نوشت:

«در هر گناه، ذهن در معرض نیرویی فریبنده قرار می‌گیرد. افکار و انگیزه‌های درست برای لحظه‌ای فراموش یا سرکوب می‌شوند».

درست گفته‌است؛ من نیز فریب خورده بودم. گمان می‌کردم صراحت، صرفاً یکی از ویژگی‌های سبک رهبری من است. واژه‌ای خوشایندتر برای سخت‌گیری. شاید این یکی از دام‌های رایج در خدمت شبانی باشد. هر شبان دانایی می‌داند که رهبران بیش از حد حساس، دوام نمی‌آورند. اما در این مسیر، ارزش سرسختی باعث شد فضیلت نرم‌خویی را از یاد ببرم.

چند ماه بعد، زوجی سالخورده خواستند با من گفت‌وگو کنند. آنان نگرانی‌هایی داشتند، این بار نه درباره‌ی کلیسا، بلکه درباره‌ی خانواده‌ام. انتقادی سازنده مطرح کردند، به‌ویژه در

مورد همسرم. در جمع، همواره با مهربانی برخورد می‌کردند و محبتشان آشکار بود، هیچ دلیلی نداشتم در صداقتشان تردید کنم. با این حال، در خلوت، نسبت به ما به عنوان یک تیم خدمتی، تردیدهایی داشتند. پس از پایان گفت‌وگو، تنها چیزی که در ذهنم تکرار می‌شد این بود: به یاد داشته باش، باید سرسخت باشی و نرنجی.

در همان روزها، یکی از اعضای کلیسا نزد من آمد و گفت که احساس می‌کند خدمت صبحگاهی ما نیاز به «تغییر» دارد. او نمی‌توانست دقیقاً توضیح دهد که چه چیزی کم است. صادقانه از موعظه‌های کتاب مقدسی خوشحال بود، اما در پی چیزی بود که به‌زعم او «شادتر» یا «کمتر جدی» باشد. جمله‌اش را با این عبارت تمام کرد: «جلسات ما حس عبادت ندارد.» باز هم همان صدا در ذهنم تکرار شد: باید سرسخت باشی!

چنین برخوردهایی مرا تحت فشار گذاشتند، اما غافلگیرم نکردند. وقتی خدمت شبانی‌ام را آغاز کردم، کلیسا بیش از پنجاه سال سابقه داشت. بسیاری از اعضا از ابتدای تأسیس در آن مانده بودند. من با شور و اعتماد به‌نفس وارد شدم و دیدگاه روشنی از راهبرد کلیسا در ذهن داشتم. باورهای محکمی درباره‌ی موعظه، بشارت، شاگردسازی، ساختار رهبری و نظم کلیسا داشتم. اما برای اعضای قدیمی، روش من در خدمت شبانی غیرمعمول به نظر می‌رسید. طبیعی بود که

سؤالاتی بپرسند و مخالفت‌هایی نشان دهند. همان‌جا آموختم که اگر بخواهم بمانم، باید به اندازه کافی سرسخت و پوست کلفت باشم.

کشیش حساس مدت زیادی در خدمت دوام نمی‌آورد. او هر پرسشی درباره‌ی رویکرد کلیسا را نوعی بی‌احترامی شخصی تلقی می‌کند. هر عضوی که کلیسا را ترک می‌کند، در نظر او خنجری در پشت است. او میان انتقاد منصفانه و ناعادلانه تمایز قائل نمی‌شود و همیشه آماده‌ی دفاع از خود در برابر شکایت‌های پنهان است.

اما کشیش سرسخت، بیش از هر چیز، به تأیید خدا اهمیت می‌دهد، نه تأیید مردم. او معمولاً یک‌شنبه شب‌ها آرام می‌خوابد، چون می‌داند پادشاهی خدا با موعظه‌ای معمولی یا اشتباهی کوچک لرزان نمی‌شود. او می‌تواند صبح خبری ناخوشایند بشنود - بازگشت سرطان، جدایی یک زوج، یا کاهش بودجه‌ی کلیسا - با این حال، عصر همان روز برای تماشای بازی فوتبال فرزندانش حاضر باشد.

چنین شبانی، آرامش و نیروی خود را در نیکویی و حاکمیت خدا می‌یابد. چون می‌داند آینده‌ی کلیسا به قدرت روح‌القدس بستگی دارد، نه به توانایی خودش، تصمیم‌هایی می‌گیرد که برای خانواده‌اش نیز نیکوست. او به اندازه‌ی کافی استراحت می‌کند - حتی اگر افرادی از اولویت‌هایش انتقاد کنند -

زیرا می‌داند هم کلیسا و هم خانواده‌اش به شبان پرانرژی نیاز دارند. گاهی برای صرف وقت با همسر و فرزندان، برنامه‌های کلیسایی را رد می‌کند. برخی شاید بخواهند بیشتر در دسترس باشد، اما او با انتخاب‌هایش نشان می‌دهد که خانواده‌اش نخستین میدان خدمت اوست.

مهم‌تر از همه، کشیشی که سرسخت است، اجازه می‌دهد گله بر او فشار آورد، زیرا می‌داند آنان در نهایت گله‌ی خدا هستند. طبیعی است که ایمان‌دارانی که سال‌ها از تعالیم موضوعی بهره برده‌اند، از ایده‌ی مطالعه‌ی کتاب مقدس به‌صورت فصل‌به‌فصل دلگیر شوند. اما کشیش سرسخت از مخالفت آنان برنمی‌آشوبد؛ بلکه با صبر و مهربانی توضیح می‌دهد که چرا موعظه‌ی تحلیلی را کتاب‌محورتر و سودمندتر می‌داند.

چنین کشیشی ممکن است به سبب تغییر جهت کلیسا از موسیقی معین به سرودهای جماعتی، یا از نظام شماس‌ها به هیئت مشایخ، با انتقاد روبه‌رو شود؛ با این حال، وقتی مردم به‌اشتباه گمان می‌کنند او تمام روش‌های گذشته را نادرست می‌شمارد، دلگیر نمی‌شود.

هر رهبر مسیحی ناگزیر با انتقاد مواجه خواهد شد؛ رویارویی، بخشی از مسیر خدمت است. این‌جا بهشت نیست. مشکل در «داشتن پوست کلفت» نیست-که البته کشیشان به آن

نیاز دارند- بلکه مشکل زمانی پدید می‌آید که پوست‌کلفتی و سرسختی به نشانه‌ی اصلی شخصیت و خدمت آنان بدل شود. خطر آن جاست که عادت به هدایت کشتی کلیسا در آب‌های یخ‌زده‌ی مخالفت، باعث شود با همه همچون دشمن یا منتقد بالقوه رفتار کنند. داشتن پوست کلفت نیکوست، اما اگر قلبی نرم و مهربان در کنار آن نباشد، خدمت آسیب می‌بیند.

سال‌ها تجربه‌ی درگیری‌های کلیسایی، همراه با فریبکاری دل‌خودم، باعث شد از ثمره‌ی روح، یعنی ملاطفت، فاصله بگیرم. در جاهایی که باید مهربان می‌بودم، سخت‌دل شده بودم. سیاس‌گزارم از دوستی که با شجاعت مرا متوقف و متوجه کرد. وقتی درباره‌ی تنیدی‌ای که او در رفتارم دیده بود تأمل کردم، خداوند به من یادآور شد که تقدیس فرایندی پیوسته است، حتی برای کشیشان. افزون بر این، در سخنان صریح و صادقانه‌ی او قدرت عبرانیان ۱۳:۳ را مشاهده کردم:

«هر روز تا آن زمان که هنوز امروز خوانده می‌شود، یکدیگر را پند دهید تا کسی از شما بر اثر فریب گناه، سخت‌دل نشود.»

تشویق او مرا واداشت تا بار دیگر قلب خود را بیازمایم.

دیوید پاولیسون¹⁵¹، مشاور کتاب مقدسی فقید،

ایمانداران را به صبر و بردباری با یکدیگر فرا می خواند، زیرا
قلب های ما هنوز آن گونه که باید باشند، نیستند:

«باشد که شفقتی سرشار از محبت، این دل های
سرسخت ما را برای خانه ی آسمانی مان آماده سازد».

من نیز نیاز داشتم کسی لجابت و فریب خوردگی دلم
را نشان دهد تا خدا از همان مسیر مرا برای آسمان تربیت کند.

کتاب مقدس مرا نرم کرد

سرزنش صادقانه دوستم مرا واداشت تا کتاب مقدس را
با نگاهی تازه بخوانم. دریافتم که بسیاری از آیات که ملاطفت
را به عنوان ستونی ضروری در مسیر تقدس نشان می دهند، از
سر عادت مرور کرده و نادیده گرفته بودم. سال ها تنها نگاهی
گذرا به آن ها انداخته بودم، بی آن که نتیجه ی ساده و صریحشان
را، که شامل خود من نیز می شود، جدی بگیرم.

پیش تر وقتی داستان موسی را می خواندم، او را صرفاً
رهبر جسور و بی باکی می دیدم که بر بی اعتمادی های عمیق
خود غلبه کرد تا قوم خدا را از مصر بیرون آورد. بی تردید
چنین بود. موسی در برابر فرعون به سختی ایستاد، از قوم خدا

دفاع کرد، عدالت را حمایت نمود و در برابر اسرائیلی‌ها که از ترس به فرمانروای مصر سر فرود آورده بودند، شجاعانه گفت:

«نترسید، استوار بایستید و نجات خداوند را ببینید که امروز برای شما عمل خواهد کرد».¹⁵²

در آن زمان با خود می‌گفتم: «این است رهبری».

اما موسی تنها مظهر شجاعت و اقتدار نبود. وقتی با خشونت و تندى خود روبه‌رو شدم، موسی را از زاویه‌ای تازه دیدم. مردی که کتاب‌مقدس او را الگویی از فروتنی و قلبی مهربان معرفی می‌کند. هنگامی که مریم و هارون از او شکایت کردند، موسی هرگز از خود دفاع نکرد؛ آنگاه روح‌القدس درباره‌اش گفت:

«او بسیار فروتن بود، بیش از همه‌ی مردم روی زمین».¹⁵³

هم‌زمان، وقتی به نیاز خود به ملاطفت اندیشیدم، نگاهم به دیگر آیات نیز دگرگون شد. پیش‌تر هنگام تأمل در ثمرات روح، ضعف خود را بیشتر در شادی، وفاداری یا خویشتن‌داری

152- خروج ۱۳: ۱۴

153- اعداد ۱۲: ۳

می‌دیدم؛ گمان می‌کردم این‌ها آتش‌هایی هستند که باید خاموش شوند. اما این‌بار، ملاطفت از دل متن بر من نوری افکند و مرا به خود فراخواند. روح‌القدس مرا قانع کرد که باید قلبم را بر این جنبه از ثمره‌ی روح¹⁵⁴ متمرکز کنم.

در سال‌های گذشته، زمان بسیاری را صرف مطالعه‌ی اول پطرس^۵ کرده بودم. فصلی بنیادین برای تمام کسانی که درباره‌ی مقام مشایخ می‌اندیشند. پطرس آنان را، به رهبری با میل و بی‌طمع به «منافع نامشروع» فرا می‌خواند.¹⁵⁵ اما اکنون، بیش از هر زمان، آن بخش از آیه برایم درخشان شده بود که می‌فرماید: «نه چونان آقایی کردن بر کسانی که به شما سپرده شده‌اند».¹⁵⁶ تا پیش از آن، هرگز خود را مستبد نمی‌دانستم، اما دریافتم که این وسوسه‌ای است که در رهبری با آن روبه‌رو هستم: استفاده از نفوذ، سریع سخن گفتن یا استفاده از جایگاه خود برای متوقف کردن دیگران و جلب موافقتشان.

در پرتو همین بازنگری، اکنون ۱ تیموتائوس^۳ را بهتر می‌فهمیدم. پولس در آن‌جا برای تیموتائوس مشخص می‌کند که جماعت باید چه انتظاری از مشایخ داشته باشند. همیشه بر بخش‌هایی تأمل می‌کردم که درباره‌ی پاکی، انضباط و «توانایی

154- غلاطیان ۲:۲۲-۵:۲۳

155- اول پطرس ۲:۵

156- اول پطرس ۳:۵

تعلیم دادن». 157 سخن می‌گویند. اما این بار، نیمه‌ی آیه‌ی ۳ مرا متوقف کرد و به تأمل واداشت:

«نه خشونت‌کار، بلکه مهربان.»

ناگهان احساس کردم این فراخوان مستقیماً متوجه من است. نمی‌توانستم هیچ‌یک از این دعوت‌ها به تقدس را نادیده بگیرم - وفاداری، پاکی و شایستگی، همه ضروری‌اند - اما اکنون، دعوت به مهربانی، چون چراغی پرنور در برابر دیدگانم می‌درخشید.

البته هیچ‌یک از این آیات، ضرورت داشتن «سر سختی و پوست کلفتی» را انکار نمی‌کنند. کلیسا به صداهایی جسور، قاطع و الهام بخش نیاز دارد؛ رهبرانی که در جهانی سرمست از طمع، شهوت و قدرت، با شجاعت برای حقیقت بایستند. آموزگاران دروغین باید توبیخ شوند و گناهکاران توبه‌نکرده باید از جماعت کنار گذاشته شوند. 158 چنین خدمتی آسان نیست؛ نیازمند شجاعت، استقامت و تعهدی بی‌وقفه به انجام کار سخت است.

اما هیچ‌یک از این امور نباید در غیاب فروتنی انجام شود.

157- اول پطرس ۵:۲

158- اعمال ۲۰:۲۹؛ ۱ قرنتیان ۵:۱؛ ۱ تیموتائوس ۱:۳؛ ۲ پطرس ۲؛ یهوذا ۳-۴

نجات‌دهنده‌ی مهربان ما

بسیاری از کشیشان، از جمله خود من، مهربانی را همچون کالایی لوکس تلقی کرده‌اند چیزی شبیه صندلی‌های ویژه در ورزشگاه؛ مطلوب، اما نه ضروری. اما اگر مهربانی را برای زندگی مسیحی ضروری نمی‌دانیم، باید از خود بپرسیم: آیا واقعاً مسیح را می‌شناسیم؟ زیرا هیچ‌کس مهربان‌تر از او نیست.

عیسی هر کجا که بود، مردم را شگفت‌زده می‌کرد. رهبران مذهبی او را به سبب شفا دادن در روز سبت سرزنش می‌کردند و گمان می‌بردند که شریعت خدا را زیر پا گذاشته است. اما او در برابر اخم و اعتراض آنان، «با سرسختی» ایستاد و نشان داد که درک آنان از سبت ناقص است. وقتی از او پرسیدند چرا در روز سبت دست مردی خشکیده را شفا داده است، پاسخ داد:

«در روز سبت انجام کار نیکو رواست».¹⁵⁹

رهبران مذهبی از جسارت و اقتدار او خشمگین شدند و در پی نابودی‌اش برآمدند. در چنین لحظه‌ای، او می‌توانست با دانش بی‌نظیرش آنان را خاموش کند، یا با معجزه‌ای دیگر، غرورشان را درهم بشکند. اما عیسی چنین نکرد. او از جمعیت

کناره گرفت، به مهربانی به پیروانش خدمت کرد و به آنان سفارش نمود درباره خدمتش سکوت کنند.

انجیل متی توضیح می‌دهد که این رفتار عیسی تحقق پیشگویی اشعیا درباره‌ی مسیح موعود بود:

«او نزاع نخواهد کرد و فریاد نخواهد زد و هیچ‌کس صدای او را در خیابان‌ها نخواهد شنیدنی شکسته‌ای را نخواهد شکست و فتیله‌ای که دود می‌کند را خاموش نخواهد کرد، تا عدالت را به پیروزی برساند؛ و به نام او، امت‌ها امید خواهند داشت». 160

این همان عیسی است که شاگردانش را به اطاعت از مقامات مدنی فراخواند 161 و به پطرس فرمان داد شمشیر خود را غلاف کند. 162

و مهم‌تر از همه، این همان عیسی است که اجازه داد سربازان او را برهنه کنند، مسخره نمایند، بر او تف افکنند، او را کتک بزنند و در نهایت بر صلیب میخکوب کنند. 163

160- متی ۲۱:۱۹-۱۲؛ اقباس از اشعیا ۴۲:۲-۴۲:۲

161- متی ۲۲:۲۱

162- متی ۲۶:۵۲

163- متی ۲۷:۲۷-۳۱

چرا چنین کرد؟

زیرا او نیامده بود تا با زور، ما را به اطاعت وادارد، بلکه آمده بود تا به جای ما، برای گناهان ما رنج بکشد.

مهربانی او تنها الگویی برای رهبری نیست؛ بلکه در قلب خود انجیل جای دارد، همان حقیقتی که نجات ما بر آن بنا شده است.

کشیشانی که واقعاً انجیل را موعظه می‌کنند، مهربان خواهند بود. زیرا فروتنی و ملاطفت، آخرین مرحله‌ی رشد رهبری نیستند، بلکه ثمره‌ی قلبی‌اند که به دست نجات‌دهنده‌ای مهربان بازخرید شده است. نجات‌دهنده‌ای که داوطلبانه جای ما را بر صلیب گرفت. کسانی که هنوز فروتنی را با ضعف اشتباه می‌گیرند، کافی است نگاه خود را به تپه جلجتا بدوزند. عیسی می‌توانست با یک کلمه قدرت پیلطس را در هم بشکند، اما گفت: «ملکوت من از این جهان نیست».¹⁶⁴

و پولس درباره‌اش نوشت: «و چون در سیمای بشری یافت شد خود را خوار ساخت و تا به مرگ، حتی مرگ بر صلیب مطیع گردید».¹⁶⁵

164- یوحنا ۳: ۱۸

165- فیلیپیان ۲: ۸

بدون فروتنی، نجاتی در کار نیست.

و بدون مهربانی، انجیلی وجود نخواهد داشت.

فروتنی و خدمت کشیشی

رهبری یک کلیسا- حتی زمانی که با جمعی از مشایخ انجام می‌شود- کار آسانی نیست. یک کشیش نیکو باید آماده‌ی رویارویی با نارضایتی‌ها و گلایه‌ها باشد؛ زیرا این بخشی از مسئولیت شبانی است. افزون بر این، معمولاً از کشیشان انتظار می‌رود نه تنها تشخیص دهند که کلیسا به کدام جهت باید حرکت کند، بلکه دیدگاهی روشن، اعتمادبه‌نفس، اراده و ذهنی قاطع داشته باشند تا آن مسیر را به پایان رسانند. با این حال، در اثر ذهن‌های گناه‌آلود و محدود خود، گاهی نمی‌بینیم که چگونه پرورش فضیلت فروتنی می‌تواند در پیشرفت مأموریت کلیسا نقشی اساسی ایفا کند.

در جهان پیرامون ما، فروتنی اغلب به‌عنوان ضعف تعبیر می‌شود. ایالات متحده به رئیس‌جمهوری فروتن نیاز ندارد، ارتش به ژنرالی فروتن نیاز ندارد و یک شرکت موفق نیز به مدیرعاملی فروتن نیازی نمی‌بیند. از این رو، شاید بی آن که صریحاً اعتراف کنیم، در دل خود می‌پنداریم که کلیسا نیز واقعاً به کشیشی فروتن نیاز ندارد.

اما کلیسا نه کشور است، نه ارتش و نه شرکت.

اگر خدا می‌خواست آن را با سیاستمداران، ژنرال‌ها یا مدیرعاملان اداره کند، بی‌تردید چنین می‌کرد. اما در حکمت خود، او آینده‌ی کلیسا را به دست مشایخی سپرده است که ویژگی بارزشان آگاهی عمیق از ضعف خویش است:

«اما این گوهر را در ظروف خاکی داریم تا قدرت برتر از آن خدا باشد، نه از ما». 166

اگر عیسی با فروتنی و تهی‌سازی خویش جهان را نجات داد¹⁶⁷، مشایخ نیز فراخوانده شده‌اند تا همان نگرش را در رهبری خود به کارگیرند. فروتنی برای کشیش ضعف نیست، بلکه نشانه‌ی شبانی شبیه به مسیح است.

در این باره، سخنان دیو هاروی¹⁶⁸ درباره‌ی فروتنی در ازدواج، بینشی عمیق برای شبانان فراهم می‌کند:

«فروتنی هیچ ارتباطی با ضعف یا انفعال ندارد. فروتنی نیرویی است که با محبت مهار شده است. در ازدواج، فروتن بودن به معنی ضعیف یا آسیب‌پذیر بودن نیست، بلکه به

166- ۲ قرنتیان ۴:۷

167- فیلیپیان ۲:۷

Dave Harvey - 168

معنای تعهدی چنان ژرف به همسر خویش است که برای خیر او از خود بگذری».

همین اصل در خدمت شبانی نیز صادق است:

فروتنی در خدمت نه نشانه‌ی ناتوانی، بلکه نماد قدرتی است که در بند عشق مسیح شکل گرفته است.

فروتنی در خدمت کشیشی به معنای سکوت در برابر تعلیمات نادرست نیست. این به معنای اجازه دادن به زورگو برای تسلط بر جماعت نیست. رهبران خوب برای حقیقت می‌ایستند و از گله محافظت می‌کنند. اما یک کشیش خوب چنان مهربان و فروتن است که نه تنها به کلیسا به عنوان یک کل متعهد است، بلکه به هر عضو به صورت فردی اهمیت می‌دهد. او آرزو دارد آن‌ها بدانند خیر آن‌ها خواست اوست و هر کاری می‌کند تا خود را برای آن‌ها فدا کند، نه اینکه آن‌ها را سکوی پرش جاه طلبی خوش سازد.

فروتن بودن به معنای ضعیف بودن نیست. کشیشی که احساس می‌کند باید کلیسای خود را با اعمال قدرت شخصی به عظمت برساند، قدرت انجیل را دست‌کم می‌گیرد. کشیشی که معتقد است باید عمیق‌ترین، تیزبین‌ترین، پر قدرتمندترین یا فرمانده‌ترین باشد، بنیادی‌ترین حقیقت معنوی را نادیده گرفته است: خدا از فروتن‌ترین مردان، بیشترین بهره را می‌گیرد. زیرا آنان آشکارا به او تکیه دارند.

این بدان معنا نیست که یک کشیش خوب باید گوشه گیر، کم حرف یا نسبت به قضاوت خود مردد باشد. هرگز! اما این یعنی یک کشیش مهربان «سریع به شنیدن، با تامل در گفتار و کند در خشم» است.¹⁶⁹ گاه ناگزیر است «قاطع» سخن بگوید. اما نه از سرخشم، همان طور که کشیش جان کراتز گفت، این کار را برای پیروز شدن در بحث، انتقاد از دیگران برای بالا بردن خود یا حتی انتقام گرفتن از مخالفان انجام نمی دهد.

مردم خدا باید با لطف سخن بگویند، زیرا انگیزه‌ی آنان عشق است، عشقی که از طریق انجیل خداوند عیسی مسیح نشان داده شده است.

من هنوز به اندازه‌ای که باید مهربان نیستم، اما بیش از همیشه از وسوسه‌ی خود برای سخت‌گیری آگاه هستم و می‌دانم این آگاهی مرا به همسر، پدر و کشیش بهتری تبدیل می‌کند. می‌دانم یک روز نه چندان دور، خدمت من به پایان خواهد رسید. مردم در مراسم ختم من گرد خواهند آمد، جایی که امیدوارم بیش‌تر درباره‌ی عیسی صحبت کنند تا درباره‌ی من. اما تا حدی که به یاد آورده شوم، دوست دارم به عنوان کسی به یاد آورده شوم که الگوی فروتنی بوده است.

جیمز مارشال در مراسم خاکسپاری پدرش، کشیش مشهور ابراهام مارشال¹⁷⁰، سخنرانی کرد. آگاه از اینکه بسیاری از کشیشان برای ادای احترام خواهند آمد، مستقیم با آنها صحبت کرد و آنان را به فروتنی ترغیب نمود. سخنان او هنوز برای کشیشان امروزی یک توصیه‌ی عالی است:

«در برابر ابدیت، هیچ باشید. در حضور او خم شوید، لرزان بایستید. ایمان بیاورید و بگویید: چه کسی برای این کارها کافی است؟ هیچ کس جز آنان که خداوند تبرئه، بازسازی، فرستاده و حمایت کرده است. درس‌های تواضع را در پای مسیح، در عرش رحمت بیاموزید؛ و هنگامی که خود را ناتوان یافتید، از او که تواناست، یاری بطلبید».

حرکت به سوی فروتنی

هیچ‌یک از ما آن گونه که باید فروتن و مهربان نیستیم. اما اگر احساس می‌کنید در این زمینه ضعف دارید، چه باید بکنید؟ شاید مثل من، نمی‌دانید مهربانی نقطه‌ی ضعفتان در خدمت کشیشی هست یا نه. شاید در زندگی‌تان کسانی باشند که اصلاً فروتن نیستند و شما در مقایسه با آنها، بسیار مهربانید. اما معیار شما مسیح است نه دیگران. فقط به این دلیل که در مقایسه با دیگران

خوب عمل می‌کنید، به این معنا نیست که در نظر خدا مهربانید. در این مورد خودسنجی ضروری است.

کسی را پیدا کنید که با محبت، حقیقت را به شما بگوید. از او بپرسید: «آیا من مهربان هستم؟» این پرسش برای دانستن این که مهربانی نقطه‌ای است که باید روی آن تمرکز کنید، مفید است. وقتی دنبال مشورت می‌روید، کسی را انتخاب کنید که از نزدیک با خدمت شما آشنا باشد، کسی که شما را در فشارهای روزمره‌ی خدمت می‌بیند.

روی آیات کلیدی کتاب مقدس تمرکز کنید. کلام خدا مشاور بزرگی است. از آیات بسیاری که درباره‌ی ارزش فروتنی و احترام ناشی از زندگی متواضعانه سخن می‌گویند، بهره ببرید: امثال ۴: ۱۵؛ متی ۵: ۵؛ غلاطیان ۲۳: ۵؛ افسسیان ۴: ۱-۳؛ کولسیان ۳: ۱۲؛ اول تیموتائوس ۱۱: ۶؛ یعقوب ۱: ۲۱. اگر مهربانی نقطه ضعف شماست، این آیات را بنویسید، حفظ کنید و با تفکر بر شخصیت مسیح در آن‌ها، خود را اشباع کنید.

نحوه‌ی ادراک دیگران از خود را بررسی کنید. اگر کلمات، لحن و چهره‌ی شما خشن و بی‌احساس به نظر می‌رسد، دوباره به نحوه‌ی ارتباط خود با دیگران بیندیشید. بخشی از محبت به دیگران، نشان دادن آشکار علاقه به آن‌هاست. لبخند

واقعی و گفتگویی کوتاه می‌تواند به شدت، مهربانی و فروتنی شما را منتقل کند.

از خدا بخواهید شما را مهربان‌تر کند. این دعایی است که مطمئناً خداوند از اجابت آن خوشنود خواهد شد. او گوسفندان خود را بیش از شما دوست دارد و برای عشق به آن‌ها، مهربانی را در قلب کسانی که واقعا می‌خواهند فروتنی مسیح را نشان دهند، ایجاد خواهد کرد.

بسیاری از ما با خدمت کشیشی، سرسخت و به اصطلاح پوست‌کلفت شده‌ایم، اما این خود خطراتی دارد: ممکن است پذیرای انتقاد خوب نباشیم، ممکن است جدی، بی‌تفاوت یا بی‌علاقه به نظر برسیم و حتی به گونه‌ای تند و بی‌رحم با دیگران سخن بگوییم. بیایید تلاش کنیم این مشکلات را کنار بگذاریم. اعضای کلیسا و مردم تحت مراقبت ما برای خدا عزیزند، حتی زمانی که نیش می‌زنند. اگر بیش از حد حساس باشیم، ممکن است زیر فشار ناامیدی آن‌ها خرد شویم. اما اگر بیش از حد هم پوست‌کلفت باشیم، ممکن است برادران و خواهرانی را که خدا ما را موظف به خدمت و رهبری آن‌ها کرده است، از خود برانیم.

بنابراین، مهربانی اختیاری نیست. بلکه یکی از صلاحیت‌های اساسی برای هر خادم مسیح و کلید برنامه‌ی خدا برای رهبری با ثمره‌ی روح است.

جسم ناتوان است

محبت، شادی، آرامش، صبر، مهربانی، نیکویی،
وفاداری، فروتنی، **خویشتن‌داری**

من در سایه‌ی نایکی¹⁷¹ بزرگ شدم- منظورم شرکت
کفش‌سازی است، نه الهه‌ی یونانی- نخستین کلیسایی که در آن
شرکت می‌کردم درست کنار مقر جهانی نایکی در بیورتون
ایالت اورِگن قرار داشت. در دبیرستان با پسر فیل نایت،
بنیان‌گذار نایکی، تنیس بازی می‌کردم و خوابگاه دانشگاهم
درست روبه‌روی ورزشگاه مشهور «هیوارد فیلد» بود؛ جایی
که نایت و مربی دو و میدانی‌اش، بیل باورمن، نخستین
کفش‌های نایکی را با کفِ قالب‌گرفته از وافل‌ساز ساختند. در
سال ۱۹۸۸، زمانی که نایکی شعار معروف «فقط انجامش بده

«Just Do It» را منتشر کرد، کاملاً شیفته‌ی آن شدم. ایده‌ای ساده اما پرنرژی بود: اگر سخت تلاش کنی و زمان بگذاری، می‌توانی هر کاری انجام دهی، یا دست‌کم من چنین می‌پنداشتم.

بااین‌حال، تجربه خیلی زود به من آموخت که زندگی چیزی فراتر از عرق، اشک و تلاش است. هر قدر هم تمرین کنم، قد ۱۷۵ سانتی‌متری من قرار نیست مرا به بازیکن اصلی تیم بسکتبال دانشگاه تبدیل کند. مهم نیست چند شب بی‌خوابی بکشم، خدا ذهن مرا برای تسلط بر اقتصاد کلان طراحی نکرده است. از استاد الیس پرسیدم، او روی نخستین تکلیف من نوشت: «اگر این کار نمایانگر توانایی توست، بسیار بعید است که از این کلاس نمره‌ی قبولی بگیری!» دردناک بود، اما حقیقت داشت.

ما نیز به‌عنوان مسیحیان با واقعیتی مشابه مواجه‌ایم. وظایفی بر دوش داریم و باید خویشتن‌داری را تمرین کنیم. اما واقعیت این است که هیچ یک از ما به‌تنهایی توانایی انجام کامل این وظایف را نداریم. هر قدر بکوشیم- بلندقد یا نیرومند، سریع یا باهوش- در درون خود فاقد آن حدی از خویشتن‌داری که برای «سلوک شایسته‌ی دعوت خویش» لازم است، هستیم.¹⁷² شعار «فقط انجامش بده» در این مسیر کافی نیست.

یادم می‌آید «جان» می‌خواست درباره‌ی مشکلاتی در کلیسا با من صحبت کند. وقتی سخن می‌گفت، فشار خونم بالا می‌رفت، شقیقه‌هایم می‌تپید، دندان‌هایم را به هم می‌فشردم و دستم به دسته‌ی صندلی چنگ می‌زد. می‌دانستم قرار است بارها همان جمله‌ها را تکرار کنم و در عین حال اطمینان نداشتم که تأثیری بر جای بگذارم. صادقانه بگویم، دلم می‌خواست فریاد بزنم! چرا این‌گونه بودم؟ شاید احساس بی‌احترامی می‌کردم. بارها مشورت داده بودم، اما به نظر می‌رسید حرف‌هایم نادیده گرفته می‌شود.

با این حال، آیا حق داشتم خشم خود را بر او خالی کنم؟ مسلماً نه. او باید حقیقت را در محبت می‌شنید و این نیازمند خویشتن‌داری از سوی من بود. خویشتن‌داری فضیلتی دشوار، اما ضروری برای پرورش است.

به شاگردان عیسی نگاه کنید. او پطرس، یعقوب و یوحنا را با خود برد تا هنگام دعا بیدار و مراقب باشند. اندوه عمیقی او را فراگرفته بود زیرا می‌دانست صلیب در پیش است. او بارهای خود را نزد پدرش آورد و انتظار داشت دوستانش نیز بیدار و دعاگو باشند. اما آنان خوابیدند. بهترین نیت را داشتند، اما حقیقت همان است که عیسی فرمود: «روح از روی

میل است، اما جسم ناتوان است.»¹⁷³ جسم ناتوان است، برای آنان و همین طور ما.

با این حال، شکر خدا، امیدی هست. حتی وقتی جسم ناتوان است، خویشنداری بخش نیرومندی از ثمره‌ی روح القدس است.¹⁷⁴

خویشنداری چیست؟

به زبان ساده، خویشنداری یعنی بتوانی به تکه‌ای یک شکلاتی نگاه کنی و آن را نخوری؛ به طور اتفاقی روی لینیکی نامناسب کلیک کنی و بی‌درنگ پنجره را ببندی؛ یا وقتی شایعه‌ای تحریک‌آمیز می‌شنوی، گفت‌وگو را پایان دهی. خویشنداری یعنی زمانی که می‌خواهی فریاد بزنی، با محبت و مهربانی سخن بگویی. وقتی زنی فریبده جوان خویشندار را وسوسه می‌کند و می‌گوید: «بستر خود را با من خوشبو کرده‌ام»¹⁷⁵، او همچون یوسف می‌گریزد.¹⁷⁶

خویشنداری یعنی مقاومت در برابر وسوسه و امتناع از دادن اختیار به گناهی که در درون ساکن است. مقاومت در برابر

173- متی ۲۶:۴۱
174- غلاطیان ۵:۲۳
175- امثال ۷:۱۷
176- پیدایش ۳۹:۱۲

وسوسه، خودِ انجیل نیست، اما نشانه‌ی هر کسی است که واقعاً انجیل را در آغوش گرفته است. نباید خویشنداری را بی‌اهمیت بدانیم، حتی وقتی بعضی‌ها مسیحیت را نادرست به فهرستی از «باید»ها و «نباید»ها فرو می‌کاهند. بدیهی است که فیض پیش از اطاعت می‌آید، زیرا فیض است که اطاعت را ممکن می‌سازد.

ما می‌توانیم از این حقیقت که انجیل در بنیاد خود درباره‌ی آن چیزی است که مسیح انجام داد، شادمان باشیم. او برای گناهان گذشته، حال و آینده‌ی همه‌ی کسانی که به او توبه کرده و اعتماد می‌کنند، جان باخت.

شکر خدا برای این حقیقت!

اما این حقیقت نباید دستاویزی باشد برای نادیده‌گرفتن جنگ با گناه.

خویشنداری هم بخشش است و هم فرمان. وقتی پولس در دادگاه با فلیکس درباره‌ی انجیل سخن می‌گفت، از «عدالت و خویشنداری و داوری آینده» با او صحبت کرد.¹⁷⁷

پولس بعدتر تأکید کرد که مسیحیان گاه از آنچه در آزادی می‌توانند از آن لذت ببرند، دل می‌کنند تا دل‌های بیشتری

را به سوی مسیح جذب کنند و چنین سخاوتی به خویشتن‌داری نیاز دارد.¹⁷⁸ پطرس نیز همین را تأیید کرد: ایمان‌داران حقیقی تنها معرفت ذهنی ندارند، بلکه با خویشتن‌داری‌ای که از ایمانشان سرچشمه می‌گیرد مشخص می‌شوند.¹⁷⁹ شگفت‌آور نیست که پولس فهرست ثمرات روح را با خویشتن‌داری به پایان می‌برد. پس از نام بردن از محبت، شادی، سلامتی، صبر، مهربانی، نیکویی، وفاداری و فروتنی، اکنون ما را به عمل فرا می‌خواند. هرآنچه ما را از محبت ورزیدن به دیگران یا از ملایمت باز می‌دارد، باید از میان برود. اما امیال جسم بدون نبرد از پا در نمی‌آیند. راه رفتن در محبت و شادی آسان نخواهد بود. از این‌رو ما به خویشتن‌داری نیاز داریم. پولس چنین گفت:

«و آنان که از آن مسیح عیسی‌اند، جسم را با هوس‌ها و امیالش مصلوب کرده‌اند».¹⁸⁰

وجود خویشتن‌داری، دلیل زنده بودن این حقیقت است.

نبرد برای خویشتن‌داری

شبانان فرصتی بزرگ دارند تا در جهانی که خودکامگی را می‌ستاید، الگوی خویشتن‌داری باشند. اما آن روز در دفترم،

178- اول قرن‌تین ۹:۲۵

179- دوم پطرس ۶-۵:۱

180- غلاطیان ۵:۲۴

وقتی با برادری روبه‌رو شدم که مرا به شدت آزار می‌داد، رفتار درستی نداشتم. جملاتم کوتاه و لحنم تند و آمیخته با رنجش بود زبانم را می‌گزیدم تا مهربان باشم، اما در حقیقت، به‌سان چوپانی سخن می‌گفتم که بیش از هر چیز نگران آسایش خود است. آن موقعیت به من یادآوری کرد که خویشتن‌داری بی‌جنگ به‌دست نمی‌آید.

شما چطور؟

در خدمت و خدمت‌گزاری‌تان، میدان نبرد خویشتن‌داری کجاست؟ هر شخصی با دیگری فرق دارد، اما وسوسه‌هایی که همراه با رهبری هستند، مشترک و فراوانند. شبانان و رهبران کلیسا در معرض دید عموم‌اند. آموزش دادن بدون جلب توجه ممکن نیست و همیشه نوعی توجه و نگاه از پی آن می‌آید. شما با کسانی روبه‌رو می‌شوید که مشتاق‌اند مشکلاتشان را بازگو کنند و در پی یاری‌اند.

شبان اغلب نقش مشاور را نیز بر عهده دارد و این خدمت نوعی صمیمیت با دیگران به همراه می‌آورد که به‌آسانی می‌توان از آن سوءاستفاده کرد. اگر زنی زخمی و رنج‌دیده نزد تو می‌آید و از تو کمک می‌خواهد، آیا با دقت و احتیاط خدمت

می‌کنی، در حالی که کاملاً فارغ از هرگونه تهمت یا شائبه‌ای هستی؟¹⁸¹

در چنین موقعیت‌هایی، خویشنداری بهترین دوست توست. این فضیلت، تو را برمی‌انگیزد تا مشاوره را در محیطی باز و قابل رؤیت انجام دهی، شاید در حضور مشاور دیگری. خویشنداری تو را از کندوکاو بی‌مورد در جزئیات تحریک‌آمیزی که دانستنشان ضرورتی ندارد، باز می‌دارد. در نهایت، خویشنداری توجه تو را بر کتاب مقدس متمرکز می‌کند و به تو یادآور می‌شود که آن زن، بیش از تو و حکمتی که داری، به مسیح و کلام او نیازمند است.

این حقیقت، تو را از ایفای نقش «نجات‌دهنده» باز می‌دارد. نقشی که می‌تواند در چشمان او تو را بزرگ کند و سبب شود مرزهای مهم را در هم شکنی. بسیاری از مردان، پیشروی زنی را بهانه‌ی گناه خود کرده‌اند.

البته هر مرد و زنی در روز داوری در برابر خدا پاسخگو خواهد بود. اما شبانی که در این زمینه می‌لغزد، نمی‌تواند شرایط یا نابالغی خواهر ایماندارش را مقصر بداند. او باید در دل خود بنگرد و از خویش بپرسد:

«چرا خویشتن‌داری نکردم؟»

ای برادران، هنگامی که این سخنان را می‌خوانید، چند شبان یا رهبر کلیسایی را به یاد می‌آورید- افرادی آگاه به الهیات و محترم-که در این اواخر خدمت خود را از دست داده و نام مسیح و کلیسایش را لک‌دار کرده‌اند، تنها به‌دلیل نداشتن خویشتن‌داری در زمینه‌ی جنسی؟

تعدادشان بسیار زیاد است. راه‌های ورود به رسوایی جنسی بی‌شمارند، اما نتیجه یکی است: ویرانی.

چند شبان و رهبر کلیسایی همین اکنون گرفتار عادت دیدن تصاویر یا فیلم‌های شهوانی در رایانه‌ها، تلفن‌ها یا تلویزیون‌های خود هستند؟

باز هم، تعدادشان بسیار زیاد است.

افسوس! بسیاری از آنان با ترس دائمی از آشکار شدن گناهشان خدمت می‌کنند. صادقانه بگوییم، آنان می‌دانند چرا دل‌هایشان نسبت به خدا سرد شده است. زیرا «زناکاران وارث پادشاهی خدا نخواهند شد».¹⁸²

به همین سبب است که خویشن‌داری یکی از ثمره‌های روح‌القدس است. بدیهی است که شبانان تنها در پاکی جنسی نمی‌لغزند. ما در میدان غرور نیز به‌شکلی ویژه به چالش کشیده می‌شویم.

اعضای کلیسا معمولاً شبانان و پیران خود را بسیار گرامی می‌دارند و در بسیاری جهات، این امری نیکوست، زیرا پیران، سزاوار احترام‌اند.¹⁸³ اما چنین احترامی نباید بهانه‌ای شود برای اینکه شبان، خود را از دیگران جدا و بی‌نیاز از اصلاح بدانند.

چه بسیار مردانی که چنان رهبری می‌کنند که گویی، فراتر از نیاز به انتقاد یا حسابرسی در لایه‌ای از حباب محافظ پیچیده شده‌اند. برادری که گمان می‌برد بالاتر از بازخورد انتقادی است و به پاسخ‌گویی نیازی ندارد، یا تنها شخص مسئول برای وجود و رشد خدمت است، در واقع نبرد خویشن‌داری را باخته است.

در چنین مواردی، خویشن‌داری مانند داروی حقیقت عمل می‌کند حتی اندکی از آن به ما یادآوری می‌کند که چیزی جز مباحثه نیستیم که بر خدمتی که به مسیح تعلق دارد،

گماشته شده‌ایم. 184 این فروتنی که از خویشنداری نیرو می‌گیرد، ما را برمی‌انگیزد تا از روی ترس و حرمت مسیح، تسلیم حکمت دیگران شویم. 185

هر جا که می‌لغزیم، باید بدانیم خویشنداری ثمره‌ای است که به‌آسانی نمی‌روید. دلیلی دارد که عیسی فرمود:

«اگر کسی می‌خواهد از پی من آید، باید خویشنداری را انکار کرده، هر روز صلیب خود را بردارد و مرا متابعت کند». 186

زندگی مسیحی آسان نیست. راهی هموار و دروازه‌ای پهن وجود ندارد. در این مسیر، با گناه درگیر خواهیم شد. خون‌آلود و مجروح تا آخرین نبرد به پایان رسد و اشک‌ها از چشمان زده شوند. 187

زمانی که نایکی شعار «فقط انجامش بده» را برگزید، مدیران تبلیغاتی آن شرکت، به حقیقتی دست زدند که حتی ذهن‌های غیر ایمان‌دار نیز: «به طور غریزی آن را می‌شناسند: هیچ چیز ارزشمندی بدون هزینه به‌دست نمی‌آید.

184- کولسیان ۱:۱۸

185- افسسیان ۵:۲۱

186- لوقا ۹:۲۳

187- مکاشفه ۲۱:۴

این اصل، هم برای دوندهی المپیک صادق است، هم برای برندهی نوبل، هم برای پدر نمونه و هم برای شبان فروتن خدا.

ثمره‌ی خویشتن‌داری

کشیش کوین دی‌یانگ¹⁸⁸ یادآور می‌شود که:

«رشد در پارسایی نیازمند تلاش و کوشش از سوی مسیحی است».

الاهیدان کهن، توماس واتسون¹⁸⁹، همین حقیقت را با زبانی تندتر بیان کرده بود، آن‌گاه که به ایمان‌داران فرمان داد:

«خون دلِ هر گناه را بریزید».

من نخستین کسی نیستم که می‌گویم ما غالباً پیش از آن‌که نبرد با وسوسه را آغاز کنیم، به آن تسلیم می‌شویم. چه در بی‌صبری، چه در ناپاکی جنسی یا در غرور، اغلب بدون آن‌که شمشیر خود را از نیام بیرون آوریم و گناه را در آغاز، از پا درآوریم، در آن سُر می‌خوریم و فرو می‌رویم.

خود را توجیه می‌کنیم: «فقط دارم نگاه می‌کنم».

بهانه می‌آوریم: «من که گفت‌وگو را شروع نکردم».

بر فیض خدا تکیه‌ی نادرست می‌کنیم: «می‌دانم که مرا می‌بخشد، او خداست دیگر».

در ترحم بر خویش غوطه‌ور می‌شویم: «هفته‌ی سختی داشته‌ام، حق دارم اندکی توجه بگیرم».

چند سال پیش، مرد جوانی شهادت خود را با من در میان گذاشت. او به سخن گفتن از ایمانش عادت نداشت. من مطابق با تعلیم اول تیموتاؤس ۴:۱۶، به زندگی و باورهایش دقیق شدم؛ می‌خواستم بدانم نه تنها به چه ایمان دارد، بلکه چگونه این باورها بر رفتار روزانه‌اش اثر گذاشته است. او درباره‌ی رابطه‌اش با دختری سخن گفت و صادقانه اعتراف کرد که از نظر جنسی پا را از مرزها فراتر نهاده است. اما نشانی از پشیمانی در او نبود. وقتی از او پرسیدم که چگونه رفتار خود را با دعوت کتاب مقدس به پاکی سازگار می‌بیند، لبخند زد و گفت: «عیسی درک می‌کند، او خودش می‌دانست مجرد بودن چقدر سخت است.» درست است؛ عیسی در هر مورد همانند ما وسوسه شد¹⁹⁰، اما بر خلاف ما، او به طور کامل، خوشتن‌داری ورزید.

در حالی که این خاطره را بازگو می‌کنم، آسان است که از سر تمسخر چشمانم را بچرخانم. آن مرد، ناپخته بود؛ شاید حتی ایماندار واقعی هم نبود و با این حال، من به خوبی می‌دانم چه آسان است که بر فیض خدا تکیه‌ای سهل‌انگارانه کنیم. من نیز بارها اجازه داده‌ام چشمان و اندیشه‌هایم به جاهایی برود که بستر زناشویی را آلوده می‌کند.¹⁹¹

زبانم را رها کرده‌ام تا هرچه می‌خواهد بگوید، بی آن که نگران آتشی باشم که می‌افروزد.¹⁹²

گوش‌هایم را گشوده‌ام تا غیبت را ببلعد، بی هیچ محبتی نسبت به برادر یا خواهری که موضوع سخن تند و بی‌رحمانه بوده است.¹⁹³

در هر مورد، راه آسان‌تر را برگزیده‌ام، به جای آن‌که «خون دل هر گناه را بریزم»، آن را نوشیده‌ام. داشتن خویشتن‌داری یعنی در برابر وسوسه بجنگی و گناه را بگشی نه فقط یک روز، بلکه هر روز؛ نه فقط هر روز، بلکه هر ساعت.

191- عبرانیان ۴: ۱۳

192- یعقوب ۶: ۳

193- امثال ۲۸: ۱۶

بهیاد آوردن این نبرد برای خویشتن‌داری مفید است.
من باید بیشتر بجنگم.

اما نبرد، تمام ماجرا نیست.

خویشتن‌داری، هم دعوتی است به عمل و هم هدیه‌ای است که باید دریافت شود. خویشتن‌داری بخشی از ثمره‌ی روح‌القدس است. تا زمانی که این حقیقت را به‌درستی و در عمق جان درنیابیم، هرگز نزد خدا برای خویشتن‌داری نخواهیم رفت و با اطمینان از این که او آن را فراهم خواهد ساخت، نخواهیم زیست.

در آغاز اصلاحات پروتستانی، مارتین لوتر¹⁹⁴

موعظه‌ای درباره‌ی پارسایی مسیح ایراد کرد. او آن را «پارسایی بیگانه» نامید، زیرا به طور طبیعی از آن مسیحی نیست. این پارسایی متعلق به مسیح است و تنها به او تعلق دارد و فیض به این معناست که این پارسایی از راه ایمان به مسیح، می‌تواند از آن ما شود. لوتر گفت:

«هرآنچه او دارد، از آن ما می‌شود»؛ و نه‌تنها این، بلکه «خود او از آن ما می‌گردد».

از راه ایمان، مسیح خودش را به ما عطا می‌کند.

و با خود، قدرتِ غلبه بر گناه در زندگی ما را نیز می‌آورد.

از طریق همین نگاه الهیاتی بود که لوتر ثمره‌ی روح را درک کرد. فقط به سبب پارسایی مسیح -پارسایی‌ای که به حساب ما منظور شده است- می‌توانیم «زندگی خود را در راه اعمال نیک سودمندانه صرف کنیم... جسم را بکشیم و امیال خویش را مصلوب سازیم».

به‌بیان ساده:

آیا می‌خواهی خویشتنداری داشته باشی؟

به مسیح بنگر.

به مرگ و قیام او اعتماد کن.

آنچه ما با درد و دشواری و کاستی تمرین می‌کنیم، در واقع، «ثمر و پیامد کار مسیح است که به نفع ما انجام شده است».

این است خبر خوش: خویشتنداری، هم هدیه و هم وعده‌ای است برای هر یک از فرزندان خدا. خدا بیش از آن‌که از ما فرمان‌برداری بخواهد، ما را توانمند می‌سازد. بیش از آن‌که فقط مسیر را نشان دهد، ما را حمل می‌کند. بیش از آن‌که

فقط کلامش را برای هدایت‌مان عطا کند، ما را از روح خود لبریز می‌سازد و هدایت می‌کند. من از جان خود آگاهم. یکی از دلایلی که گاه پیش از آغاز نبرد با وسوسه، تسلیم می‌شوم، این است که قدرت روح را در زندگی‌ام فراموش می‌کنم. خویشتن‌داری گاه همچون کوهی می‌نماید که هرگز توان صعودش را ندارم تا آن‌که به یاد می‌آورم، مسیح پیش از من از آن بالا رفته است. تقدس، گاه چون اتاقی بسیار پاک می‌نماید که جرأت ورود به آن را ندارم تا آن‌که به یاد می‌آورم، مسیح برایم مرد تا از گناهم پاک شوم. خویشتن‌داری ممکن است، زیرا روح، نیرومند است.

سال‌ها پیش آموختم که شعار «فقط انجامش بده»، (Just Do It) شاید برای بزرگ‌ترین تولیدکننده‌ی پوشاک ورزشی جهان مناسب باشد، اما برای زندگی مسیحی، شعاری فاجعه‌بار است. با این حال، درسی است که باید هر روز به خود یادآوری کنم. من زندگی مسیحی را با نیروی خود آغاز نکردم و مسلماً نمی‌توانم در روح با نیروی خود گام بردارم. خویشتن‌داری حاصل اراده‌ی فولادین نیست؛ بلکه ثمره‌ای از روح القدس است. همان‌گونه که بدون روح نمی‌توان توبه کرد، بدون روح نیز نمی‌توان خویشتن‌دار بود.

چارلز اسپرجن¹⁹⁵، شاه و اعظان، نیکو گفته است:

آیا هرگز کوشیده‌ای توبه کنی؟

اگر بدون حضور روح خدا برای توبه تلاش کرده‌ای، باید بدانی که دعوت انسان به توبه بدون وعده‌ی یاری روح، دعوت به کاری محال است.

سنگ زودتر اشک می‌ریزد و بیابان زودتر گل می‌دهد، تا اینکه گناهکار به تنهایی و از سر خود توبه کند.

اگر خدا آسمان را به انسان فقط بر پایه‌ی توبه از گناه عرضه می‌کرد، آسمان همان قدر ناممکن می‌شد که با اعمال نیک، زیرا انسان نمی‌تواند از خود توبه کند، همان‌گونه که نمی‌تواند شریعت خدا را به‌کمال نگاه دارد.

چرا که توبه، ذاتاً دربرگیرنده‌ی اصل اطاعت کامل از شریعت خداست.

به‌نظر من، در توبه، کل شریعت فشرده و غلیظ شده است. و اگر انسان بتواند از خود توبه کند، دیگر نیازی به نجات‌دهنده نیست؛ می‌تواند همان لحظه از دامن‌های سینا به سوی آسمان بالا رود!

اکنون، جملات اسپرجن را دوباره بخوان اما این بار به جای «توبه کردن»، عبارت «خوشتن‌دار بودن» را جایگزین کن.

پیام یکی است: بدون روح خدا نمی‌توانیم انجامش دهیم. خوشتن‌داری لازم است؛ واجب است. اما فقط آنان که روح خدا را دارند، می‌توانند خوشتن‌دار باشند.

آیا می‌خواهی ثمره‌ی روح را در زندگی و خدمت خود ببینی؟

آیا می‌خواهی در محبت، شادی، فروتنی، بردباری، مهربانی، نیکویی، وفاداری و خوشتن‌داری رشد کنی؟

من می‌خواهم.

اما چگونه چنین رشدی ممکن است؟

ما به خوشتن‌داری نیاز داریم؛ چاشنی‌ای که همه‌ی اجزای دیگرِ ثمره‌ی روح را شیرین‌تر و خوش‌طعم‌تر می‌کند. آیا کاری هست که بتوانیم انجام دهیم تا خوشتن‌داری در دل‌های ما شکوفا شود؟

به صلیب بیندیش

وقتی گناهانِ نفرت و اضطراب، تندی و بی‌صبری، غرور و ناپاکی جنسی سر برمی‌آورند، باید آماده باشیم تا شمشیر بکشیم و «خون دلِ هر گناه را بریزیم.» اما این کار را تنها زمانی انجام خواهیم داد که به یاد آوریم مسیح آگاهانه خون خود را ریخت تا ما بتوانیم برای گناه بمیریم و برای پارسایی زندگی کنیم. اگر ذهنت بر صلیب متمرکز نباشد، خوشتن‌داری چیزی بیش از یک خودیاری زودگذر نخواهد بود و دیری نخواهد پایید.

نبرد را در آغوش بگیر

فریب این اندیشه را نخور که زندگی‌ای سرشار از خوشتن‌داری- یا هر بخش دیگری از ثمره‌ی روح- آسان خواهد بود. هرگز چنین نیست.

آیات بی‌شماری در کتاب مقدس هستند که به ما یادآور می‌شوند زندگی مسیحی، جنگی دردناک است.¹⁹⁶

سخت‌ترین نبرد را به نور بیاور

اگرچه وسوسه‌های ما همگی در نوع خود رایج‌اند¹⁹⁷، اما هر یک از ما با کشمکش‌هایی منحصر به فرد روبه‌رو هستیم. برخی

196- به عنوان نمونه: رومیان ۸:۱۳؛ کولسیان ۳:۵؛ اول قرن‌تین ۲۵-۲۴:۹

197- اول قرن‌تین ۱۰:۱۳

با پرخوری می‌جنگند، برخی با شایعه‌پراکنی، عده‌ای با هرزنگری می‌جنگند و دیگران با ترس از مردم. در زندگی تو، میدان نبرد خویشتن‌داری کجاست؟

این چیزی است که باید با دوستی خداشناس و مورد اعتماد در میان بگذاری. بی‌درنگ آن را به نور بیاور. برادران و خواهرانی بیاب که با تو و برای تو در این نبرد خواهند جنگید.

از روح خدا تمنا کن

برای نفرت و اندوه از حضور گناه در زندگیت، برای توبه از چنگش و برای توان زیستن بدون آن، به یاری خدا نیاز داری. این دعایی است که خدا بی‌تردید پاسخ می‌دهد.

با جدیت دعا کن. 198

با اطمینان دعا کن. 199

هر روز دعا کن. 200

اگر در زندگی‌ات خویشتن‌داری کم‌رنگ است، شاید به این دلیل است که دعا کم‌رنگ شده است.

198- لوقا ۸-۱: ۱۸

199- رومیان ۸: ۳۲

200- لوقا ۵: ۱۶

عیسی گفت: «بیدار باشید و دعا کنید تا در وسوسه

نیفتید؛ روح آماده است، اما جسم ناتوان». 201.

از میان تمام بخش‌های ثمره‌ی روح، این همان بخشی است که می‌خواهم بیش از همه بر آن تمرکز کنم، نه از آن رو که از دیگران مهم‌تر است، زیرا همه به یک اندازه اهمیت دارند. در واقع، همه همچون تار و پودهای یک قالیچه‌ی زیبا در هم تنیده‌اند. و بالاین‌حال، خویشنداری، ریسمانی است که همه‌ی آن‌ها را به هم پیوند می‌دهد. واعظی را به من نشان بده که از خویشنداری لبریز است و من در او شبانی را خواهم دید سرشار از محبت، شادی، آرامش، بردباری، مهربانی، نیکویی، وفاداری و فروتنی.

راه پیش رو

آن روز که «جان» نزد من آمد تا نگرانی‌هایش درباره‌ی کلیسا را مطرح کند، چه طور می‌توانستم متفاوت عمل کنم؟ چگونه می‌توانستم در همان لحظه، برای خویشنداری بجنگم، در حالی که می‌دانم در نهایت، این عطیه‌ای از فیض خدا در زندگی من است؟ به نفع هر دو ما بود اگر خود را از پیش برای دیدارمان آماده می‌کردیم. من جان را می‌شناختم و به خوبی می‌دانستم گفت‌وگو دشوار خواهد بود.

به جای آن که جلسه را به حال خود بگذارم، می‌بایست خود را آماده می‌کردم با یادآوری این حقیقت که جان، نه تنها به صورت خدا آفریده شده، بلکه به خون بره نیز فدیۀ یافته است. او خلقتی تازه در مسیح است. به یاد آوردن محبت صلیب‌محور خدا نسبت به او، دل مرا نسبت به او نرم‌تر می‌ساخت و مرا در تمرین خویشتن‌داری یاری می‌داد.

اما این همه‌ی ماجرا نیست.

می‌توانستم جلسه را با گفتن این جمله به جان آغاز کنم:

«جان، انتظار دارم گفت‌وگوی امروزمان دشوار باشد، اما بیا هر دو بکوشیم تا حقیقت را با محبت بگوییم».

می‌توانستم بگویم:

«جان! قرار است درباره‌ی مسائل سختی صحبت کنیم و ممکن است هر دوی ما وسوسه شویم واکنشی نشان دهیم که مفید نباشد. می‌دانم هر دو می‌خواهیم در اندیشه‌ها و سخنان خود، خویشتن‌داری نشان دهیم. بیا با دعا آغاز کنیم تا آنچه باید گفته شود، به شیوه‌ای بیان کنیم که خداوند نجات‌دهنده‌ی ما را تجلیل کند».

در کجای زندگی‌ات بیشتر در معرض کمبود خویشتن‌داری هستی؟

آیا در برخورد با اعضای دشوار کلیسا؟

با همسرت؟

با فرزندان؟

یا با دیگر رهبران کلیسا؟

آیا زمانی است که در خانه یا اتاق هتل تنها هستی و دسترسی بی‌فیلتر به تلویزیون کابلی یا اینترنت داری؟
تو: «به طور تصادفی خوشتن‌داری نخواهی کرد.

باید برای آن آماده شوی.

باید برای آن تمنا کنی.

تنها راه پیش‌رو این است که دریابی در کجا به یاری
نیاز داری، از روح‌القدس هدایت خواهی و سپس با تمام نیرو
و استقامت بجنگی تا «شایسته‌ی دعوتی که بدان خوانده شده‌ای،
رفتار نمایی». 202

پیوند دادن اجزاء

محبت، شادی، آرامش، بردباری، مهربانی، نیکویی،
وفاداری، فروتنی، خویشن‌داری

در بیشتر روزهای هفته، پس از پایان کار در دفترم، لباس ورزشی می‌پوشم، بند کفش‌هایم را محکم می‌بندم و در جاده‌ی مانت ورنون‌های‌وی به آهستگی می‌دوم. منظورم از آهستگی واقعاً آهسته است. کلیسایی که در آن خدمت می‌کنم بر فراز تپه‌ای در شمال شهر آتلانتا قرار دارد. پس از حدود دو کیلومتر، به سمت چپ و به‌درون قبرستان آرلینگتون می‌پیچم. دویدن در میان قبور به من یادآوری می‌کند که روزی پاهایم از حرکت باز می‌مانند، ریه‌هایم دیگر منبسط نخواهند شد و قلبم از تپیدن باز خواهد ایستاد. روزی نه‌چندان دور، من نیز در خاک خواهم آرامید. هر دویدن، مرا به یاد پایانی نیکو می‌اندازد.

من مشتاقانه آرزو دارم سرانجامی نیکو داشته باشم.
نمی‌خواهم کشتی ایمانم به گل بنشیند. می‌دانم که در این سوی

آسمان، کامل نخواهم شد، اما می‌توانم تقدیس یابم؛ می‌توانم رشد کنم و اگر به رشد خود ادامه دهم، با سرانجامی نیکو به پایان خواهم رسید.

اما پایان نیکو تنها با تمرکز بر یکی دو فضیلت از ثمرات روح القدس ممکن نیست.

در فصل‌های پیش، هر بخش از ثمره‌ی روح را زیر ذره‌بین گذاشتیم و با دقت آن را بررسی و سعی کردیم در زندگی به‌کار ببریم. اما اکنون، برای آن‌که نیکو به پایان برسیم، باید ذره‌بین را کنار بگذارم و تلسکوپ را برداریم تا تمام ثمره‌های روح را یکجا و در کنار هم ببینیم. اگر می‌خواهیم نیکو به پایان برسیم، باید همه‌ی این اجزاء را در کنار هم قرار دهیم.

بیاید ذره‌بین را کنار بگذاریم، کمی فاصله بگیریم و به رساله‌ی غلاطیان ۲۳-۲۲:۵ در بستر خود بنگریم. دعوت پولس به بار آوردن ثمره‌ی روح، بخشی از نامه‌ای شبانی است که به چند کلیسا نوشته شده بود تا حقیقت انجیل و پیامدهای آن را برایشان روشن سازد. هنگامی که تلسکوپ را برمی‌داری و سراسر این نامه‌ی پرشکوه را مرور می‌کنی، اشتیاق برای در روح راه رفتن افزایش می‌یابد. با دقت به غلاطیان باب ۵، آیات ۱۶ الی ۲۶ نگاه کن:

«می‌گویم، در روح راه روید تا خواهش‌های جسم را به انجام نرسانید. زیرا جسم بر خلاف روح میل می‌کند و روح بر خلاف جسم؛ این دو با یکدیگر در ستیزند تا آنچه می‌خواهید انجام ندهید. اما اگر از روح هدایت می‌شوید، زیر شریعت نیستید. و اعمال جسم آشکار است: زنا، ناپاکی، هرزگی، بت‌پرستی، سحر، دشمنی، نزاع، حسد، خشم، تعصب، نفاق، تفرقه، رشک، مستی، عیاشی و نظایر این‌ها؛ چنان‌که قبلاً نیز گفتم، باز می‌گویم که آنان که چنین کارهایی کنند، وارث پادشاهی خدا نخواهند شد. اما ثمره‌ی روح، محبت، شادی، آرامش، بردباری، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی و خویشتن‌داری است؛ بر ضد چنین چیزهایی هیچ شریعتی نیست و آنان که از آن عیسی مسیح هستند، جسم را با هوس‌ها و امیالش مصلوب کرده‌اند. اگر در روح زندگی می‌کنیم، در روح نیز گام برداریم. مبدا خودبین شویم و یکدیگر را تحریک کرده، به یکدیگر حسد ورزیم».

اکنون که این اجزاء را با راهنمایی رساله‌ی غلاطیان در کنار هم می‌گذاریم، چهار درس ضروری برای سرانجامی نیکو نمایان می‌شود:

۱. ثمر آوردن، کاری است انجیلی

پولس در فصل‌های ۱ تا ۴ غلاطیان، انجیل را تعریف می‌کند. این مهم‌ترین دغدغه‌ی او در این نامه است: می‌خواهد کلیساهای غلاطیه انجیل راستین را درست درک کنند. او بی‌درنگ آنان

را توبیخ می‌کند که چرا «به انجیلی دیگر» روی آورده‌اند.²⁰³ انجیلی که اعمال را اساس نجات می‌سازد. پولس می‌دانست کلیسا همیشه در خطر این وسوسه است که به کار خود تکیه کند نه به کار مسیح.

اصلاح او روشن است:

«انسان از اعمال شریعت عادل شمرده نمی‌شود، بلکه به وسیله‌ی ایمان به عیسی مسیح».²⁰⁴

می‌دانی که این اساس ایمان راستین است: نجات تنها از راه فیض، تنها از طریق ایمان، تنها در مسیح و تنها برای جلال خدا.

تو نمی‌توانی با تکیه بر اعمال نیکوی خود وارد زندگی مسیحی شوی، همان‌طور که نمی‌توانی با دستان خالی، واگن باری را از زمین بلند کنی. ایمان به انجیل تنها دروازه‌ی ورود به حیات مسیحی است. این پیام فصل‌های ۱ تا ۴ است: زندگی مسیحی با کار مسیح آغاز می‌شود، نه با کار ما. به بیان دیگر، اگر تو مسیحی هستی، دلیل اصلی آن این نیست که تو برای مسیح بوده‌ای، بلکه مسیح برای تو بوده است و نه تنها در گذشته برای تو بوده، بلکه اکنون و تا ابد برای تو خواهد بود. سفری

203- غلاطیان ۱:۶

204- غلاطیان ۲:۱۶

که با ایمان به مسیح آغاز شد، با ایمان به مسیح نیز ادامه می‌یابد. شاید معروف‌ترین آیه‌ی این رساله چنین باشد، جایی که پولس می‌گوید مسیح در حقیقت زندگی اوست:

«با مسیح مصلوب شده‌ام و دیگر من نیستم که زندگی می‌کنم، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند؛ و زندگی‌ای که اکنون در جسم دارم، با ایمان به پسر خدا می‌گذرانم، که مرا محبت نمود و جان خود را برای من داد». 205

این آغاز زندگی مسیحی است: ما برای گناهان خود مرده‌ایم و مسیح با قدرت روحش در دل‌های ما ساکن شده است. اما این تنها آغاز نیست؛ این همان راهی است که زندگی مسیحی در آن ادامه می‌یابد و همان‌گونه نیز پایان می‌پذیرد. حتی زمانی که پولس این سخنان را می‌نوشت، «با ایمان» زندگی می‌کرد. آنچه برای پولس صادق بود، برای ما و هر مسیحی دیگری نیز صادق است.

آیا موعظه‌ی هفته‌ی گذشته‌ات با ایمان انجام شد؟

آیا با ایمان مشاوره دادی؟

وقتی تمرین بیسبال را هدایت کردی یا همسرت را برای شام بیرون بردی همان نیز با ایمان به پسر خدا انجام شد؟ همان که به تو محبت کرد و برایت جان داد.

زندگی مسیحی، بر انجیل همان نجات‌دهنده‌ای بنا شده است که برای تو کار کرد، مرد و برخاست. پولس برای هیچ انجیل دیگری صبوری نداشت. می‌توان خشم مقدس او را در کلماتش شنید:

«آیا روح را از راه اعمال شریعت یافتید یا از راه ایمان آوردن؟ آیا چنین نادانید که پس از آغاز با روح، اکنون می‌خواهید با جسم کامل شوید؟»²⁰⁶

زندگی مسیحی با روح آغاز می‌شود، زیرا روح است که چشمان ما را به حقیقت مسیح می‌گشاید و اراده‌ای تازه می‌بخشد تا همه‌ی آنچه مسیح هست و کرده، بپذیریم. همان‌گونه که آغاز کردیم، در ادامه نیز چنین است. ما در فرآیند تقدیس هستیم؛ نه از راه «اعمال جسم»، بلکه از طریق کار روح القدس در دل‌هایمان.

درک این حقیقت بسیار حیاتی است. زیرا وقتی پولس در فصل ۵، مؤمنان را تشویق می‌کند که «در روح راه روند

تا خواهش‌های جسم را به جا نیاورند»²⁰⁷، پیش‌تر در فصل‌های ۱ تا ۴ پایه را نهاده بود: انجیل هدیه‌ای از فیض عظیم خداست. تنها پس از آن، پولس نشان می‌دهد که زندگی انجیلی چگونه به‌نظر می‌رسد:

«محبت، شادی، آرامش، بردباری، مهربانی، نیکویی، وفاداری، فروتنی، خویش‌داری».

نخست، انجیل می‌آید؛ سپس، ثمره.

نه برعکس.

تقدیس نسبت به انجیل، همچون میوه نسبت به ریشه است. با در نظر داشتن این حقیقت، آیا یقین داری که مسیح برای توست؟

به‌عنوان یک شبان، من هر هفته وسوسه می‌شوم چنین ببندیشم: «اگر فقط موعظه‌ی بهتری می‌کردم، مسیح کمی بیشتر با من بود.» و شاید شما نیز پس از خواندن این کتاب چنین ببندیشید: «اگر فقط کمی مهربان‌تر بودم، مسیح کمی بیشتر برای من می‌بود.» اما این اندیشه‌ای نادرست است. اگر واقعا در مسیح هستی، مسیح نمی‌تواند بیش از آنچه اکنون هست،

برای تو باشد. برای آن که نیکو به پایان برسی، باید بفهمی که ثمر آوردن، کاری انجیلی است.

۲. ثمر داشتن، امری حیاتی است

هر انسانی بر روی زمین در حال ثمر بخشی است. تنها پرسش این است که آیا آن ثمره به حیات منتهی می شود یا به مرگ. در غلاطیان ۲۱-۱۹: ۵، پولس آنچه را «اعمال جسم» می نامد فهرست می کند. فهرستی زشت از گناهان. کسانی که زندگی شان با چنین رفتارهایی شناخته می شود، مسیحی نیستند. این حقیقت از آیه ی ۲۱ روشن است: «کسانی که چنین کارهایی می کنند وارث ملکوت خدا نخواهند شد.» پولس به همان آسانی می تواند این اعمال را «میوه های جسم» بنامد. در واقع، او در رومیان ۵: ۷ به همین معنا اشاره می کند:

«زیرا هنگامی که در جسم می زیستیم، امیال گناه آلودی که شریعت آن ها را برمی انگیزد، در اعضای ما عمل می کرد تا برای مرگ میوه بیاوریم».

ثمره برای مرگ

این کتاب سراسر درباره ی ثمر بخشی است. هر کسی آن را دارد اما تنها پرسش این است که چه نوع ثمری داری. هیچ حدّ میانه ای وجود ندارد. یا برای حیات ثمر بخشی- ثمره ی نیکوی

روح - یا برای مرگ ثمر می‌آوری- ثمره‌ی جسم، میوه‌ی بد- همان‌گونه که یحیی تعمیددهنده گفت:

«هر درختی که میوه‌ی نیکو نیاورد، بریده و در آتش

افکنده می‌شود». 208

تنها دو نوع محصول وجود دارد: ثمره‌ای که به حیات منتهی می‌شود و محصولی که به مرگ منجر می‌گردد. هیچ حدّ میانه‌ای نیست. در غلاطیان ۵، پولس ما را هشدار می‌دهد. او تصویری تیره از زندگی مرد یا زنی ترسیم می‌کند که به واسطه‌ی انجیل دگرگون نشده است. چنین شخصی برای نمونه برده‌ی گنا‌هانی چون زنا، نزاع و حسد است. سپس تصویری دیگر ارائه می‌دهد، تصویری باشکوه از زندگی‌ای که با روح هدایت می‌شود، حیاتی که این کتاب درباره‌ی آن است. پولس این دو نوع زندگی را در برابر هم می‌گذارد تا خوانندگان دریابند چه چیزی در خطر است: حیات جاودان یا داوری جاودان. هیچ میانه‌ای وجود ندارد. پس ما باید خود را بیازماییم و بپرسیم: «آیا من ثمری نیکو می‌آورم؟» زندگی مسیحی، هرچند ناقص، زندگی‌ای است آراسته به ثمری روحانی و نیکو.

بدیهی است هیچ فرد مسیحی به اندازه‌ای که باید، ثمری نیکو نمی‌آورد؛ همیشه جای رشد هست. به همین دلیل است که پولس ایمان‌داران را تشویق می‌کند تا «در روح سلوک کنند».²⁰⁹ اگر گام‌های ما هم‌اکنون کامل و بی‌نقص بود، دیگر نیازی به چنین توصیه‌ای نداشتیم. برای مسیحی زندگی کردن، نیاز به آزمودن پیوسته‌ی خویشتن است. همین طور، پطرس نیز پس از ارائه‌ی فهرست ثمره‌های روحانی، ایمانداران را فرا می‌خواند: «بکوشید تا دعوت و برگزیدگی خود را استوار سازید».²¹⁰ چرا؟ تا زندگی پربارتری داشته باشند: «زیرا اگر این صفات در شما باشد و زیادت یابد، شما را از بی‌ثمر بودن و بی‌نتیجه بودن در معرفت خداوند ما عیسی مسیح محفوظ می‌دارد».²¹¹ پطرس و پولس هر دو متفق‌اند: این میوه علت نجات نیست، بلکه نشانه‌ی حیات روحانی است.

چرا این امر اهمیت دارد؟ زیرا ممکن است فصح‌ترین واعظ جهان باشی و با این حال در مسیر جهنم گام برداری. ممکن است کلیسایت هر یکشنبه از جمعیت لبریز باشد، اما فرزند خدا نباشی. شاید خدمت تو ظاهراً رونق گرفته باشد، ولی اگر از ثمره‌ی روح بی‌بهره‌ای، مسیح را نمی‌شناسی و باید فوراً

209- غلاطیان ۵:۱۶، ۵:۲۵

210- دوم پطرس ۱:۱۰

211- دوم پطرس ۱:۸

توبه کنی. عیسی فرمود: ادعای زبانی کافی نیست؛ باید ثمر آورد. اگر ما شاخه‌هایی هستیم که در تاک حقیقی یعنی مسیح قرار داریم، زندگی‌مان این را نشان خواهد داد. و اگر چنین نیست، گم‌شده‌ایم: «هر شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را می‌برند؛ و هر شاخه‌ای که میوه می‌آورد، آن را پاک می‌سازد تا بیشتر میوه آورد».²¹² میوه‌ای که عیسی می‌خواهد، کلیسایی بزرگ نیست، بلکه دلی پر از محبت است. او به وسعت منبر تو نمی‌نگرد، بلکه به نرمی و فروتنی روح تو نگاه می‌کند.

خود را بیازما

با ذهنی متمرکز بر انجیل و با یقینی استوار که ثمربخشی امری ضروری است، در دل خود بنگر.

شبان اسکاتلندی، چارلز راس²¹³، به‌درستی چنین گفت:

«آه، با چه جدیتی باید هر یک از ما بررسی کنیم که آیا به راستی در مسیح متحد شده‌ایم یا تنها: «به طور ظاهری با اعترافی بیرونی به نام او و پیوستگی صوری به کار او، به او پیوسته‌ایم!»
برای اینکه سرانجامی نیکو داشته باشیم، باید دریابیم که

ثمربخشی روحانی تنها برای شبانان کلیسا ضروری نیست، بلکه برای هر پیرو مسیح امری حیاتی است.

۳. ثمربخشی تضمین شده است.

پولس قصد ندارد خوانندگان را به هراس اندازد. آری، او می‌خواهد ما درک کنیم که ثمره‌ی روحانی حیاتی است، اما در عین حال تأکید می‌کند که این امر تضمین شده است. این نکته به ظاهر متناقض به نظر می‌رسد ولی هدفش تسلی دادن است. هر آن‌که در مسیح است، به قطع ثمر خواهد آورد. این وعده‌ای است الهی.

در غلاطیان ۵: ۱۶ دستور داده شده است که «در روح سلوک کنید.» این کاری است که به واسطه‌ی فضل خدا نیرو می‌گیرد. سلوک در روح، کاری است که خدا قدرت انجام آن را به ما می‌دهد. به غلاطیان ۲: ۲۰ ببینید: «دیگر من زنده نیستم، بلکه مسیح در من زنده است.» اگر در مسیح هستید، در روح سلوک خواهید کرد و «آرزوهای جسم را ارضا نخواهید کرد.» این یک دستور صرف نیست، بلکه یک تأکید است؛ یک وعده‌ی خریداری شده با خون. این همان چیزی است که توضیح می‌دهد چرا در غلاطیان ۵: ۱۸ پولس می‌گوید کسانی که «به وسیله‌ی روح هدایت می‌شوند تحت شریعت نیستند.» اگر روح فرماندهی کشتی ما باشد، دیگر تلاش نخواهیم کرد تا با اطاعت از دستورات خدا، فیض او را به دست آوریم. بلکه از آن دستورات پیروی خواهیم کرد زیرا روح ما را به سوی درجات

بالا تری از قداست هدایت می‌کند. به همین دلیل است که آیه‌ی ۲۳ با این کلمات پایان می‌یابد: «علیه این‌ها شریعتی نیست ثمر بخشی، نه برای به دست آوردن جایگاهی در بهشت است، بلکه برای زندگی کردن در فیضی است که پیش‌تر دریافت شده است».

پولس به حدی مطمئن است که مسیحیان ثمر خواهند داد که در غلاطیان ۵: ۲۴، می‌گوید آنان «جسم را با شهوات و خواسته‌هایش مصلوب کرده‌اند.» یکی از راه‌های توصیف یک مسیحی این است که بگوییم او کسی است که گناه را از بین برده است. پیش از ایمان، ما برای خود زندگی می‌کردیم و هدف ما جلال خودمان بود. اما در مسیح، همه چیز تغییر کرد. ما نه تنها به شیوه‌ی زندگی سابق خود، بلکه به قلب خود، به «شهوات و خواسته‌های» خود نیز ضربه‌ای قاطع زدیم. ما می‌دانیم این کار، کار خدا در ماست. پولس این موضوع را در غلاطیان ۲: ۲۰ روشن می‌کند که می‌گوید مؤمنان «مصلوب شده‌اند.» آنجا پولس صلیب را امری می‌داند که بر ما اتفاق افتاده، توسط روح القدس. اما با اتحاد ما با مسیح به واسطه‌ی او، مصلوب کردن «جسم» امری است که توسط ما انجام می‌شود. اکنون خود را متعهد به این کار می‌کنیم. زیرا روح، جسم ما را مصلوب کرده است، ما نیز جسم خود را مصلوب کرده‌ایم و خواهیم کرد.

این کتاب بیش از آن که یک چالش باشد، کلامی از امید است. تقدس ما، کار روح القدس است. اگر توسط روح هدایت می‌شوید، مطمئن باشید ثمربخش خواهید بود. این وعده‌ای است قطعی و تضمین شده. بی‌شک شما در ثمره‌ی روحانی مبارزه می‌کنید. بنابراین دل خود را بررسی کنید. همان‌گونه که پولس می‌گوید:

«خودتان را بیازمایید، تا ببینید آیا در ایمان هستید».²¹⁴

اطمینان حاصل کنید که بر مسیح تکیه دارید و نه بر ثمر خود برای نجات. برادران و خواهرانی را بیابید که شما را می‌شناسند و از آن‌ها بپرسید چه چیزی در شما می‌بینند. آیا در شما کسی را مشاهده می‌کنند که خواهان رشد در پارسایی است؟ اگر چنین است، نشانه‌ی بسیار خوبی است که روح در شما کار می‌کند.

به ضعف‌های خود اجازه ندهید شما را تا حد ناامیدی دلسرد کنند. نکته‌ی کلیدی این است که شما برای تبدیل شدن به یک کشیش شایسته‌تر و رهبری بهتر در تلاش هستید و این تسلی بخش است که بدانید کمال در این دنیا یافت نخواهد شد. ج. سی. رایل²¹⁵ درست می‌گوید:

«تقدس در بهترین شکل خود کاری ناقص است. تاریخ روشن‌ترین قدیسان، پر از «اما»، «با این حال» و «با وجود این» خواهد بود، تا به پایان برسیم. طلا هرگز بدون کمی ناخالصی نخواهد بود، نور هرگز بدون ابر نخواهد درخشید، تا زمانی که به اورشلیم آسمانی برسیم. خود خورشید نیز لکه‌هایی بر چهره دارد. قدیسان، زمانی که در ترازوی معبد سنجیده می‌شوند بیشترین نقص‌ها و عیوب را دارند. زندگی آن‌ها نبردی مداوم با گناه، جهان و شیطان است و گاهی خواهید دید که نه برنده، بلکه مغلوب می‌شوند».

این، البته، نکته‌ی پولس در غلاطیان ۵:۱۷ است: «آرزوهای جسم در برابر روح است.» نگذارید دل شکسته شوید. گاهی ممکن است احساس کنید مغلوب شده‌اید. شاید به همین دلیل است که این کتاب را برمی‌دارید و می‌خوانید، زیرا خود را در مبارزه با گناه همان‌گونه که می‌خواهید نمی‌بینید. این نشانه‌ی خوبی است که روح در شما کار می‌کند. ثمردهی کار دشواری است، اما دعوت به تقدس ارزش مبارزه را دارد. خوشبختانه، ما با این وعده کار می‌کنیم که خدا در ما عمل خواهد کرد تا ما پارساتر از آنچه آغاز کردیم شویم. برای پایان نیکو، باید دریابیم که ثمربخشی تضمین شده است.

۴. ثمربخشی یک پروژه‌ی جمعی است.

دل پولس برای پارسایی کل جماعت‌ها می‌تپد. او تنها به تقدس شخصی ما علاقه ندارد؛ بلکه نگران است که پارسایی ما بر زندگی کلی کلیسا چگونه تأثیر می‌گذارد. این واقعیتی که اغلب نادیده گرفته می‌شود، در تمام نامه‌های او آشکار است: او اعضای کلیسای رُم را تشویق کرد که «یکدیگر را با محبت برادری دوست بدارید». 216

کلیسایی که پر از محبت باشد، بهترین نمایشگاه برای انجیل است. تمام فصل اول قرن‌تینان درباره‌ی وحدت کلیساست: «اگر عضوی رنج ببرد، همه با او رنج می‌برند؛ اگر عضوی مورد احترام قرار گیرد، همه شاد می‌شوند». 217

پولس می‌خواست افسسیان بفهمند که کلیسا جمعی مقدس است، «مسکن خدا به وسیله‌ی روح». 218

او به کولسیان آموخت که حول کلام خدا گرد آیند، نه برای رشد فردی خود، بلکه برای نفع کل بدن: «کلام مسیح در شما غنی باشد، شما را تعلیم دهد و یکدیگر را در هر حکمت پند دهد». 219

216- رومیان ۱۲:۱۰

217- ۱ قرن‌تینان ۱۲:۲۶

218- افسسیان ۲:۲۲

219- کولسیان ۳:۱۶

پولس از خدا برای کلیسای تسالونیکیان تشکر کرد، زیرا کل کلیسا شهرت خوبی یافته بود: «شما نمونه‌ای برای همه‌ی مؤمنان مقدونیه و آخیا شدید». 220

پولس نگران مسیحیان سالم است، اما بیش از آن، نگران کلیساهای سالم است.

نامه‌ی پولس به غلاطیان نیز تفاوتی ندارد. تنها چند آیه پس از توصیف ثمره‌ی روح، پولس نشان می‌دهد که صلح کلیسای در خطر است: «از خودپسندی دوری کنیم، یکدیگر را تحریک نکنیم و حسادت نورزیم». 221 تصور کنید کلیسایی که در آن برادری ناراحت است چون هیچگاه برای تدریس دعوت نشده و خواهری ناراحت است چون هیچ کس به کتاب مورد علاقه‌اش علاقه نشان نمی‌دهد. این کلیسا جایی است که افراد، جزیره‌هایی جداگانه‌اند، بیشتر به برنامه‌های خود اهمیت می‌دهند تا برنامه‌های دیگران و حاضر به فدا کردن ترجیحات خود برای خیر کل بدن نیستند. کلیسایی است که اگر سرود مورد علاقه‌شان خوانده نشود، آزرده می‌شوند. اعضای آن دائماً منتظر دعوت به خانه‌ی دیگران‌اند، به جای اینکه خودشان دعوت کننده باشند. پولس چنین وضعیتی را برای کلیساهای غلطیه نمی‌خواست. آنان به ثمره‌ی روح نیاز دارند تا

220- اول تسالونیکیان ۱:۷

221- غلاطیان ۵:۲۶

خودپسندی و حسادت- گناهانی که مسیحیان را از هم جدا می‌کنند- را از بین ببرند. آنان برای متحد شدن کلیسا به ثمرات روح نیاز دارند.

ما می‌دانیم کلیساهای سالم به تعالیم درست نیاز دارند. دیانتی که از تعلیم عمیق و آیین راستین تهی باشد، بی ارزش است. کلیساها تنها به اندازه‌ی صحت تعالیشان قوی خواهند بود. به همین دلیل بود که پولس به تیموتائوس گفت معلمانی با ایمان قوی تربیت کند.²²² و به همین دلیل یهودا از مؤمنان خواست «برای ایمان که یک بار برای همیشه به قدیسان سپرده شده بود، پیکار کنند».²²³ بدون تعالیم درست، کلیساها مانند قایق‌های بادبانی بدون بادبان‌اند و مطمئناً روزی به صخره‌های بی‌ایمانی برخورد خواهند کرد.

تعالیم خوب و ساختار صحیح کلیسا، اموری غیرقابل مذاکره‌اند. اگر می‌خواهیم کلیساهای سالمی داشته باشیم به آن‌ها نیاز داریم. اما هرگز فراموش نکنیم، کلیساهای سالم به کشیشان سالم نیاز دارند. آنان به مردانی نیاز دارند که نه تنها درباره‌ی ثمرات روح تعلیم دهند، بلکه خود پر از ثمره‌ی روح باشند. اگر زندگی ثمربخش را الگو سازی نکنید، چه دلیلی دارید که

222- دوم تیموتائوس ۲:۲

223- یهودا ۱:۳

فکر کنید جماعت شما در فضل و پارسایی رشد خواهد کرد؟ هر مشاور کلیسا باید لوقا ۶:۴۰ را حفظ کند: «شاگرد از استاد خود برتر نیست، اما هر کس که کامل تربیت شود، مانند استاد خود خواهد شد.» ضعف‌های یک کشیش، بر جماعتی که به آن خدمت می‌کند تاثیرگذار است و در آن نقش می‌بندد.

زندگی شما اهمیت دارد، نه فقط به این دلیل که روح و اثرگذاری شما در خطر است، بلکه به این دلیل که رفاه کلیسایی که به آن خدمت می‌کنید در تعادل با وضعیت شماست. مارتین لوتر درباره‌ی ثمره‌ی روح درست گفت: همه‌ی این قطعات «سود و ثمره‌ی بسیار بزرگی به بار می‌آورند، زیرا کسانی که با آن‌ها تجهیز شده‌اند، خدا را جلال می‌دهند و دیگران را به تعلیم و ایمان مسیح دعوت می‌کنند.»

آیا می‌خواهید تمام جماعت خود را به «تعلیم و ایمان مسیح» دعوت کنید؟ پس اشتیاق برای ثمره‌ی روح را بخشی از خدمت روزانه‌ی خود سازید. برای پایان نیکو، باید دریابیم که ثمربخشی یک پروژه‌ی جمعی است.

همه‌ی ما فضایی برای رشد بیشتر داریم

همان روزی که آماده بودم نسخه‌ی خطی این کتاب را برای ناشر ارسال کنم، دکتر فیشر به دیدنم آمد. او از سال ۱۹۶۹ از اعضای کلیسا بود. با قدم‌هایی لنگان وارد شد، زانوی راستش کمی خم بود و بدن ۹۳ ساله‌اش مجبور بود به عصا تکیه کند.

او یک هفته پیش از آن با دفتر تماس گرفته و درخواست وقت ملاقات کرده بود. من در طی بیش از ده سال خدمت در کلیسا، تنها یک بار با دکتر فیشر برای صبحانه قرار گذاشته بودم، وقتی در حین خوردن صبحانه، از او داستان زندگی‌اش را پرسیدم، به یاد دارم که او به سؤالاتم مودبانه اما کوتاه پاسخ داد. چیزی به نظر درست نمی‌رسید، اما پیگیری نکردم. از آن زمان تاکنون واقعاً صحبت نکرده بودیم. تعجب می‌کردم چرا حالا قصد ملاقات دارد! بعد از چند لحظه خوش‌وبش، به اصل مطلب رسید: «می‌خواهم بدانم چرا اجازه نمی‌دهید قبل از شام چهارشنبه فشار خون افراد را بگیرم. آیا چیزی در کتاب مقدس درباره‌ی ممنوعیت این کار وجود دارد؟» او عصبانی نبود، فقط دلخور بود. فکر می‌کرد من این خدمت را رها کرده‌ام و یک دهه بعد، می‌خواست بداند چرا.

سال‌ها قبل از آمدنم به ماونت ورنون، دکتر فیشر و چند پرستار در کتابخانه‌ی کلیسا مستقر می‌شدند و چکاپ‌های اولیه برای اعضا انجام می‌دادند. راستش را بخواهید، زیاد درباره آن فکر نکرده بودم. یک بار به آن کلینیک موقت سر زده بودم و چون هرگز چنین چیزی ندیده بودم، احتمالاً شگفت‌زده شدم، اما همان جا رهایش کردم و مشغول خدمت شدم.

به تدریج دیگر دکتر فیشر را در کتابخانه نمی‌دیدم. او دیگر برای گرفتن فشار خون افراد حاضر نمی‌شد. نمی‌دانستم چرا. از او نپرسیدم. فقط به خدمت ادامه دادم. اما همان روز

در دفترم، همان روزی که قصد داشتم نسخه‌ی خطی کتابی درباره‌ی رهبری در ثمرات روح را ارسال کنم، روبه‌روی برادری سالخورده نشستم که سال‌ها بود تعجب می‌کرد چرا کشیش نمی‌خواهد او در خدمت اعضای کلیسا باشد و بالاخره شجاعت این پرسش را یافته بود. با وجودی که او نتیجه‌گیری اشتباهی کرده بود، اما این من بودم که او را به درستی رهبری نکرده بودم.

هفتم از نقل این داستان این نیست که بگویم کار وحشتناکی کرده‌ام چون کشیشان عیسی نیستند. آن‌ها نمی‌توانند افکار مردم را بدانند و گاهی بدون قصد بد، از مراقبت درست برای گوسفندان خدا باز می‌مانند. این داستان را نمی‌گویم چون فکر می‌کنم کشیشان باید کامل باشند، بلکه چون معتقدم کشیشان باید رشد کنند و به لطف خدا در حال رشد هستم. هر چند آرام آرام اما با اطمینان؛ «کار و کاسبی» خدمت با دغدغه‌ای فزاینده برای مردم سپرده شده به گله‌ام جایگزین می‌شود. امروز بیشتر از آن‌که بخواهم مورد تحسین گوسفندانم باشم، نگران خدمت به آن‌ها هستم. به لطف خدا توانستم به چشمان مردی نگاه کنم که از من برای مدتی طولانی دلخوری در دل داشت و فقط بگویم: «متأسفم. باید متوجه می‌شدم خدمت متوقف شده و باید مدت‌ها پیش با تو صحبت می‌کردم».

شما داستان خودتان را دارید.

یقیناً پشیمانی‌های خدمت خودتان را دارید.

شاید حالا دیگر دیدار از بیمارستانی که آرزو داشتید بازدید کنید، دیر شده است.

وقتی به سال‌های ابتدایی نگاه می‌کنید، شاید وقت بیشتری برای شناخت کلیسای خود قبل از تغییر آن می‌گذاشتید. هنوز دارید قطعات ناشی از تعارض ناشی از حرکت سریع را جمع می‌کنید. شاید هم اکنون در میانه‌ی آن هستید، در حال تلاش برای اینکه کشیشی عالی، دقیق و پارسا باشید، در حالی که پیام‌های خوب آماده می‌کنید، همسری وفادار را دوست دارید و فرزندان کوچکی را پرورش می‌دهید. اما سرانجام نیکو ممکن است در مرکز توجهتان نباشد.

بگذارید به شما اطمینان دهم، همه‌ی ما جا برای رشد داریم. وقتی به انتهای کتابی که برای شما نوشته شده تا شما را به پارسایی سوق دهد می‌رسید، سؤال ساده است: «آیا در انتهای مسیر خوب هستید؟»

من هنوز به آن نرسیده‌ام، اما هر لحظه نزدیکتر می‌شوم.

هر بار که به آن قبرستان سر می‌زنم، یادم می‌آید روزهایم توسط خدای مقدس و وفادار شماره‌گذاری شده‌اند. چقدر می‌خواهم او را به خوبی خدمت کنم. پشیمانی‌هایی دارم،

اما می‌دانم بخشیده شده‌ام. ضعف‌هایی دارم، اما شکرگزارم که او قوت من است. من به کار ساختن کلیسا مشغولم، اما می‌دانم این در اصل کار اوست.²²⁴

این حقیقت مرا پر از آرامشی عظیم می‌کند. این کتاب را نوشتم چون می‌خواهم شما هم پایانی نیکو داشته باشید.

شما چطور هستید؟

ناامید می‌شوم اگر فکر کنم تا اینجا آمده‌اید بدون اینکه کمی از نیاز خود به تقدس شخصی ناآرام شده باشید. این کتاب تماماً درباره‌ی تقدس شماست و هر مسیحی- از جمله رهبران مسیحی-کاری در حال پیشرفت است. ما همه فضایی برای ستایش خدا و رشد بیشتر داریم، روح خدا ما را در مسیر رشد همراهی می‌کند.

نتیجه‌گیری

رهبران مسیحی نه تنها باید کلام خدا را عمیقاً بشناسند، بلکه باید آن را با وفاداری کامل در زندگی خود به الگو تبدیل کنند. احتمالاً پیش از آن که این کتاب را به دست بگیرید، این حقیقت را می‌دانستید. مشکلاتی که در این صفحات به آن‌ها پرداخته‌ام بیش از آن که مربوط به «فهم» باشند، مربوط به «عمل» هستند. تعلیم صحیح، بنیادین و بسیار مهم است. ما با کتاب‌هایی که ما را به تفکر درست درباره‌ی خدا، شخصیت او و اعمال او دعوت می‌کنند، بسیار برکت یافته‌ایم. اما موضوع این کتاب این بوده است که چگونه در پرتو آنچه خدا هست و آنچه انجام داده، درست زندگی کنیم. این کتاب تلاشی متواضعانه است برای تشویق شبانان و رهبران کلیسا به اینکه مهربانتر، صادق‌تر و عادل‌تر باشند. چه شما شبانی باشید که هر هفته موعظه می‌کند، چه شیخ یا شماسی که با وفاداری در کلیسای

محلی خدمت می‌کند، چه یک مبشر در خارج از کشور، رهبر یک خدمت دانشگاهی یا استاد یک مدرسه‌ی الهیات - هر خدمتی که خدا شما را به آن فراخوانده باشد- «شخصیت شما» بسیار اهمیت دارد.

من این کتاب را نه به خاطر شکست‌ها و لغزش‌های شبانان اطرافم بلکه به خاطر شکست‌ها و لغزش‌های خودم نوشتم. حقیقت این است که من شبانی که می‌خواهم باشم، نیستم، حتی نزدیک به آن هم نیستم. چند هفته پیش از کلیسا خواستم برایم دعا کنند، زیرا تعداد زیاد جلسات مشاوره مرا نسبت به گناه و رنج برادران و خواهرانم بی‌حس کرده بود. این موضوع در رفتارم دیده می‌شد. شروع کرده بودم بیشتر خودم را مانند یک فرمانده ببینم که نیروهای سرکش را هدایت می‌کند، تا یک طبیب که زخم‌های گناهکاران افتاده را مرهم می‌گذارد. برای اینکه خوب شبانی کنم، نیاز دارم ثمرات روح هر روز در من رشد کند. نمی‌توانم وظایف نظارتی یک فرمانده را کنار بگذارم-چون شبانان ناظران کلیسا هستند-اما باید هم‌زمان با محبت نقش پزشکی مهربان را بپذیرم. خلاصه، این کتاب برای خود من است.

البته مسیحیان می‌توانند بیش از حد درون‌گرا باشند. شبان آمریکایی، جان‌اتان ادواردز، چاپ کردن خاطرات مبشر بزرگ، دیوید برینارد را مهم می‌دانست. کلمات برینارد پر است

از محبت او نسبت به گمشده‌ها و پرستش باشکوه خدای قدوس. اما ادواردز به خواننده هشدار می‌دهد که خودکاو‌های برینارد گاهی بر او غلبه می‌کرد و او را به نوعی خودناباوری و خودسرزندی می‌کشاند که در شأن فردی که با خون بره نجات یافته، نیست. اگر شما نیز مستعد چنین نقدهای تندی بر خود هستید، لطفاً کار تمام و کامل مسیح را به یاد داشته باشید. به یاد داشته باشید که کلیسا در نهایت بر قدوسیت او تکیه دارد، نه بر قدوسیت من و شما.

نمی‌توانم از این نکته عبور کنم که «گناه» می‌تواند ما را از خدمت شبانی محروم کند. انسان می‌تواند در فیض، رحمت و بخشش خدا شادی کند، اما در عین حال گناه را در زندگی خود ببیند که ادامه‌ی خدمت را برای او ناعاقلانه و بی ارزش سازد. شاید پس از فکر کردن به این نُه میوه‌ی روح، به این نتیجه رسیده باشید که شما «بی‌عیب»²²⁵ نیستید. شاید حق با شما باشد؛ شاید هم نباشد. این موضوعی است که باید با مشاوران خداشناس پیگیری شود. ممکن است نتیجه‌گیری شما درست باشد یا فقط یک احساس باشد. به همین دلیل به رهبران دیگر کلیسا نیاز دارید؛ کسانی که شما را خوب می‌شناسند و حاضرند به شما کمک کنند. آن‌ها هدیه‌ی خدا برای شما هستند تا حقیقت را تشخیص دهید. آن‌ها می‌توانند برای تشخیص این

که آیا زمان کنار رفتن از خدمت شبانی فرا رسیده است یا نه به شما کمک کنند.

راه‌های فراوانی برای لغزش و سقوط وجود دارد، وقتی در دید عموم کلیسا یا خدمت قرار دارید. فقط کافی است به رهبرانی فکر کنید که دربارشان خوانده‌اید و دیگر در خدمت نیستند. برخی زنا کردند، برخی کارکنان خود را تحقیر کردند، بسیاری از پاسخ‌گویی گریختند، همه‌ی آن‌ها حقیقت انجیل را می‌دانستند، اما نتوانستند «همگام با روح»²²⁶ رفتار کنند. با خود فکر می‌کنم: چند شبان دیگر هم اکنون درگیر همین مسائل هستند؟ تنها «فکر کردن» به ثمرات روح شما را از سقوط، محافظت نمی‌کند اما بدون شک این اندیشه، یکی از وسایل فیض خداست تا چشمان ما را بر تنها کسی ثابت نگاه دارد که هرگز سقوط نکرد.

برای آخرین بار از شما خواهش می‌کنم به قلب خود توجه کنید. از آن محافظت کنید.²²⁷ برحذر باشید از وسوسه‌ی اینکه خدمت را محلی برای نمایش عطایای خود بدانید، نه محلی که مردم در آن خدا را که هر عطای نیکویی از او می‌آید ستایش کنند.²²⁸ آلبر کامو، نویسنده‌ی فرانسوی الجزایری قرن بیستم،

226- غلاطیان ۵:۲۵

227- امثال ۲۳:۴

228- یعقوب ۱:۱۷

موافق با ارزش‌های مسیحیت نبود و درباره‌ی مسیح حقیرانه سخن می‌گفت. با این حال، ناظری دقیق بود و در برخی مسیحیان، گرایشی را می‌دید که شهرت خویش را بالاتر از جلال مسیح قرار می‌دادند.

در حالی که یحیی تعمید دهنده، خود را وقف این کرده بود که «او افزون گردد و من کاسته شوم»²²⁹، برخی رهبران کلیسا راهی مخالف در پیش گرفته‌اند. کامو می‌گفت: «بسیاری از مردم بر صلیب می‌روند فقط برای اینکه از فاصله‌ی دورتری دیده شوند. اما مسیح می‌خواهد که ما صلیب خود را برداریم، نه اینکه از صلیب او بالا برویم».

شبانان باید در پی منجی خود گام بردارند، در حالی که قلب‌هایشان از ثمرات روح پر شده است: محبت، شادی، آرامش، بردباری، مهربانی، نیکوکاری، وفاداری، فروتنی و خوشتن‌داری. شخصیت اهمیت دارد نه برای اینکه ما خوب دیده شویم، بلکه برای اینکه مسیح ستوده شود و کلیسای او زیبا گردد.

سپاسگزاری

پیش از هر چیز، خداوند من چقدر مهربان بوده است که مرا از گناهانم آگاه ساخته، نجاتم داده و به من توان بخشیده است تا برای قدوسیت بجنگم. این کتاب درباره‌ی فیضی است که او به من عطا کرده تا برای او زندگی کنم.

ای پدر! سپاسگزارم از کار تقدیس‌کننده‌ات در زندگی‌ام. خواهش می‌کنم، خواهش می‌کنم مرا از لغزش نگاه دار!

(Soli Deo Gloria) جلال تنها از آن خداست.

مقدسین کلیسای باپتیست ماونت ورنون پیش از یک دهه با من صبوری کردند؛ من و خانواده‌ام را در آغوش گرفته، مرا تشویق کرده و به من آموخته‌اند که مسیح را نسبت به هر چیز دیگری برتر بشمارم. از محبت و دعا‌های شما سپاسگزارم.

کارکنان کلیسای ملونت ورنون برای من چون برادران و خواهرانی عزیزند: برایان، برد، داستین، جسی، بی‌جی، لیز، جیم، کارولین، سرگی و به‌ویژه کایلی (که با وفاداری هر فصل را با من خواند و بازخوردهایی بینشی ارائه داد). نمی‌توانم گروهی را تصور کنم که بتوانم بهتر از این با آنان کار کنم.

مارک دور زمانی که جوان بودم، مرا شاگردسازی کرد و هنوز هم از دور مرا تعلیم می‌دهد. ثمره‌ی روحانی فراوانی را در خدمت شبانی و دوستی‌های شخصی‌اش دیده‌ام. اگر او نبود، من هرگز شبان نمی‌شدم. از اینکه سال‌ها پیش شبان نیکویی برای من و همسرم بودی، از تو سپاسگزارم.

این کتاب بدون تشویق جاناتان لیمن برای نگارش نخستین مقاله در باب «ملایمت» و اصرار آلکس دوک برای ادامه‌ی نوشتن درباره‌ی هر بخش از ثمرات روح، هرگز وجود نمی‌داشت. به فیض خدا، شما هر دو سبب پدید آمدن این کتاب شدید. از شما سپاسگزارم.

تمام دوستانم در «9Marks» کاری شگرف انجام می‌دهند. رایان (رهبر دلیر)، مری بٲ، آلبرتو و سم. از تلاش‌های شما برای دیدن کلیساهای وفادار و سالمی که در فیض و پارسایی رشد می‌کنند، سپاسگزارم.

کار با دوستان جدیدم در انتشارات مودی، مایه‌ی شادی بود. درو دایک (شوخ‌طبع‌ترین مرد دنیا) از آغاز به این پروژه ایمان داشت و برای آن تلاش کرد و کوین امرت با مهارت ویرایشی‌اش آن را بهتر ساخت. خدای را برای تمام گروه مودی می‌ستایم که برای رساندن محتوایی نیکو به دست قوم خدا زحمت کشیدند.

شبانان شبکه‌ی بابتیست منطقه‌ی آتلانتای بزرگ، بیش از آنچه بدانند، مایه‌ی دلگرمی من بوده‌اند. مت، میلتن، مَندی، جی‌بی، کلینت، رایان، استیو، سایمون و بسیاری دیگر، از رفاقتی که در آن یکدیگر را به‌عنوان شبانان گوسفندان خدا مجهز می‌سازیم، سپاسگزارم.

همچنین بسیار سپاسگزارم از تونی کارتر که با میل و لطف، مقدمه‌ی کتاب را نوشت و صحنه را برای اثری درباره‌ی منش شبانان مهیا کرد. ای برادر، باشد که در مزرعه‌های همسایه، میوه‌ی روحانی بسیار بیاوریم!

وین و بوی الیوت با سخاوت کلبه‌ی خود را در فضای دل‌انگیز بلو ریج در اختیارم گذاشتند تا نسخه‌ی خطی را به پایان برسانم. وین، از اینکه همیشه مرا به حاکمیت خدا یادآور می‌شوی و به من می‌گویی «از زندگی لذت ببر»، سپاسگزارم. در سال‌های اخیر، زمانی که گناه را در زندگی‌ام واضح‌تر دیدم، دوستان عزیزم کیت گود،

جاش منلی و بایرون استراون، همراهان مهربان و هم صحبت‌های صمیمی من بودند. از اینکه در روزهای دشوار کنارم بودید، سپاس.

و در پایان، چه هدیه‌ی بزرگی است خانواده‌ام برای من! همسر زیبایم، دینا، پارساترین شخصی است که می‌شناسم. تو را بسیار تحسین می‌کنم؛ ممنونم که با من ازدواج کردی. ما چهار فرزند شگفت‌انگیز داریم: راشل، یونا، ناتالی و توری. شما بهترین و بدترین مرا می‌بینید و از این پس هرگاه شاهد بدترین بودید، لطفاً این کتاب را بردارید، به جلدش اشاره کنید و یادآور شوید: «بابا، شخصیت مهم است!»

دوستتان دارم.



آیا کلیسای شما سالم است؟

موسسه 9Marks با هدف تجهیز رهبران کلیسا تأسیس شده است تا از طریق ارائه دیدگاهی مبتنی بر کتاب مقدس و فراهم ساختن منابعی کاربردی، کلیساها را در جهت نمایش جلال خدا به تمامی قومها یاری رساند.

در همین راستا، تمام سعی و تلاش ما این است که کلیساها را در رشد و تقویت این «نه نشانه سلامت»، که غالباً مورد غفلت قرار می‌گیرند، همراهی کنیم:

۱. موعظه تشریحی
۲. الهیات صحیح و مبتنی بر کتاب مقدس
۳. درک درست از تبدیل و بشارت
۴. عضویت در کلیسا
۵. انضباط و تأدیب کلیسایی
۶. شاگردسازی و رشد روحانی
۷. رهبری کلیسا
۸. درک درست دعا
۹. بشارت برون مرزی

در وبسایت 9Marks، مقالات، کتابها، نقدهای کتاب و یک نشریه آنلاین منتشر می‌شود. همچنین می‌توانید کنفرانس‌های برگزار شده و مصاحبه‌ها تهیه‌شده را مشاهده کنید. این منابع متنوع تولید می‌شود تا کلیساها برای بازتاب هرچه شایسته‌تر جلال خداوند تجهیز شوند.

برای دسترسی به مطالب به بیش از ۶۰ زبان مختلف و ثبت‌نام جهت دریافت رایگان مجله آنلاین ما، به وبسایت ما مراجعه کنید. فهرست کامل وبسایت‌های ما به زبان‌های دیگر در اینجا در دسترس است:
9marks.org/international

CHARACTER MATTERS

Shepherding in the Fruit of the Spirit

Aaron Menikoff

Foreword by Anthony J. Carter

Persian Translator: Siavash Ahmadi

Persian Editor: Elham Azar



بر اساس وعده‌ی الهی، همه‌ی کسانی که به مسیح تعلق دارند، نه به توان خود، بلکه به واسطه‌ی عمل روح القدس، ثمره‌ی روح را در زندگی خویش به بار خواهند آورد.



اگر میوه‌ی روح القدس در زندگی شما به عمل درنیاید، هیچ‌یک از خدمت‌هایی که انجام می‌دهید به ثمر حقیقی نخواهد رسید. از این رو، شما را تشویق می‌کنم که با تأمل و دقت به ثمره‌ی روح، آن‌گونه که در غلاطیان ۲:۲۲-۲۳ ذکر شده است، بنگرید و آن را معیار سنجش رشد روحانی خود قرار دهید. امید و دعای من این است که شبانی خداترس باشید؛ شبانی که به واسطه‌ی عمل روح القدس، پیوسته در فیض و در شباهت به مسیح رشد می‌کند.

Originally published in English as:

Character Matters

Aaron Menikoff

آرون منیکوف کشیش کلیسای باپتیست مونت ورنون در آتلانتا، ایالت جورجیا است. او مدرک دکترای الهیات (PhD) و دکترای خدمت (DMin) خود را از مدرسه‌ی الهیات جنوبی دریافت کرده است؛ جایی که پژوهش او بر مشارکت اجتماعی مسیحیان در جریان «دومین بیداری بزرگ» متمرکز بود.

آرون پیش از ورود به خدمت شبانی، در عرصه‌ی سیاست فعالیت داشت و برای سناتور فقید ایالات متحده، مارک او. هتفیلد، کار می‌کرد. او با همسرش، دینا، ازدواج کرده و ثمره‌ی این ازدواج چهار فرزند به نام‌های راشل، یونس، ناتالی و توری است.



فانوس

نور انجیل برای سلامتی کلیسا
و خیریت جهان

www.fanoos.world



IX

9Marks

www.9marks.org